

رویدادهای جهان

بولتن شماره ۱۳، ۱۴ و ۱۵

آذرودی ۱۳۷۶

شرکت پژوهشی پیام پیروز

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

در این شماره

۳	آزادی و دموکراسی در نظام تفکر اسلامی /
۸	چپ و اتحاد چپ /
۱۰	حضور حزب کمونیست در آلبانی قانونی است، مصاحبه اشیگل با نخست وزیر جدید آلبانی /
۱۱	طرح برنامه حزب کمونیست آلمان برای کنگره آینده /
۱۴	نشانهای گردش به چپ در جهان / گس هال، صدر حزب کمونیست آمریکا
۱۵	ساتراлизм دمکراتیک، فراکسیونسم سازمانی، فراکسیونسم نظری / فرهاد
۱۶	کمون پاریس /
۱۸	آزاداندیشی و فرهنگ دمکراتیک /
۲۰	سخنان فیدل کسترو در مراسم خاکسپاری باقیمانده پیکر چه گوارا /
۲۱	آرمان کمونیست به خواستهای مردم تبدیل شده است /
۲۲	انتقاد به مقاله «ما کردها چه می خواهیم» / حیدری
۲۳	نظرات نیروهای اپوزیسیون در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد /
۲۴	مرحله لنینی تکامل مارکسیسم / عبدالحسین آگاهی
۲۶	کنگروه حزب کمونیست چین / گزارشی از او مانیت، ارگان حزب کمونیست فرانسه
۲۷	پیروزی سوسیالیسم در چین / «عصر ما»، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان
۲۷	حزب کمونیست فرانسه و انتخابات ریاست جمهوری ایران /
۲۸	مبارزات کارگران در هند /
۲۸	اعتصاب کارگران و کارمندان دولتی در کلمبیا /
۲۸	نگاهی به اسلام و ایران /
۲۹	راه چاره /
۳۱	شکست یک کارزار ضد کمونیستی در فرانسه /
۳۱	ژرژ مارش، کمونیستی که تا پایان برسر ایمان خود ایستاد /
۳۲	بحثی پیرامون بهای برنج / امینی آملی
۳۴	آشنایی با سازمان «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» /
۴۲	اعتصاب های سراسری یک هفته ای در اسرائیل /
۴۳	گامهای بلند حزب کمونیست ژاپن /
۴۳	بازسازی حزب کمونیست کانادا در کبک /
۴۳	نشست دو جانبه احزاب کمونیست هند و بنگلادش /
۴۴	روحانیت نواندیشی مسیحی /
۴۸	درباره پویایی ینش /
۵۰	دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک / عبدالحسین آگاهی
۵۳	مضمون نواندیشی /
۵۴	چگونگی تغییر وضع حاکم /
۵۵	اروپا و رهبری نظامی آمریکا / او مانیت، ارگان حزب کمونیست فرانسه
۵۶	نئولیبرالیسم در برابر جنبشهای اجتماعی / الف. خیرخواه
۵۸	بحران حکومتی در هندوستان /
۵۸	شعر: تقاطع / میلاد

۱- «امامت»، «امت»، «جامعه بی طبقه توحیدی»

اسلام اساساً یک دین «خدا سالار» است و انسانها - در تحلیل نهایی - یا «عبدالله» (بنده خدا) هستند یا «غنام الله» (گوسفندان خدا). تصویر «خدا» در قرآن، تصویر یک فرمانروای مطلق قبایل دوران «پدرسالاری» است و ضرورت وجودی ظهور پیغمبر، گمراهی، ضلالت، طفولیت و نادانی انسانها و نیاز فطری آنان به یک «هدایت کننده» و «پیشوا» (رسول و امام) می باشد. مسئله «خداگونگی انسان» در قرآن (سوره حجر - آیه ۲۹) و خلیفه بودن انسان در زمین به جای خدا (سوره بقره - آیه ۸۲). در اسلام و خصوصاً در شیعه نه به «نوع انسان» بلکه ناظر بر «فرد» (یعنی پیغمبر امام و ولی فقیه) می باشد. در چنین دیدگاهی پیغمبر و امام چونان «پدر» یا «شبان»ی است که از طرف «خدا» «رسالت» و «ولایت» (سرپرستی) در تاختیل عظیم گله های انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت، به سوی «کمال» (تسعادت) هدایت نماید. مرگ پیغمبر (در سال ۱۱ هجری = ۶۳۱ م) و مشخص نبودن جانشین او، اختلافات و منازعات فراوانی را در جامعه اسلامی آن زمان به دنبال داشت زیرا هیچگونه دستور صریح و روشنی در تعیین جانشین از طرف حضرت محمد در دست نبود، بنابراین: از یک طرف ابوبکر، عمر و عثمان (به عنوان شیوخ و بزرگان عرب و از اصحاب نزدیک پیغمبر) و از طرف دیگر: «علی» (به عنوان داماد و وارث پیغمبر) برزده و کشمکش های متعددی را برای تصاحب قدرت سیاسی - مذهبی آغاز کردند. سرانجام در «سقیفه بنی ساعده»، «ابوبکر» به عنوان خلیفه اول «انتخاب» شد در حالی که «علی» و گروه قلیلی از یاران او، با استناد به حدیث «غدير خم»، (هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست) معتقد به «وصایت پیغمبر»، جهت «انتصاب» علی به امامت (خلافت) گردیدند. گروهی از «محدثان خاصه» (شیعی) نیز این حدیث پیغمبر را دلیل بر جانشینی «حضرت علی» دانستند: «ای مردم! من میان شما دو چیز گران بها می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری خویشان خاص و «اهل بیت» من است.

در جریان «سقیفه»، «شنی ها» (اهل اجماع) معتقد به «انتخاب» خلیفه از طریق «اجماع مسلمین» بودند و شیعیان «امامت» (خلافت) را مبتنی بر اصل «ولایت»، موروثی و مختص به خاندان پیغمبر (علی) می دانستند. شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به «وصایت» و «انتصاب»، فلسفه سیاسی خود را مبتنی بر «الهی و موروثی بودن امامت» (خلافت) در خاندان علی، در طول دوازده نسل، اعلام می کند: تداوم و استمرار رهبری پیامبر را در طول دوازده نسل. دوازده امام به عهده دارند. که از بالا و از طرف فرمندی انقلاب اسلامی نخستین ایدئولوگ نهضت (یعنی حضرت محمد) بر اساس وصایت تعیین شده اند که آخرین آنان امام دوازدهم است که تا قیامت، رهبری جامعه اسلامی را بر عهده دارد... وصایت این است، مردم باید به این وصیت عمل کنند. مردم باید زمام خود را به دست «ولی»، (امام) بدهند و گرنه به گمراهی افتاده اند... (زیرا) امامت، منصبی است الهی و نه شورایی و انتخابی... امامت یک حق ذاتی است ناشی از ماهیت خود امام نه ناشی از عامل خارجی «انتخاب»... (شیعه یک حزب تمام، دکتر شریعتی، ص ۱۵۱ و ۱۶۷، م. آ ۷ + امت و امامت، ص ۵۷۷ - ۵۷۹ و ۶۳۱، م. آ ۲۶ + اسلام شناسی، ص ۳۱، م. آ ۳۰). همانند این نظرات دکتر شریعتی، مدعی «نوگرایی» را

می توان در نظرات: «آیت الله خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۱ و ۷۰ + آیت الله مطهری، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت - مقاله و لاها و ولایت ها، ص ۳۶۲ + استاد محمد تقی شریعتی - خلافت و ولایت در قرآن و سنت، ص ۶۵ و ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۹ + آیت الله سید صادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، ص ۲۹ - ۳۰ مشاهده کرد.

بدین ترتیب: فلسفه سیاسی تشیع، به طور آشکار، ماهیت برتری قومی و ارثی خود را با انحصار حق حکومت در خاندان «علی» در طول دوازده نسل، به نمایش می گذارد. این فلسفه، اصول اساسی و جوهر بنیادی خود را از آموزش ها و تعلیم قرآن می گیرد زیرا، به طوری که گفته ایم: در دیدگاه قرآنی، پیغمبر (و مردم) چونان «پدر» یا «شبان»ی است که از طرف خدا «رسالت» و «ولایت»، (سرپرستی) دارد تا خیل عظیم گله های انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت به سوی «کمال» هدایت کند. در این دیدگاه، نادانی، طفولیت فکری و گمراهی اکثریت مردم جامعه - به عنوان یک واقعیت - امری مسلم و پذیرفته شده است. قرآن در بیش از ۲۰ مورد اکثریت مردم را «جاهل و نادان»، (واکثرهم لا یعلمون) می داند و در بیش از ۱۹ مورد اکثریت مردم را «بی خرد و بی عقل» و «فاسق» معرفی می کند و در موارد متعددی آن را «ناسپاس» و «فاسد»، «گمراه»، «منکر حق» و «گمراه کننده» می نامد. بنابراین به پیغمبر توصیه می شود که: از آراء و خواست اکثریت مردم، پیروی مکن زیرا «اگر از اکثریت مردم پیروی کنی، آنان تو را از راه حق و حقیقت به در برده و منحرف می سازند.» و آن قطع اکثر من فی الارض بظلولک عن سبیل الله، سوره انعام، آیه ۱۱۶، همچنین نگاه کنید به: سوره اعراف، آیه ۱۰۲ + سوره توبه، آیه ۸ + سوره زخرف، آیه ۷۸ + سوره فجر، آیه ۱۲ و سوره های دیگر).

«حضرت علی» (پیشوا و بنیانگذار تشیع) نیز در خطبه های خویش اکثریت مردم را به عنوان کسانی تعبیر می کند که همیشه بر باطل اجتماع می کنند و در مسیر گمراهی گام می نهند. او معتقد است که توده های مردم همواره بر سر سفره های جمع می شوند که سیری آن اندک، و گرسنگی آن بسیار است (نهج البلاغه، ص ۱۹۲، خطبه ۶۴۹). «گمراهی، نادانی و طفولیت فکری اکثریت مردم جامعه - به عنوان یک واقعیت مسلم و موجود - جوهر اعتقادی نظریه پردازان، «اسلام راستین» می باشد به عنوان مثال: «آیت الله خمینی» تأکید می کند: «مردم، جاهل و ناقصند و نیازمند کمال اند و ناکاملند...» (ولایت فقیه، ص ۵۸ و ۶۲). «آیت الله سید صادق روحانی» نیز یادآور می شود: «اکثریت مردم ناقص و محتاج و غیر کاملند... اساساً اکثر مردم غیر عالماند و نادان و نمی توانند خیر و شر را تشخیص دهند...» (نظام حکومت در اسلام، ص ۳۰ و ۹۶).

نادانی، ناقص بودن و خردسالی اکثریت مردم جامعه در آراء و عقاید دیگر متفکرین «اسلام راستین» نیز آمده است. در آراء این متفکرین، اکثریت مردم، به عنوان «گله»، «کودک خردسال»، «توده های عوام مقلد منحنط» و... نامیده شده اند. (از جمله نگاه کنید به بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت سید حسین طباطبائی، ص ۷۴ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۴ + خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله آیت الله مطهری، ص ۳۶۱ - ۳۶۲). دکتر «علی شریعتی» نیز در توجیه اصل «وصایت» و انتصابی بودن امام (پیشوا) و عدم ارزش و اعتبار آراء اکثریت مردم، پیشاپیش، ضمن «منحنط» نامیدن اکثریت مردم جامعه، آنان را به گوسفندانی تشبیه می کند که فاقد عقل و اراده و اندیشه اند، او با این «پیشداوری» «کوشش می کند تا درباره ضرورت ماهیت ضد دموکراتیک حکومت اسلامی «داوری» نماید: «جهل توده های عوام مقلد منحنط و بنده واری که «رای» شان را به یک سواری خوردن یا یک شکم آب گوشت به هر که بانی

شود، اهدا می‌کند و تازه، اینها غیر از آراء اسیرگوسفندی است... آراء «رأس» ها (الاعها و گاوها)... رهبری نمی‌تواند خود زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم و برآمده ز متن توده منحط باشد... امامت هدفش را براساس حقیقت انتخاب می‌کند. کدام حقیقت؟ حقیقتی که ایدئولوژی و مکتب (اسلام) نشان داده است. (امت و امامت، ص ۵۰۴، ۶۰۴، ۶۱۹، ۶۲۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷).

در عقاید سیاسی دکتر شریعتی، مجاهدین خلق، آیت‌الله خمین، آیت‌الله سیدصادق روحانی و آیت‌الله مطهری، با «اکراه»، «انقلاب»، «تجلی اراده توده‌ها»، قلمداد می‌شود، با این حال، آنها به این تناقض پاسخ نمی‌دهند که: «اراده توده‌های انقلابی چگونه می‌تواند «منحط» «گوسفندی» و اراده «رأس» ها (الاعها) باشد؟ اگر توده‌های مردم، ناآگاه، منحط و ناقص‌اند، لازم می‌آید که در سراسر تاریخ بشر هیچگونه انقلابی اتفاق نیافتد. به هر حال با آنچه گفتیم: وقتی اکثریت مردم جامعه، ناقص، ناآگاه، کودک و «گوسفند» قلمداد شوند (به تعبیر دکتر شریعتی و آیت‌الله طباطبائی) لازم می‌آید که: «راهنما»، «شبان»، «ولی» - «سرپرستی» آنها را رهبری و هدایت نماید و به قول «دکتر شریعتی»: «در پرتو هدایت او»، «امت» (جامعه) حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند. (شیعه یک حزب تمام، ص ۴۷، م. آ. ۷۰، مقایسه کنید با: نظر آیت‌الله طباطبائی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۶). بدین ترتیب، به فلسفه سیاسی «تشیع» علاوه بر «نبوت» و «امامت»، اصل مهم دیگری افزوده می‌شود که کامل‌کننده دو اصل پیشین است: اصل «ولایت» (یا سرپرستی). این اصل، چنان‌که گفته‌ایم، براساس اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفولیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه استوار است. در قرآن بیش از ۲۳۵ بار واژه «ولأ» و «ولایت» و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به «ولایت قهری پدر»، «حجر» و «قیومیت» (قیم صغار، اشخاص غیررشید، مجانیین) مصادیقی از نظریه «ولایت» (سرپرستی) می‌باشند. (نگاه کنید به: قانون مدنی مواد ۱۱۸۰، ۱۱۹۴، ۱۲۰۷-۱۲۱۷). «آیت‌الله خمینی» با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود «ولی» و «قیم» را برای سرپرستی امور جامعه امری لازم و ضروری می‌داند، به عقیده او: «قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد» (ولایت فقیه، ص ۴۶). آیت‌الله مطهری نیز تأکید می‌کند: «امامت و پیشوایی، نوعی «ولایت» است زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است». (خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۳۶۱، ۳۶۲، مقایسه کنید با نظر آیت‌الله طالقانی، اسلام و مالکیت، ص ۲۰۷). با چنین اعتقادی است که آیت‌الله طباطبائی نیز یادآور می‌شود: «اسلام - بدون استثناء - در همه شئون افراد مجتمع انسانی مداخله می‌کند»، (روابط اجتماعی در اسلام، ص ۲۶). اعتقاد به «ولایت» اساسی‌ترین اصل در اسلام شیعی است به طوری که بسیاری از متفکرین اسلامی آن را «فطری»، «غیرقابل الغاء و تغییر» و «همال‌ناپذیر» می‌دانند که برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد. (نگاه کنید به: نظرات علامه طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶ و ۹۸ + استاد محمدتقی شریعتی، خلافت و ولایت...، ص ۱۹۳).

دکتر شریعتی به اعتقاد طرفدارانش، بزرگترین نظریه‌پرداز «اسلام راستین» و «تشیع سرخ انقلابی» نیز تأکید می‌کند: «به اصل رهبری چنان ایمان دارم که این عقیده ظاهراً فراطبی شیعه را به شدت قبول دارم که قبول و ارزش همه عقاید و اعمال دینی منوط به اصل ولایت است»، (اسلام‌شناسی، ج ۱، ص ۸۶، م. آ. ۱۶ + حسین، وارث آدم، ص ۹۹، م. آ. ۱۹). بنابراین:

فلسفه سیاسی «تشیع» استقرار حکومت اسلامی - در همه اشکال آن - لزوماً و لاجرم مبتنی بر اصل «ولایت» خواهد بود. در این دیدگاه: «محمد» هم «رسول» خداست، هم «امام» است و هم «ولی» (سرپرست) امت و آمده است تا جامعه (امت) را از ضلالت و جهالت رهایی بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفه رهبری و رسالت از «منبع الهی» به جانشینان پیغمبر (یعنی امامان شیعه، در دوازده نسل، و سپس به جانشینان آنان (فقها) تفویض می‌شود. بنابراین این دوام و قوام جامعه به وجود «امام» بستگی دارد. به قول «دکتر شریعتی»: «امام» پیشوا، است و عامل حیات و حرکت جامعه (امت) است، وجود و بقای اوست که وجود و بقای جامعه را ممکن می‌سازد: «حیات وجود «امت» (جامعه) مستلزم روحی است به نام «امام»... (بنابراین) انسانی که امام خود را نمی‌شناسد به مانند گوسفندی است که شبان خود را گم کرده باشد»، (شیعه یک حزب تمام، ذکر شریعتی، ص ۴۷، ۴۸، م. آ. ۷ + امت و امامت، ص ۵۲۳، ۵۲۹ و ۵۴۶ - م. آ. ۲۶، مقایسه کنید با نظر علامه طباطبائی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۴، ۹۶ + ولایت فقیه و حاکمیت ملت: حسن طاهری خرم‌آبادی، ص ۴۰ و ۶۰ و ۶۱).

«پیشوا»، (امام) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند و آراء و عقاید اکثریت مردم جامعه عمل کند زیرا قبلاً و فطرتاً اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان‌اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک‌بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر «امام»، سعادت و نیک‌بختی افراد جامعه، امری فرعی و حتی پوچ و مسخره می‌نماید. او تنها معتقد است که هرچه زودتر جامعه را به سوی «کمال» رهبری کند، حتی اگر این «کمال» به قیمت رنج افراد جامعه و علی‌رغم میل و اعتقاد آنان باشد، به عبارت دیگر: «مسئولیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعی است... مسئولیت گستاخ‌بودن در برابر مصلحت‌ها، در برابر عوام (یعنی توده‌های مردم) و پسند عوام و بر ذوق و و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن، رسالت سنگین رهبری (امام یا پیشوا) در راندن جامعه و فرد از «آنچه هست» به سوی «آنچه باید باشد» به هر قیمت ممکن، براساس یک ایدئولوژی ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار «رهبری و پیشرفت» یعنی تغییر انقلابی مردم قرار دهیم آنوقت انتخاب این رهبری بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی‌دهند که با سنت‌ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (یعنی مردم) به سختی رفتار می‌کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد می‌کند و به آنها درس جدید تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسؤول است که مردم را براساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد.»، (دکتر علی شریعتی، امت و امامت، ص ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۲۱ و ۶۰۱ و ۶۰۲، م. آ. ۲۶ + مسئولیت شیعه‌بودن، ص ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۴، ۲۶۴، م. آ. ۷ + انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ. ۱۹). آیت‌الله سید صادق روحانی نیز (مانند دکتر شریعتی، مطهری، آیت‌الله طباطبائی و دیگران) تأکید می‌کند: «در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آراء مردم باشد، قطعاً اکثریت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذابی و مضطلم‌مفهوم ندارد زیرا برنامه‌های اسلام همه انقلابی و با رعایت جانب عقل طراحی شده و غالباً با مشتهات نفسانی افراد و لذت حیوانی آنها مغایر است، لذا نمی‌شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد... (نظام حکومت در اسلام، ص ۳۰ و ۹۷ مقایسه کنید با نظر علامه طباطبائی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت - مقاله ولایت و زعامت - ص ۸۵، ۸۶ + روروابط اجتماعی در اسلام، ص ۳۵ و ۳۶

+ استاد محمدتقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۸۸، ۸۹ + ولایت فقیه و حاکمیت ملت، ص ۵۰، ۷۶، ۹۷، ۹۸.

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها جدا می‌سازد، مسئله حاکمیت و متشاء آن است: در حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، اکثریت مردم حاکمیت دارند و زقوین و حکومتی طاعت می‌کنند که خود ایجاد و انتخاب کرده‌اند. اما در حکومت اسلامی (در هر شکل و نام آن) به دلیل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسانها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان و (پیغمبر، ائمه و فقهای شیعه) تفویض می‌شود. فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انواع حکومت‌های اسلامی مبتنی بر «اصالت رهبر» است. در این فلسفه، «امام» انسان مافوق و «پیشوا» است، «ابرمردی» است که جامعه را «امارت، سرپرستی، زعامت و رهبری می‌کند». امام، عامل حیات و حرکت «امت» (جامعه) است. وجود و بقای «امام» است که وجود و بقای «امت» را ممکن می‌سازد. «امام»، پیشوا است که نگذاارد امت به بودن و خوش بودن و لذت پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوا است تا در پرتو هدایت او، «امت» چونان گوسفندی، حرکت و جهت حرکت خویش را رگم نکند، (نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷، م. ۷ + امت و امامت، ص ۵۲۳ و ۵۴۷ و ۵۴۸ - ۲۶).

مدافعان تز «ولایت فقیه» تأکید می‌کنند که مسئله «ولایت فقیه» براساس آیه ۵۹، سوره نساء قرار دارد. در این آیه، قرآن به مسلمانان تأکید می‌کند که: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (یعنی: خدا و رسول خدا و جانشینان وی را اطاعت کنید) فقها و مفسرین شیعه «اولی الامر» را ناظر بر «اما شیعه» و جانشینان آنان (فقها) می‌دانند. آیت الله خمینی در این باره تأکید می‌کند: «رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اکرم، ائمه اطهارند که متصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلامی باشند و پس از آنها فقهای عاجز علمدار این مقامات هستند... فقها از طرف امام حجت بر مردم هستند، همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است؛ در امر حکومت، تمثیل امور مسلمین تا اخذ و مصرف عواید عمومی. از آنجا که فقها، ائمه رسل هستند باید رئیس ملت هم باشند... خلاصه اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت، به عهده فقها است از گرفتن خمس و زکات و صدقات و خیریه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و... حفظ مرزها و نظم شهرها... و این مسلم است که «الفقه حُکام علی السلاطین...» (ولایت فقیه، ص ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۵، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۶ + کشف الاسرار - ص ۲۳۲، ۲۳۳ و ۲۳۴).

علی شریعتی نیز درباره نقش سیاسی - اجتماعی «امام» و «ولی فقیه» یادآور می‌شود: «امام در کنار قدرت اجرایی نیست. هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست. نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسؤولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و... شیعه پیروی از امام را براساس آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» توصیه می‌کند و امام را «ولی امر» می‌داند که خدا طاعتش را در ردیف طاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیر امام (یعنی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته می‌شود (زیرا که) «العلماء حُکام علی الناس» (امت و امامت - ص ۵۹۲ - م. ۲۶ + نقش انقلابی یاد و یادآوران - ص ۲۰۸ - ۲۰۹ - م. ۷ + جهت گیری طبقاتی اسلام - ص ۱۵۲ - ۱۵۳ - م. ۱۰ - مقایسه کنید با: نظرات آیت الله طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت

و زعامت، ص ۹۴ + آیت الله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولاها و ولایت‌ها، ص ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹ + آیت الله سید صادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، ص ۱۷، ۳۰، ۳۹، ۷۱ و ۱۸۱) یکی از سازمانهای مذهبی اپوزیسیون نیز درباره اهمیت «رهبری» و لزوم «تقلید» یادآور می‌شوند: «وقتی فرد، رهبری انقلاب را می‌شناسد و او را در جایگاه خودش قرار می‌دهد، می‌بیند و متوجه می‌شود که نباید خودش را دوگیر آن تضادهایی بکند که حل آن در عهده رهبری است... چنین فردی هیچگاه خودش را - در تشخیص ایدئولوژیک - در موضع بالاتر از رهبری قرار نمی‌دهد... (زیرا که) اجتهاد، وظیفه ارگان رهبری و اذنه کننده جامعه و به اصطلاح مرکزیت اجتماع است که طبعاً توده‌های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند: یعنی تقلید... روشن است که در این «تقلید» هرگونه تفکر، تعقل و تردید، «ممنوع» و حتی «گناه کبیره» خواهد بود. در چنین شرایطی: «ایمان به سلطه» یا «سلطه ایمان» در هم آمیخته و لذا: «کنجاکوی کردن»، «اما گفتن»، «آیت و عمل کردن» خطرناک است و به قول دکتر شریعتی «باید اطاعتی کورکورانه و تشکیلاتی داشت... این معنای تقلیدی است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیرامام (ولی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته می‌شود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است» (نقش انقلابی یاد و یادآوران، ص ۲۰۸، ۲۰۹، م. ۷۱ + حسین، وارث آدم، ص ۲۶۷، م. ۱۹). آیت الله طالقانی در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامی یادآوری می‌کند که: «... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود. توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت - این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنی: تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی...» (تنبیه الامة و تنزیه الملة - علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص ۸). بنابراین: «امام» یا «ولی فقیه»: «اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت‌ها هستند، از بین ببرید» (نه تنها حکم به عدل فرموده بلکه) «بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد». (آیت الله خمینی - ولایت فقیه، ص ۷۵ و ۷۸). «ولایت امام» و «ولی فقیه» (به عنوان رهبر حکومت و سرپرست جامعه نادان و گمراه) می‌تواند تا رسیدن جامعه به مرحله رشد سیاسی و فکری کامل، به طور مستمر به شیوه انقلابی نه دموکراتیک - طی چند نسل و به طور نامحدود، و «تا خدا بخواهد» ادامه یابد. (دکتر شریعتی، حسین وارث آدم، ص ۲۶۶ + امت و امامت، ص ۵۰۶ و ۶۳۰ و ۶۳۱). هدف اساسی و رسالت غایی «امام» پرورش و ایجاد یک «امت» است یعنی ایجاد یک «جامعه» مبتنی بر یک «ایدئولوژی». بنابراین: «امت» یک «جامعه اعتقادی» است و «امام» رهبر عملی و عینی «امت» است، یعنی زمامداری که «این جامعه اعتقادی» را به سوی تحقق هدف‌هایی که «مکتب و مذهب»، آن را تعیین کرده، هدایت می‌کند و رسالت «امت‌سازی» پیامبری را ادامه می‌دهد. اگر «ملت» در تنوع آراء و عقاید و در گوناگونی مناسبات اجتماعی واقعیت می‌یابد، «امت اما... تنها و تنها براساس «وحدت کلمه»، یگانگی عقیده یا «توحید فکری» بوجود می‌آید: «افراد یک «امت» از هر خون و خاک و نژاد، یک گونه می‌اندیشند، ایمانی یکسان دارند و در یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند که سوی تکامل حرکت کنند، جامعه را به «کمال» ببرند نه به سعادت»، (امت و امامت، دکتر شریعتی، ص ۵۲۰، م. ۲۶). آیت الله مطهری نیز یادآور می‌شود: «هدف کوشش‌های بشر، خدا است، راه رسیدن به آن ایمان است. محل و مخمل این کوشش «امت» است... زیرا «امت» یک

اجتماع دینی است (جهان‌بینی توحیدی، ج ۲، ص ۸۷). بدین ترتیب جامعه بی‌طبقه توحیدی، نظریه‌پردازان اسلام راستین، تولد می‌یابد. «جامعه بی‌طبقه توحیدی، در واقع، قبول فلسفه سیاسی تشیع، گردن گذاشتن بر امامت و پیشوایی امام و ولی فقیه، یکی شدن اعتقادات، بیش‌تر، روشها، راهها و توحید در اندیشه و عمل است:

«اجتماعی که سلام بوجود می‌آورد، اجتماعی است مشابه الاجزاء که هیچ یک از افراد اجتماع بر دیگری تقدم ندارند، هیچگونه برتری جویی و فخر فروشی و بزرگ‌منشی در بین نیست... همه امتیازات طبقاتی ملغی می‌باشد.» (روبط اجتماعی در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۸۴ + بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۹). در چنین جامعه‌ای، انسانها: «جز به خدا و پیامبرش به چیزی نمی‌اندیشند، ایشان را ایدئولوژی و آئینی جز دستور خدا و پیامبر نیست، همه به یک راه روند و یک هدف دارند و روش‌شان یکی است و چون همه در یک راه و به سوی یک هدف مشترک روانند، البته، با یکدیگر جدایی (یا تمایزی) ندارند» (ابوذور داسی، جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۶۰). بنابراین: «جامعه توحیدی، یعنی جامعه‌ای براساس جهان‌بینی توحیدی که بر طبق آن، جهان، ماهیت از اویی و به سوی اویی دارد... این جهان‌بینی دارای یک ایدئولوژی توحیدی است که از آن به «توحید عملی» تعبیر می‌شود یعنی رسیدن انسانها به یگانگی اخلاقی و یگانگی اجتماعی». (آیت‌الله مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۸). «دکتر شریعتی» نیز تأکید می‌کند: «جامعه بی‌طبقه توحیدی» تمام ذرات و همه حرکات و پدیده‌های وجود با یک آهنگ و به یک جهت در حرکت‌اند و هر چه به آن سوی، روی ندارد، نابودشدنی است. جامعه‌ای که «در همه جا، جو فکری مشابه بوجود می‌آید، در فضایی تنفس می‌کنیم که همه جایش از یک نور و یک گرما و یک اکسیژن سرشار است، جامعه‌ای که در همه جای آن بتوانیم اکسیژن اسلام را تنفس کنیم، جامعه‌ای که «مذهب به عنوان یک استراتژی و اسلام به عنوان یک «ایدئولوژی» همه عرصه‌های فکری، فرهنگی، ارزشی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی انسان را در بر می‌گیرد» (اسلام‌شناسی ۱، دکتر شریعتی، ص ۱۷۲، م. آ ۱۶ + تکیه به مذهب، ص ۲۲ و ۲۳). بدین ترتیب: «جامعه بی‌طبقه توحیدی» آیا همان جامعه اسلامی زمان حضرت محمد، ابوبکر، عمر، عثمان و علی نیست که با به کارگیری شیوه‌های قهرآمیز کوشیدند «امت اسلامی» را ایجاد نمایند؟ «جامعه بی‌طبقه توحیدی» آیا همین رژیم‌هایی نیست که با «وحدت کلمه»، اختناق و استبداد گسترده، و با تفتیش عقاید، دستگیرها، شکنجه‌ها و اعدام‌های قرون وسطایی، سعی در تحقق و استقرار آن دارد؟



چنان درک «اخلاقی» از برابری، برادری، یگانگی و مساوات که در بالا به آن اشاره شد، آیا به این معنا است که نظریه‌پردازان «اسلام راستین» (مثلاً دکتر شریعتی و مدعیان «چپ» مذهبی) خواستار استقرار «سوسیالیسم»، «آزادی» و «جامعه» بی‌طبقه (در مفهوم اقتصادی - اجتماعی آن) نیستند؟ اسلام بنابر ماهیت طبقاتی و سرشت ایدئولوژیک خود، تاریخنمی‌توانست - و نمی‌تواند - حامل آزادیها و برابریهای حقیقی باشد. اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی - به صورت تفاوت بین مالک و مملوک، زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و کافر - به عنوان یک «نص» و «حکم ثابت» در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده است (نگاه کنید به: اسلام‌شناسی - علی میرفطروس، چاپ نهم، ص ۴۸-۵۳-۵۶ + پندار یک «نقد» و نقد یک «پندار»، درباره اسلام و اسلام‌شناسی، ص ۴۰-۴۸-۵۵-۵۸-۷۶-۸۰). «در قرآن و احادیث پیغمبر، سخنی از آزادی و آزادی بیان و عقیده وجود ندارد» (حجة الاسلام سیدعلی خامنه‌ای، رئیس‌جمهور اسلامی ایران،

کیهان هوایی، ۹ اردیبهشت ۶۶، ص ۸۱) با این حان گروهی از نظریه‌پردازان «اسلام راستین» از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حتی سوسیالیسم سخن گفته‌اند و خصوصاً از «شوراها» و «حکومت شورایی» یاد کرده و در این باره به آیه‌هایی از قرآن (امرهم شورای بینهم) استناد کرده‌اند لازم به ذکر است که این جمله، شکل ناقص و تحریف شده آیه ۱۵۹، سوره آل عمران است و نه تنها به معنای «شورا»، در معنای مروزی نیست، بلکه مؤید نظریه «ولایت» است. در این آیه، خدا به «محمد» (رسول، امام و ولی جامعه) توصیه می‌کند که: «اگر امت به نادانی درباره تو بدکنند، برای دلجویی آنها در کار جنگ مشورت نما، اما آنچه خود تصمیم‌گرفتی انجام ده». ولی اشتباه است اگر معتقد شویم که آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی در «جمهوری دموکراتیک اسلامی» یا «حکومت عدل اسلامی» و یا در نظام اسلامی مورد نظر «دکتر شریعتی» و «بنی‌صدر» قابل تحقق است زیرا، چنان‌که گفته‌ایم، اسلام اساساً یک نظام «ایدئولوژیک» است و بنابراین: هرگونه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در دایره بسته، «ایدئولوژی اسلام» و به شرط اعتقاد به آن طرح می‌شود. به همین جهت در نظام اسلامی، انسانها براساس گرایشهای اعتقادی خویش به: «مؤمن» و «کافر» تقسیم می‌شوند (ص ۵۷۸، امت و امت شریعتی). در این «طبقه‌بندی» آنچه اصل و اساسی است نه انسان - به عنوان موجود آزاد اجتماعی - بلکه «اصل» اسلام - به عنوان یک ایدئولوژی و یک «حقیقت برتر» است. اسلامی که به قول «مسعود رجوی»: «محکم و استوار برجای خودش خواهد ماند. هیچ کس و هیچ مکتبی هم تا به ابد، معترض نخواهد شد. هر کس معترض شود چون با حق درآویخته، به خاک سیاه خواهد نشست» (تبیین جهان، دفتر اول، ص ۳۰). بنابراین در نظام اسلامی، اصل بر «اصالت ایدئولوژی» است نه بر «اصالت انسان» و هدف: اسارت انسانها در برابر یک استبداد بیرونی (به نام خدا و امام) و انقیاد آنها به یک «ایدئولوژی عام» و فراگیر می‌باشد. این «اصالت ایدئولوژی»، چنان‌که گفتیم و خواهیم گفت از طریق «اصالت رهبر» (پیشوا یا امام) واقعیت می‌یابد. به قول «دکتر شریعتی»، هدف: «بازگشت به مذهب به عنوان یک استراتژی و یک ایمان، و اسلام به عنوان یک ایدئولوژی می‌باشد» (تکیه به مذهب، ص ۲۲ و ۲۳). براین اساس است که «دکتر شریعتی» تأکید می‌کند: «باید یک جنگ آزادی بخش برای خود اسلام آغاز کنیم که اسلام آزاد بشود، خود اسلام نجات پیدا کند، نه این که مسلمانان نجات پیدا کنند... جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، ص ۱۳۳، م. آ ۱۰» «دکتر شریعتی» نیز، در توضیح نخستین و مهمترین ارزشها در دیدگاه اسلامی، یادآور می‌شود: «توحید یکی از اصول اسلام - در کنار دیگر اصول اعتقادی، مانند نبوت و قیامت و غیره - نیست بلکه توحید زیربنای همه این عقاید است. توحید زیربنای حیات فردی و اجتماعی، مادی و معنوی است. به عبارت دیگر (توحید) مبنا و جهت اساسی همه وجوه زندگی انسان، اندیشه، احساس‌ها و اعمال با هر شکلی و کیفیتی است.» (اسلام‌شناسی، درسهای دانشکده مشهد، ص ۶۷-۶۸-۳۱. مقایسه کنید با نظرات آیت‌الله مطهری، جهان‌بینی توحیدی، وحی و نبوت، ص ۲۳۱ + پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۸ + تنبیه‌الامة و تنزیه‌المللة علامه محمدحسین نائینی، مقدمه آیت‌الله طالقانی، ص ۸).

بنابراین: «توحید» زیربنای همه ارزشها و «اساس همه نوامیس اسلامی» است. آزادی، دموکراسی، عدالت، مساوات و برابری اجتماعی فقط و فقط با پذیرش این «اصل» قابل تصور و تصویر است. این امر ناشی از همان «جهان‌بینی توحیدی» است که با قبول نکردن هیچگونه تضاد، دگراندیشی و تنوعی، می‌خواهد، «به هر قیمتی» جامعه را نه به «سعادت» بلکه به سوی «کمال» هدایت نماید. سیدمحمدحسین طباطبائی درباره

اهمیت اعتقاد به «توحید» و پیوند آن با «آزادی» و «عدالت اجتماعی» یادآور می‌شود: «عده‌ای از مفسرین و کسانی که در این زمینه‌ها به بحث پرداخته‌اند با زحمت فراوان خواسته‌اند اثبات کنند که در اسلام آزادی عقیده وجود دارد. اینان به آیه «لا کراه فی الدین» و نظایر آن استدلال کرده‌اند... آنچه فعلاً در اینجا می‌توانم بگویم این است که توحید اساس همه نوامیس اسلامی است و با وجود این، چگونه ممکن است اسلام، قانون آزادی عقیده را تشریع کند؟ اسلام در تمام ذنونگاریهای خود، جز بر پایه توحید، انکاء نداشته است. این توحید یعنی این که سه اصل مسلم توحید، نبوت و معاد را قبول داشته باشد... بنابراین آزادی در دایره این عقاید وجود دارد و اگر آزادی را خارج از این دایره نیز جاری و ساری بدانیم، دین را از اصل، ویران کرده‌یم» (روابط اجتماعی در اسلام، ص ۴۶، ۴۷، ۶۷ و ۶۸ - بحثی در مرجعیت و روحانیت، ص ۸۵ و ۸۶). براین اساس است که «آیت‌الله مطهری» نیز ضمن این که «سوسیالیسم علمی» را «مولودی آلوده» می‌نامد، با تکیه بر آراء «علامه طباطبائی» تأکید می‌کند:

«ما عدالت را هم در سیه خدا می‌خواهیم. اگر بنا باشد عدالت باشد اما از نام و یاد خدا اثری نباشد، ما از چنین عدالتی بیزاریم» (پیرمون انقلاب اسلامی، ص ۵۴، ۵۵ و ۳۰۷ + سوسیالیسم، مولودی آلوده، کیهان هوایی، ۲۱ آبان و ۲۸ آبان و ۵ آذر ۱۳۶۵). بنابراین جامعه سوسیالیستی مورد نظر رادیکل‌ترین نظریه‌پردازان اسلام راستین و انقلابی برای ما قابل درک می‌شود: جامعه‌ای که - اساساً - بر طرز فکر خداپرستی استوار می‌باشد:

«رژیم اقتصادی اسلام سوسیالیسم علمی است که بر طرز فکر خداپرستی استوار می‌باشد... جامعه بی‌طبقه، این اصل است اما برخلاف سوسیالیسم غربی، هدف نیست فلسفه سیاسی و شکل رژیم در جامعه بی‌طبقه مبتنی اصالت رهبری (یعنی امامت و ولایت) است... سوسیالیسم راستین و جامعه بی‌طبقه بدون مذهب ممکن نیست» (تاریخ تکامل فلسفه، ص ۷، م. آ ۳۱ + اسلام‌شناسی ۱، ص ۷۵، م. آ ۱۶ + مذهب، علیه مذهب، ص ۲۲۲، م. آ ۲۲). تأکید و پراختن از ما است. مقایسه کنید با نظرات آیت‌الله مطهری کیهان هوایی، ص ۱۲، ۵ آذر ۶۵ + احمد رضایی، راه حسین، ص ۷). یکی از نظریه‌پردازان اسلام انقلابی، «ابوذر ورداسبی» نیز تأکید می‌کند: اقتصاد اسلامی جزئی از سیستم «ولایت» است. سیستمی که خود در جهت ایدئولوژی اسلامی در داخل این چارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزشهای اخلاقی، سیاسی و فرهنگی اسلام است» (ص ۲۰۷، جزئیت فلسفه حزبی). در نزد نظریه‌پردازان «اسلام راستین» آزادی، «ایده‌آل» نیست. وسیله‌ای برای تحقق «ایده‌آل» است و این «ایده‌آل» همان «حقیقت برتر» (جامعه توحیدی) است که ایدئولوژی اسلام آن را نشان داده است (امت و امامت، شریعتی، ص ۵۰۴، ۵۰۵). بنابراین: در همه حکومت‌های اسلامی (در هر نام و شکل آن) «آزادی» با «اسارت در دین» آغاز می‌شود. به همین جهت است که همه نظریه‌پردازان «اسلام راستین» (از آیت‌الله خمینی و مطهری تا دکتر شریعتی و...) یکصد - مخالفت خویش را با آزادی و دموکراسی غربی اعلام می‌کنند. آنان به روشنی، یادآور می‌شوند که «حکومت اسلامی هرگز مشابهتی با دموکراسی غربی ندارد» چرا که آزادی و دموکراسی غربی «تماماً خرافه‌ای بیش نبوده و نیست» (راه حسین، احمد رضایی، ص ۸). آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی در دیدگاه نظریه‌پردازان «اسلام راستین» چونان «حجاب عصمت به چهره فاحشه» است (دکتر شریعتی، حسین وارث آدم، ص ۹۹). در نزد آنان «آزادی در جوامع غربی، در آزادی شهوات خلاصه می‌شود. آزادی غربی به نام آزادی زن و صریح‌تر: آزادی روابط جنسی، روح دختران، زنان و جوانان را سخت فاسد کرده است...» (آیت‌الله مطهری، پیرامون انقلاب

اسلامی، ص ۱۰۳ و ۱۰۴ + مسئله حجاب، ص ۲۴۴). از این گذشته، در جامعه‌ای که اکثریت مردم آن، پیشاپیش، «ناقص و نادان و گوسفند» قلمداد شده‌اند، رعایت آزادی و دموکراسی نه تنها معقول و منطقی نیست بلکه به قول «مرحوم شریعتی»: «حتی خطرناک و ضدانقلابی» می‌باشد چرا که «اصل حکومت دموکراسی - برخلاف تفهیم شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری (یعنی امامت و ولایت) مغایر است» (امت و امامت، دکتر شریعتی، ص ۶۰۴، ۶۰۷ و ۶۲۲).

مخالفت نظریه‌پردازان «اسلام راستین و انقلابی» با آزادی و دموکراسی غربی، اساساً از واپس‌گرایی تاریخی (بازگشت به حکومت صدر اسلام) و از انگیزه‌های ارتجاعی آنها (تحقق امامت و ولایت فقیه و استقرار جامعه «توحیدی») سرچشمه می‌گیرد و گر نه روشن است که آزادی و دموکراسی غربی - با همه ضعف‌های آن - یک پیشرفت تاریخی در مبارزات بشریت ستدیده است. این آزادی و دموکراسی نه یک «کلمه مبتذل» و صرفاً آزادی انتخاب بین کارتر و (ریگان) است (مسعود رجوی، ص ۷۴ و ۱۱۴، دیدگاه‌های مجاهدین...) و نه «هدیه بورژوازی» و «لقمه چرب و شیرین مسمومی است که با صدمت به ما اعطا می‌کنند» (دکتر شریعتی، ص ۶۲۲، امت و امامت)، چنین نگاهی به ماهیت و منش آزادی و دموکراسی غربی در حقیقت جلوه‌ای از نظریه «ولایت» است که اکثریت مردم (حتی در جوامع غربی) را «نادان و ناقص و منحط» قلمداد می‌کند. آزادی و دموکراسی غربی حاصل قرن‌ها مبارزه خونین کارگران و زحمتکشان محروم و روشنفکران مرفعی جوامع اروپایی و آمریکایی است که در روند تاریخی خود - سرانجام - بر بورژوازی اروپا و آمریکا «تخمیل» شده و از جمله باعث طرد، انزوا و اختتام حاکمیت «دین» در سیاست «دولت» ها گردید (جدایی «دین» از «دولت»).

۲- جدایی «دین» از «دولت»

با توجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام اسلامی - و جایگاه «اسلام» - به عنوان یک «حقیقت برتر» - و با توجه به نقش، مقام و منزلت «امام» یا «ولی فقیه» به عنوان «پیشوا» و «تجسم عینی ایدئولوژی اسلام»، عقیده نظریه‌پردازان «اسلام راستین» درباره عدم جدایی «دین» از «دولت» قابل درک است، زیرا که گفته‌ایم: امام (یا ولی فقیه) در «کنار» قدرت اجرایی نیست، او خود، مؤولیت مستقیم سیاسی جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست. یعنی «امام» یا «ولی فقیه» هم پیشوای «دین» است و هم رئیس و رهبر «دولت». بنابراین: در آراء و عقاید نظریه‌پردازان «اسلام راستین» مسئله‌ای به نام جدایی «دین» از «دولت» - اساساً - نمی‌تواند وجود داشته باشد. چرا که در حقیقت «امامت»: جنبه معنوی شخصیت «امام» و «خلافت»: جنبه سیاسی - اجتماعی شخصیت اوست، مؤولیت «امامت» و «خلافت» در فلسفه سیاسی اسلام هر دو یکسان است و تفاوتی ندارند (نگاه کنید به: احکام السلطانه، مآوردی، ص ۴-۶ و مقایسه کنید با نظر شریعتی، ص ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۹ و ۶۳۰ امت و امامت + ولایت فقیه آیت‌الله خمینی، ص ۵۷ و ۵۸) براین اساس است که بزرگترین نظریه‌پرداز «اسلام راستین» و «تشیع سرخ انقلابی» (مرحوم دکتر علی شریعتی) جدایی «دین» از «دولت» را «انعکاسی از فکر القایی جدید غربی» می‌داند و تأکید می‌کند: «این نظریه (جدایی «دین» از «دولت») از قدرتهایی به نام تشیع ساخته‌اند... این نظریه، تعبیر دیگری است از تفکیک سیاست از روحانیت که فکر نمی‌کنم کسی با روح اسلام آشنایی داشته باشد و از دنیا هم با خبر باشد و نداند که اولاً این نظریه از اسلام نیست و نداند که از کجاست و چرا طرح شده است...» (امت و امامت، ص ۵۸۴، ۵۸۹ و ۶۳۰ مقایسه کنید با نظر آیت‌الله

تبعیض و امتیاز نسبت به ادیان و عقاید دیگر، اساساً در ذات «انحصارگرا»، «تمام خواه» و ضد دموکراتیک اسلام شیعی نمی تواند «واقعیت» داشته باشد و به همین جهت ما - عمیقاً - معتقدیم که «جمهوری دموکراتیک اسلامی» نیز - اساساً - حکومتی ایدئولوژیک، نئوکراتیک و لذا ضد دموکراتیک خواهد بود. یکی از مبارزین و نوگرایان دینی می گوید: «قابل تصور نیست که در این مرز و بوم (ایران) خدا و بیگانه از مذهب قدمی از قدم برداشته شود برای ملت ایران هرگام به پیش نه تنها در تضاد با مذهب، مورد قبول این ملت نخواهد بود، بلکه فقط با دستمایه ای از اندیشه ها و نیروهای این مذهب (تشیع) قابل پیوند است... هرگونه تلاش برای ضدیت با این مذهب (تشیع) نه تنها در تضاد با منافع انقلاب و مقاومت قرار دارد بلکه تلاشی است عبث و مایه انفراد و تجزیه عاملان آن خواهد گردید.»

«ابوذر ورداسبی»، از نظریه پردازان اسلام رستین نیز تأکید می کند: «رژیم جدیدی که با مبارزات ما مستقر خواهد شد (یعنی جمهوری دموکراتیک اسلامی) به هر حال صبغه اسلامی آن و تأثیر ایدئولوژی اسلام در آن، انکارناپذیر است.» بنابراین با قاطعیت می توان گفت که در «جمهوری دموکراتیک اسلامی» برخی از نیروها نیز مانند جمهوری اسلامی کنونی وجود آزادی، دموکراسی و ادعای این که: «هیچکس به دلیل عدم اعتقاد به دین یا مذهب محرومیتی نخواهد داشت» تنها یک «افسانه سیاسی» است تا شکلی از «حقوق واقعی».

«چپ» و «اتحاد چپ»

پیرامون هویت «چپ» و اتحادگروه های مختلف جنبش «چپ»، که نظرات متنوع و گوناگونی ارائه. برای آشنایی و آگاهی دیگران از این نظرات و به منظور آن که این نظرات در معرض نقد و بررسی دیگران قرار گیرد، در زیر، اساس هر نظر هر مقاله، به صورت فشرده بیان می گردد:

۱) - برخی اعتقاد دارند که: «چپ» دارای مفهومی طبقاتی می باشد که به لزوم تغییر بنیادی مناسبات حاکم بر جامعه اعتقاد دارد. «چپ» به آن نیروهای اطلاق می شود که دگرگونی را در چهار عرصه زندگی سیاسی، مناسبات اقتصادی، روابط و ضوابط اجتماعی و نگرش ایدئولوژیک، می طلبد. در جامعه طبقاتی وسیعی وجود دارند که خواهان تغییر در یکی از این عرصه ها هستند، اما از آنجا که انجام تغییرات اساسی در عرصه های دیگر را با منافع خود هماهنگ نمی بینند لذا با تحول در این عرصه ها مخالفت می نمایند یا در تحقق این دگرگونی پیگیری نشان نمی دهند. اما «چپ» به دگرگونی اساسی تمامی ساختار جامعه پای بند است و قصد دارد تا بنیانهای سیاسی موجود، روابط اقتصادی مبتنی بر بهره کشی، مناسبات اجتماعی مغایر با منافع طبقات زحمتکش، و جهان بینی مسلط بر جامعه را نه در سطح و ظاهر، بلکه عمیقاً و از ریشه دگرگون سازد. این نیروها می توانند برای تأمین چنین تحول عمیقی، متناسب با شرایط سیاسی داخلی و بین المللی و چگونگی تناسب قوای درون جامعه، از کلیه اشکال مبارزه و شیوه های قهرآمیز یا مسالمت آمیز استفاده نماید. در عین حال «چپ» نماینده یگانه طبقه تا به آخر انقلابی، یعنی طبقه کارگر می باشد. اهداف، شعارها و روش مبارزه «چپ» باید در خدمت منافع درازمدت طبقه کارگر و تأمین حاکمیت سیاسی آن بر جامعه، و در راستای تأمین عدالت اجتماعی به سود طبقات محروم و به ویژه طبقه کارگر باشد. نیروهای «چپ» باید ارتباط ارگانیک زنده ای با زندگی سیاسی و اقتصادی و مبارزات گوناگون طبقه کارگر داشته باشد. در

براین اساس است که از نظریه پردازان اسلام انقلابی «ابوذر ورداسبی» نیز طرح جدایی دین از دولت را امری «ارتجاعی» و ساخته و پرداخته «ابرقدرت» ها می دانند. آنها ضمن این که آگاهانه و عمدانه همه حوازه «سیاست» را به جای «دولت» به کار برده و بدین وسیله سعی در نفوذ شبهه و پرمیز از پاسخگویی روشن به مسئله «جدایی دین از دولت» دارند، یادآور می شوند که: «جدایی دین از سیاست (یعنی دولت) بخصوص در این مقطع حساس و سرنوشت ساز، یک معنی مشخص سیاسی دارد و مطامع معین سیاسی و طبقاتی، طرح و تبلیغ آن را ایجاب می کند و نه موازین معتبر علمی (!)» و همانطور که گفتیم تا آنجا که به اسلام اصیل و انقلابی مربوط می شود این مطامع، ارتجاعی بوده و ست و سوی ضددموکراتیک دارد» (ابوذر ورداسبی نشریه راه آزادی، شماره ۲، ص ۳۱. حکومت های گوناگون اسلامی در ایران به مدت هجده سال، یا در عربستان، سودان، افغانستان نمونه واقعی و برجسته یک حاکمیت اسلامی را در برابر همه جهانیان به قضاوت گذاشته است و اینکه بسیاری از توهमत، خوش باوری ها و ناآنگ میهای نخستین - درباره خصلت «عدالت گرا» و «آزادیخواه» اسلام را از چشم ها و ذهنها زدوده است و باعث گردیده تا «تُرک» چشم گیری در باور و عقاید اسلامی مردم ایران بوجود آید و آنان را در برخورد با مسائل سیاسی - مذهبی آینده هوشیار سازد. این «تُرک چشم گیر» که «ارتداد» و بی عقادتی تدریجی بخش مهمی از مردم نسبت به عقاید و ارزشهای اسلامی از وجوه مشخصه آن است مدعیان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» را نیز دچار هراس کرده است. به عنوان مثال، یکی از نیروهای مذهبی مدعی نوگرایی دینی طرح رابطه دولت جمهوری دموکراتیک اسلامی با دین و مذهب را ارایه داده است. در یکی از مواد این طرح آمده است: «هیچ یک از شهروندان به دلیل اعتقاد یا عدم اعتقاد به یک دین یا مذهب، در امر انتخاب شدن، انتخاب کردن، استخدام، تحصیل، قضاوت و دیگر حقوق فردی و اجتماعی، مزیت و یا محرومیتی نخواهد داشت.»

ما در صفحات گذشته - به روشنی نشان داده ایم که حکومت اسلام «ایدئولوژیک» و «توکراتیک» است و هرگونه آزادی، عدالت و دیگر ارزشهای اجتماعی - تنها و تنها با اعتقاد افراد به دین - و خصوصاً به اسلام - قابل طرح است، بنابراین: تصور «عدم اعتقاد افراد به یک دین یا مذهب» و در عین حال برخورداری آنها از حقوق برابر «در امر انتخاب شدن، استخدام، تحصیل، قضاوت و...» می تواند فقط یک «قید محال» باشد، زیرا «جمهوری دموکراتیک اسلامی» نیز - چنان که از نام آن پیداست - اصول و ارزشهای اساسی خود را از اسلام و از اصول «تشیع» می گیرد، اسلامی که به قول مسعود رجوی، «کبیرترین ارزشهای آن، خداست... جوهر نظام، نفی همه چیزهای دیگر است» (دیدگاههای مجاهدین درباره قانون اساسی دولت اسلام - ص ۷۵). در طرح «رابطه دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی با دین و مذهب» - همچنین - تأکید شده است که این دولت: «هیچ دین و مذهبی را به هیچ عنوان دارای حقوق و امتیاز ویژه ای نمی شناسد و تبعیض در میان پیروان ادیان و مذاهب گوناگون را مردود می شمارد. این ادعا نیز با آیه های قرآن مغایر است که می گوید: «هرکس غیر از اسلام، دین دیگری اختیار کند، هرگز از او پذیرفته نیست.» (سوره آل عمران، آیه ۸۵) بنابراین: تأکید بر این که: «دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی، هیچ دین و مذهبی را - به هیچ عنوان - دارای حق و امتیاز ویژه ای نمی شناسد» اگر یک «فرب سیاسی» نباشد - حداقل یک «مانور سیاسی» در برابر «تُرک ذهنی» و تردید روزافزون مردم ایران نسبت به ارزشها و عقاید اسلامی است. ما - به روشنی - نشان داده ایم که جدایی «دین» از «دولت» و «عدم

شرایط کنونی به دلایل متعدد و از جمله: نیاز ضروری جامعه به دگرگونی سیاسی و ضرورت وحدت گسترده با نیروهای غیر «چپ» در راه آزادی - ثنّت و تفرقه شدید در میان نیروهای «چپ» و تعصب غیرمنطقی هر فرد و جریانی به نحوه نگارش و تعبیت خود و وجود روحیه عدم پذیرش انتقاد در این سازمانها - وجود اختلافات شدید بین رهبران این نیروها که عمدتاً و غالباً انگیزه‌های شخصی داشته و حتی به حذف مصالح عمومی جامعه و منافع مردم حاضر به ثنّت و بحث - بکریگر نیستند - عدم مقبولیت نیروهای «چپ» در نزد توده‌های مردم - عدم تحرک در جنبش صنفی طبقه کارگر و ضربه خوردن به ساختار این طبقه در نتیجه بحران اقتصادی و اجتماعی، جنگ، نبود ارگانهای صنفی مستقل و پیوستن طیف وسیعی از کارگران به سمت دلان اقتصادی یا شعبهای کاذب بی هویت برای امرار معاش، نبود ارتباط ارگانیک و زنده و فعال نیروهای «چپ» با طبقه کارگر - ... تشکیل «اتحاد چپ» در آغاز امر نمی‌تواند پایه عینی مناسبی داشته باشد و لذا «چپ» باید در آغاز بر جهت تبیین اتحاد گسترده دمکراتیک با دیگر طبقات و نیروهای جامعه عمل نماید و سپس در ارتباط رنگینک یا حرکتیای دمکراتیک در جامعه، هسته‌های اولیه وحدت «چپ» را تشکیل دهد. آنگاه ارتباط این هسته‌ها را - توده‌های مردم و به ویژه جنبش طبقه کارگر، فعال و استوار بگرداند. و در عین حال در جهت دستیابی به دیدگاه کلی و جهان‌بینی مشترک تلاش نماید. آنگاه در راستای تحقق اهداف تاکتیکی یا استراتژیکی واحد به کارزار متحد و با هویت مستقل «چپ» وارد شود. با توجه به وضع بحرانی موجود در جنبش «چپ» و تفرقه و ثنّت حاکم بر آن، می‌بایست در آغاز «اتحاد دمکراتیک» بین نیروها و سازمانهای گوناگون شکل گیرد و سپس از دل این شکل، «اتحاد چپ» پی‌ریزی شود و به عبارت دیگر «اتحاد دمکراتیک گسترده» به «اتحاد چپ» اولویت دارد.

(۲) - برخی اعتقاد دارند که: «چپ» به آن نیروهایی اطلاق می‌شود که از لحاظ اجتماعی خواستار تغییرات سریع و انقلابی اجتماعی تأمین عدالت اجتماعی گسترده، دخالت دولت در اقتصاد، باشد. کمونیستها، مارکسیستها، آنارشئیستها، سندیکالیستها، سوسیال دمکراتها، که چنین اعتقادی داشته باشند، متعلق به طیف «چپ» هستند و از این رو «اتحاد چپ» می‌تواند در برگیرنده وحدت عمل تمامی این نیروها پیرامون اهداف معین باشد.

(۳) - عده‌ای بیان می‌دارند که: «چپ» در جامعه ما، نیروی معتقد به اندیشه مارکسیستی، یا ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم می‌باشد. از این رو نیروهای دمکرات یا سوسیال دمکرات که این ایدئولوژی و اندیشه را کنار گذاشته باشند، جزو طیف «چپ» محسوب نمی‌شوند. در شرایط کنونی به مجموعه نیروهای «چپ»، دو ضربه اصلی وارد شده است: ضربه اول در طی حوادث ۱۳۶۲ - ۱۳۶۰ با اعمال سیاست سرکوب شدید حاکم از یک سو و ضعفهای پیشینی و سیاسی و اخلاقی موجود در سازمانهای «چپ» از سوی دیگر - و ضربه دوم از سال ۱۳۶۷ با بروز پدیده «پروستریکا» و به ویژه پس از ۱۳۷۰ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی. به دنبال این دو ضربه شدید، جنبش «چپ» در یک بحران عمیق هویت به سر می‌برد، اما این امر دلیل نمی‌شود که معیار هویت «چپ» مخدوش گردد. می‌توان گفت که در جامعه ما، معیارهای هویت «چپ» عبارتند از:

الف) - اعتقاد به ایدئولوژی مارکسیسم یا مارکسیسم - لنینیسم.

ب) - خنثی و غیرفعال نبودن، و تلاش برای آشکار ساختن ریشه‌های اشتباهات گذشته.

ج) - بی‌ثمر ندانستن مبارزات گذشته خود و بی‌اعتنایی نکردن به آنها، علاقمند بودن به تاریخ مبارزات گذشته خود، حتی اگر هیچ جریان مشخص سیاسی را تأیید نکنند. در جامعه ما، جهت‌گیری فلسفی «چپ»، نباید به

گونه‌ای باشد که به آرمانهای سیاسی و برنامه‌های اساسی اقتصادی آن، خدشه وارد سازد - از نظر اقتصادی «چپ» می‌بایستی طرفدار عدالت کامل اجتماعی، مساوات و دمکراسی اقتصادی، برنامه‌ریزی متمرکز دولتی یا شورایی، از بین بردن فاصله طبقاتی میان طبقات زحمتکش و طبقه سرمایه‌دار، ایجاد تغییرات بنیادی در مناسبات سرمایه‌داری در راستای منافع زحمتکشان، باشد - از نظر سیاسی، «چپ» باید معتقد به برپایی حکومت سوسیالیستی، مدافع دمکراسی سیاسی در جامعه و احترام به حقوق اقلیتهای سیاسی، معتقد به انترناسیونالیسم و مخالف ناسیونال سوسیالیسم، مدافع پیگیر حقوق کامل خلقهای گوناگون غیر فارس در تعیین سرنوشت خویش، پرورش‌دهنده صداقت انقلابی در فعالیت و پذیرش انتقاد - مخالف اپورتونیسم و نیز مخالف هرگونه تمایل و گرایش به عناصری به سابقه فعالیت ضد مردمی یا فساد سیاسی و مالی و اخلاقی - ... باشد. با توجه به عمق اختلافات نظر در میان «چپ» در رابطه با ایدئولوژی، چگونگی مبارزات گذشته، مشروعیت سازمانها و شخصیتها، ... هیچ دورنمایی که بتواند دیدگاههای سیاسی طیف «چپ» در جامعه ما را وحدت بخشد یا نزدیکتر کند، دیده نمی‌شود.

(د) - عده دیگری تأکید می‌نمایند که: «نیروی «چپ» به نیروهایی اطلاق می‌شود که یا از نظر ایدئولوژیکی به اندیشه مارکسیسم - لنینیسم معتقد باشند (مانند احزاب کمونیست) - یا در برنامه‌های سیاسی و اقتصادی خود، منافع طبقه کارگر را نیز منافع کل را نیز منافع کل (مانند بسیاری از احزاب سوسیالیستی) - یا در میان طبقه کارگر، دارای پایه‌های اجتماعی مناسب به عنوان هوادار باشد و پایگاه طبقاتی کارگری داشته باشد (مانند اتحادیه‌های کارگری و احزاب کارگری). «جبهه متحد چپ» باید در برگیرنده تمامی این نیروها گردد. «اتحاد چپ» نباید تنها در برگیرنده کمونیستها گردد، بلکه باید در چنین وحدت عملی، تمامی پایه‌های جنبش کارگری شرکت جویند.

(۴) - عده‌ای دیگری بیان می‌دارند که: «چپ» به آن نیروهای اجتماعی اطلاق می‌شود که فعالانه خواهان تغییرات ماهوی در مناسبات سرمایه‌داری و پی‌افکندن جامعه‌ای عاری از طبقات متخاصم و مناسبات طبقاتی هستند، و مبارزات مردم و به ویژه زحمتکشان را در راستای تحقق این اهداف، بسیج و هدایت و سازماندهی می‌نمایند. باید توجه داشت که اعتقاد به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم ضرورتاً معیار تعلق نیرویی به جنبش «چپ» نمی‌باشد. «چپ» برای تحقق اهداف سوسیالیستی و دمکراتیک در جامعه گام برمی‌دارد و برای تأمین حاکمیت خلق یعنی حکومت اکثریت مردم و به ویژه زحمتکشان، با رعایت آزادیها و حقوق اساسی مردم فعالیت می‌نماید. شخصیتها یا نیروهای «چپ» صرفنظر از چگونگی پایگاه طبقاتی خود، خواستگاه طبقاتی کارگری دارند. به عبارت دیگر نیروی «چپ» در جهت بردن ایده‌های سوسیالیستی به صفوف جنبش کارگری، بسیج و سازماندهی مبارزات صنفی کارگران و ارتقاء این مبارزات به مبارزات مستقیم سیاسی و سازماندهی این مبارزات به سمت تحول بنیادین در جامعه، عمل می‌نمایند. از این رو طیف گسترده‌ای از کمونیستها، سوسیالیستها، سوسیال دمکراتها، فعالین صنفی کارگری، سندیکالیستها، آنارشئیستها، مدافع طبقه کارگر، ... که هر یک نماینده بخشی از جنبش کارگری هستند، در مفهوم «چپ» قرار می‌گیرند. از آنجا که نیروهای «چپ» برای رسیدن به اهداف و آرمانهای خود، شیوه‌های مبارزاتی گوناگونی را اتخاذ می‌نمایند، جنبش «چپ» به گردانهای گوناگونی تقسیم می‌شود. ولی صرفاً اتخاذ روش مبارزه «تند» و «قهرآمیز» نمی‌تواند معیار تعلق نیرویی به جنبش «چپ» باشد. بلکه ایده‌ها، آرمانها و اهداف این نیروهاست که می‌تواند مفهوم «چپ» را به آنها اطلاق نماید و نه صرفاً شیوه مبارزاتی آنها. گرچه فروپاشی اتحاد شوروی و

اردوگه پیرامون آن ضربه جدی روحی و ایدئولوژیکی به «چپ» وارد ساخت، اما این امر به منزله شکست آرمانهای سوسیالیسم نبوده و نیست، بلکه ضرورت بازنگری هرچه دقیقتر به حوادث و سیر مبارزاتی حشر کرگری و برخورد نقادانه علمی و مدافعه به برخی از اصول اعتقادی «چپ» را بیش از پیش آشکار می‌سازد. نیروهای «چپ» باید در جهت دایرین سطح آگاهی علمی و تئوریک خود در همه زمینه‌های اقتصادی و فلسفی و سیاسی، تأمین انجام در نظریه‌ها و اندیشه‌ها، اتخاذ نحوه نگرش مستقل و آزاد و غیر تحمیلی و به دور از تعصب، پیشبرد روند اتحاد عمل میان گردهای مختلف جنبش «چپ» در یک جبهه مشترک بر حول اهداف معین استراتژیکی یا تاکتیکی... فعالیت نماید. و پس از تأمین انجام درونی و تحکیم وحدت خود، روند اتحاد عمل با دیگر طیفها و نیروهای دمکرات جامعه را برای تأمین خواسته‌های دمکراتیک و حقوق انسانی در جامعه، پیش ببرد. نیروهای «چپ» برای اتحاد دمکراتیک با دیگر نیروهای جامعه، وارد عمل شود. در آغاز باید در یک جبهه متحد گرد آیند و سپس این جبهه به عنوان نماینده کسبیت‌گردانه‌های «چپ» گستره مجموعه «چپ» بدون آن‌که به وحدت نظری و اتحاد عمل دست یافته باشد و به طور عینی به یک نیروی سازمان یافته منسجم و مؤثر در معادلات سیاسی تبدیل شده باشد، در یک اتحاد دمکراتیک با دیگر طیفهای جامعه وارد شود، آنگاه می‌توان گفت که عملاً یک حرکت مستقل از خود ارائه نداده است و با هویت و برنامه مشخص و مستقل به اتحاد دمکراتیک وارد نگشته است و لذا نمی‌تواند صف مستقل خود را به نمایش گذارد و از این رو نیروهای دیگر از آن به عنوان عاملی برای اجرای مقاصد سیاسی خود استفاده می‌نمایند. اما اگر در شرایط حساسی از تاریخ کشور که ضروری‌ترین نیاز جامعه و مبرمترین خواست مردم و سرنوشت کشور در گرو تأمین یک اتحاد دمکراتیک گسترده باشد، و گردانه‌های مختلف جنبش «چپ» نه تنها نتوانند بر حول برنامه و هویتی مستقل، متحد و یکپارچه گردند، بلکه حتی در آشفته‌ترین حالت از بحران سیاسی و سازمانی و ایدئولوژیکی فرار داشته باشند، آنگاه ضروری است که نیروهای «چپ» حتی هر یک منفرد (و بدون آن‌که یک مجموعه متحد را تشکیل دهند)، برای تشکیل یک اتحاد دمکراتیک یا شرکت در آن، با دیگر طیفها و نیروهای سیاسی جامعه، به همکاری کامل دست زنند و در چنین شرایطی نیروهای «چپ» نباید تشکیل اتحاد دمکراتیک یا شرکت در آن را مشروط و موقوف به تشکیل «اتحاد چپ» نمایند.

حضور حزب کمونیست در آلبانی قانونی است!

مصاحبه «اشیگل» با نخست‌وزیر جدید «آلبانی»

آکونوم نانو، نخست‌وزیر جدید آلبانی، آخرین نخست‌وزیر این کشور قبل از تغییرات ناشی از فروپاشی دولت سوسیالیستی آلبانی بود. او که ۴۵ سال بیشتر ندارد و چهار سال زندانی بود و پس از آن، در حزب کمونیست آلبانی اصلاحاتی را شروع کرد. او اکنون در انتخابات فوریه ۱۹۹۷ بار دیگر به نخست‌وزیری کشور رسیده است، البته این بار با رأی مردم به حزب «سوسیالیسم دمکراتیک» آلبانی که او رهبر آن است.

آنچه را در زیر می‌خوانید، مصاحبه‌ای است که مجله آلمانی «اشیگل» با وی انجام داده است:

س: ماهیاست که آلبانی در هرج و مرج فرو رفته است به عقیده شما

کمی آرامش و امنیت به کشور بازخواهد گشت؟

نانو: تا وقتی که ملت به همین شکل در بازگرداندن امنیت با ما همکاری کند، شاید تا دو ماه دیگر.

س: اما پس گرفتن حدود یک میلیون سلاح از مردم کار بسیار سختی است.

نانو: این ظاهر ماجراست ما می‌توانیم سلاحها را با زور پس بگیریم. حکومت انگلیس برای هر اسلحه‌ای که مردم تحویل دهند ۲۰۰ دلار جایزه می‌دهد، چرا ما این کار را نکنیم؟ مکان دیگر این می‌تواند باشد که سلاحها را به ثبت برسانیم. مهم این است که ما غیرنظامی‌ها را وادار کنیم تا از اسلحه استفاده نکنند. بودن اسلحه در دست مردم مملکت را به غرب وحشی تبدیل کرده است. باید به این وضع خاتمه داد.

س: در منطقه جنوب آلبانی باندهای مسلح همچنان به مقاومت خود ادامه می‌دهند رهبری این باندها حتی تهدید می‌کند که با یک ارتش منظم به تیرانا خواهد آمد.

نانو: خیلی از مجرمین و خلافکاران به خارج از کشور فرار کرده‌اند. هیچ کس هم نمی‌تواند از من انتقاد کند که با مجرمین ملایم رفتار کرده‌ام، گرچه من مدت زمان طولانی را با آنها در یک زندان بوده‌ام. پلیس ما خیابانهای اصلی را در کنترل دارد. بدنام‌ترین رهبرین باندها شخصی است به نام «زانی» که در شهر «فلورا» طرد شده است و بخش بزرگی از طرفداران او نیز دستگیر شده‌اند. البته روزنامه‌های ما نمی‌خواهند به خبرهای واقعی بپردازند، بلکه حوادث را با آب و تاب عموم‌پسند می‌نویسند و منعکس می‌کنند. ما باید به طور جدی رفومی در وسایل ارتباط جمعی آلبانی بوجود آوریم.

س: صحبت شما توهین «بریشا» به مطبوعات را به یاد می‌آورد که آیا این است دمکراسی؟

نانو: ما قادر نخواهیم بود وسائل ارتباط جمعی را با فشار سازمانهای امنیتی به خبرگزاریهای «کاخ» تبدیل کنیم. اما مللت ما حق دارد به اطلاعات دقیق دسترسی پیدا کند سیاست ما یک سیاست کاملاً باز خواهد بود، به طوری که هیچ روزنامه‌نگاری در آینده به دلیل دسترسی به اطلاعات دقیق معترض نداشته باشد.

س: ۷۰۰ هزار سرباز از کشورهای دیگر، تحت رهبری ایتالیا برای بازگرداندن آرامش به آلبانی آمده بودند، اکنون آنها بازگشته‌اند با توجه به این که آلبانی ارتشی ندارد، اگر دوباره ناآرامی‌ها آغاز شود، شما از کجا کمک خواهید گرفت؟

نانو: ارتش ذخیره‌ای از سربازان بین‌المللی وجود دارد، از طرفی ما ارتش خود را نیز دوباره احیا خواهیم کرد. در حال حاضر داوطلبان شخصی و نیز بعضی از ارگانهای خارجی امکاناتی حفاظتی خود را در اختیار ما گذاشته‌اند.

س: وزیر امور خارجه ایتالیا نسبت به روابط شما با آمریکا نظر مساعدی ندارد. فکر نمی‌کنید که علاوه بر آمریکا شما می‌توانید برای بازسازی آلبانی با ایتالیایی‌ها نیز همکاری کنید؟

نانو: ما واقعیت حضور آمریکایی‌ها را در اروپا می‌بینیم. در دیداری که با «لامبرتودینی» وزیر امور خارجه ایتالیا داشتیم، روی لیستی، دور نام ایتالیا یک دایره کشیدیم. یعنی ما با ایتالیایی‌ها همکاری خواهیم داشت. لامبرتودینی لبخندی زد و گفت: «این خیلی عالی است» البته اروپایی‌ها هم رابطه ما با ایتالیا را کاملاً زیر نظر دارند. در این رابطه نیز زمینه‌های دوستی قابل توجهی پدید آمده است.

س: فکر می‌کنید که سیاست آلبانی از روشهای سیاسی ایتالیا متأثر خواهد بود؟

نانو: بخشی شاید. اما نه بدون حضور کامل ما. من به ایتالیایی ها گفتم که تصور نکنید چون دوسوم آلبانی ها ایتالیایی نیز صحبت می کنند، ما اجازه می دهیم که همچون زمان «بریت» با ما رفتار شود.

س: آیا فکر می کنید بریسا طرفداران خود را در استانهای شمالی آلبانی تحریک کند؟

نانو: زمانی که بریسا آخرین بار در تلویزیون ظاهر شد، اکثر مردم آلبانی می گفتند: «ای بر ما، دوباره این هیولا پدیدش شد. مکن دارد که او دوباره نقشه هایی در سرش داشته باشد. ما قدرتی نداریم که دوباره کشور را به هرج و مرج و ناامنی بکشاند. من هم بیکار نشسته ام، وقتی که بریسا پارلمان را تحریم کند، ما در پارلمان یک اکثریت دوسومی خواهیم بود. اگر بریسا به عنوان رهبر حزب دموکراتیک برگردد می توان امکان مناسبی برای سیر دمکراسی در آلبانی فراهم آورد.

س: اجازه می دهید آنها به عنوان اپوزیسیون موجودیت رسمی داشته باشند؟

نانو: طبیعی است برای من جالب توجه خواهد بود. وقتی که ما به عنوان اکثریت پارلمانی عمل می کنیم آنها از ما چه چیزهایی مطالبه خواهند کرد. احتمالاً و مطابق معمول آنها انتظار خواهند داشت که قدرت را دوباره به دست بگیرند. بریسا پس از شکست در انتخابات عمومی گذشته به عنوان اعتراض در مرکز «تیرانا» با ضد تانک ها منور می شد و در کل ۸۰۰ نفر را در اطراف خودش جمع کرده بود و موقع خارج شدن او از تیرانا نیز دویست نفر تا فرودگاه همراهی اش کردند.

س: ممکن است او را در دیدار بعدی دستگیر کنید؟

نانو: این مسئله مربوط به قانون کشور است. دادگاههای ما دیگر تحت نظر یک حزب سیاسی عمل نمی کنند.

س: شما افراد را تحت عنوان فاسد زندانی می کنید، اما محافل بین المللی مدعی اند که این افراد زندانی سیاسی هستند آیا از بیوه انور خوجه و رئیس جمهور سابق «آلبا» اعاده حیثیت خواهد شد؟

نانو: در این باره دادگاه تصمیم می گیرد. بیوه انور خوجه می تواند آلبا نیز که اکنون در سوئد اقامت دارد به هیچ کدام از تقاضاهای دادگاه جهت یک قرار جدید جواب نداده است. من به او اطمینان می دهم که دیگر دعوی سیاسی علیه او وجود ندارد.

س: اخیراً یک حزب سیاسی کمونیست تقاضای فعالیت رسمی کرده است، با وجود این که این حزب در سال ۱۹۹۲ ممنوع اعلام شده بود.

نانو: قانون اساسی وجود یک حزب کمونیست را غیر قانونی نمی داند به عقیده ما تعویض قدرت سیاسی همیشه باید به شکل دمکراتیک عملی شود نه با اعمال زور و روشهای غیر قانونی.

س: آیا شما با این طرز فکر به این مسئله دامن نمی زنید که در غرب به شما با شک و تردید نگاه کنند، بدین معنی که ممکن است در پشت سر سوسیالیست ها، نوکمونیست ها پنهان شده باشند؟ در حزب شما چند نفر از استالینیست های سابق نیز حضور دارند؟

نانو: این یک قصه قدیمی است. در هر حزبی و همین طور در حزب ما، می تواند اعضای با عقاید کمونیستی هم وجود داشته باشد. حزب ما دارای برنامه عمل مشخصی است، برنامه هایی که دارای معیارهای دمکراتیک است.

س: اقتصاد آلبانی ورشکسته است صندوق بین المللی پول اعلام کرده است که تنها زمانی اعتبار جدید به آلبانی خواهد داد که وضع شرکت های مضارب ای کاملاً روشن شود. چه زمانی این وضع روشن خواهد شد؟ چرا که هنوز معلوم نیست آیا این شرکت ها واقعاً پوششی

بوده اند برای شستشوی پول های سیاه و معاملات اسلحه و مواد مخدر و یا غیر!

نانو: من آرزو می کنم که در حدود سه ماه دیگر در این باره امکان اظهار نظر پیدا کنیم و آنگاه کوشش می کنیم تا پاسخگویی بریسا را مشخص کنیم و دیگر سیاستمداران را در صورت لزوم به دادگاه بکشانیم.

س: در مرحله مبارزه انتخاباتی شما قول هایی دادید، چگونه می خواهید این همه پول را فراهم آورید و به کسانی که در این رابطه زیانهای مالی شدید دیده اند بپردازید؟

نانو: من گفتم که جبران خواهد شد! توجه شما باید به آینده باشد و نه گذشته. بازار آزاد این شانس را در آینده بوجود خواهد آورد که چند برابر گذشته سود ببرند.

س: چگونه سرمایه گذاران خارجی در آلبانی عمل خواهند کرد، در حالی که فساد و بوروکراسی همه جا گیر است؟

نانو: باید بگویم روحیه مالی باید تغییر کند اما نه تحت فشار یک رژیم استبدادی ما باید منع رشد فساد شویم و آن را روز به روز محدودتر کنیم و شرایطی را فراهم آوریم تا هیچ کس به فساد کشانده نشود.

س: شما به عنوان یک سوسیالیست هیچ مشکلی نخواهید داشت وقتی که سرمایه داری را سرمشق اقتصاد خود قرار می دهید؟

نانو: اقتصاد ما شامل بخش خصوصی و مناطق آزاد تجاری نیز خواهد بود، مثل دیگر کشورهای غربی، شما هر نامی که می خواهید برای آن انتخاب کنید. سرمایه گذاران خارجی ضمانت می کنند تا تولیدات را به کشورهای دیگر نیز حمل و نقل کنند.

س: استان «کوزوو» در داخل صربستان یوگسلاوی و «ماکسی دونا» کوشش دارند تا به آلبانی ملحق شود، شما از رهبر این جمعیت «ابراهیم روگورا» می خواهید تا عقیده خود را در رابطه با خودمختاری کوزوو تغییر دهد؟

نانو: در یک اروپای بدون مرز، خودمختاری چه معنایی دارد؟ البته اگر آنها خود را جزو اروپا می دانند. خودمختاری یعنی عدالت اجتماعی و اتحاد برای حقوق بشر. من با «روگورا» صحبت می کنم و او را قانع خواهم کرد که او نیز برای ملت آلبانی یک راه حل اروپایی پیدا کند. از طرفی من شک دارم که رئیس جمهور صربها میلوسویچ آماده انجام رفرم هایی باشد.

س: در انتخابات ۱۹۹۲ شما از بریسا شکست خوردید آیا نگران تکرار این شکست نیستید؟

نانو: آن موقع غربی ها از بریسا حمایت کردند. آنها امیدهای واهی به او بسته بودند تا توسط او ما را به عنوان «پست کمونیست» در تمام منطقه شرق اروپا زیر کنترل بگیرند. این نوع رژیم های راست، در هر جا محکوم به شکست هستند. البته من هم از اشتباهات انور خوجه و بریسا تجربه های زیادی کسب کرده ام!

طرح برنامه حزب کمونیست آلمان برای کنگره آینده

به سوی «سوسیالیسم» در تمام اروپا به پیش!

انقلاب علمی - فنی در قرن حاضر امکانات وسیعی بوجود آورده است که می توان به کمک آن شرایط بهتر زندگی را برای انسان تأمین کرد. هیچگاه انسان از چنین امکان وسیعی برای شکوفایی قدرت تولید و خلاقیت خود

همزمان با تقلیل فشار بدنی، برخورداری نبوده است. شرط موجود این امکان را به وجود آورده است، که سن از گرسنگی و فقر در سراسر جهان آزاد و از یک زندگی شایسته و بدون محرومیت برخوردار باشد، همزمان زمین به عنوان یک سیستم اکولوژیک زنده به سنهای آینده تحویل داده شود. اما واقعیت چیزی دیگری است. رشد عظیم نیروهای مریده و ازدیاد ثروت اجتماعی در سیستم سرمایه داری تحقق یافت. این شرط در ابتدا پیشرفت علمی و اجتماعی و - در کشورهای پیشرفته صنعتی - زیر فشار مبارزات طبقه کارگر شرایط اجتماعی پیشرفته را بوجود آورد. اما رشد نیروهای مولده تنها در خدمت بازده سود سرمایه قرار گرفت. بدین ترتیب این وضع به خطری برای حفظ حیات بشری تبدیل شده است. مثلاً امروز از طریق جنگ اتمی، شیمیایی و بیولوژیک، و با تکنیک ژنتیک امکان نابودی بشریت و نابودی بازگشت ناپذیر محیط زیست وجود دارد. تحت شرایط حاکم ناشی از انباشت سرمایه - پرنسب این فرمایشون اقتصادی، اجتماعی - هیچ امکانی برای برطرف ساختن این خطر وجود ندارد. تولید برپایه کار انسانی قرار دارد. تقریباً هیچ چیز برای مصرف بلاواسطه تولیدکننده، تولید نمی شود، بلکه برای تعویض آن به مثابه کالا در جامعه. اما تولید به صورت اجتماعی سازمان داده نشده است، بلکه به صورت خصوصی و سود آن نیز به صورت خصوصی تصاحب می گردد. ابزار کار، مواد اولیه و نیروی کار به در ابتدا به کالا تبدیل شود. تا سپس بتواند به سرمایه تبدیل شده و بدین ترتیب شرایط ضروری برای آغاز تولید را به وجود بیاورد. تولید برای صاحب سرمایه تنها یک هدف را دنبال می کند: ایجاد سواد از طریق بیرون کشیدن هرچه بیشتر ارزش اضافه از نیروی کار، و تصاحب آن از طریق فروش کالای تولید شده و تجدید دوباره تولید در یک مرحله بالاتر و وسیعتر! از این طریق سرمایه داری قدرت تولید نیروی کار را بسیار ارتقاء داد. اما هر راسیونالیزاسیون تنها به معنی بالا رفتن سطح تولید و تولید بیشتر با کار کمتر نیست، بلکه همزمان به معنای ایجاد هرچه بیشتر بیکاری از یک سو و تشدید استثمار از سوی دیگر نیز هست. همزمان، ابزار تولیدی که توسط کارگران برای تولید به کار برده می شوند، عظیم تر می شود، ثروت اجتماعی بیشتر در دست افراد کمتری متمرکز می شود، تا بتواند در روند رقابت سیستم سرمایه داری زنده ماند. برای سرمایه داری، هدف تولید، استفاده انسان از آن نیست، بلکه هدف سود است. انسان حاکم بر تولید خود نیست، بلکه تولید به حاکم بر جامعه تبدیل شده است و خود را به عنوان «ضرورتها»، ضرورت های سرمایه داری، رقابت سرمایه داری و دستیابی به سود حداکثر، تحمیل می کند. تمام شرایط حیات اجتماعی، که روابط زندگی افراد را تشکیل می دهد، به استقلال در برابر انسان، دست یافته است. در شرایط سرمایه داری انسان از عامل (سویکت) به بنده (ایوکت) تاریخ تبدیل می شود. و روابط تولیدی، وسیله امکان سازمان دادن زندگی انسان به فاعل و حاکم بر حیات اجتماعی و تاریخ تبدیل می شوند.

به سرمایه داری باید پایان داده شود

هدف نهایی کمونیست ها پایان بخشیدن به ریشه های استثمار و از خودیگانه شدن انسان، جنگ و گرسنگی و بی خانمانی، فشار کار و بیکاری، تخریب محیط زیست، محرومیت انسان و برتری نژادی، ملیت گرایی شونیستی و سرکوب است. اما دسترسی به این اهداف ممکن نیست، اگر خود را در چارچوب «ضرورت های» سرمایه داری محدود سازیم.

برای دسترسی به این اهداف باید به طور انقلابی به سرمایه داری پایان داده شود. براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار عمده تولید، آزادسازی کار اجتماعی از قید استثمار، برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید، تولید به منظور برطرف ساختن نیازهای انسان، که در ابتدا در یک برنامه اجتماعی

تعیین شده اند و بالاخره مالکیت عمومی ثروت های اجتماعی ضروری است. امروز شرایط ضروری برای این هدف که همه انسانها از حق کار برخوردار باشند، و حتی با کار روزانه به مراتب کمتری شرایط یک زندگی شرافتمندانه برای انسانها تأمین باشد، وجود دارد. برای دسترسی به این اهداف باید شرایط اجتماعی دیگری برقرار باشد. دورنمای یک چنین نظم اجتماعی یک آرزوی خوابگونه نیست. این دورنما از درون تضادهای جامعه سرمایه داری زائیده می شود. رشد این تضادها است که ضرورت و امکان برقراری سوسیالیسم را بوجود می آورد. تضادهای درونی، سرمایه داری را به آن مرزهای حیات تاریخی آن می رساند که او را مجبور می سازد برای حل تضادها به شیوه هایی متوسل شود، که خود علائم و ویژگی های دورنمایی جامعه دیگری را مظاهر می سازند. البته، برای دستیابی به آن به شرکت مبارزه جویانه انسانها نیاز است. سرمایه داری جامعه را به رو در رویی دو طبقه بزرگ اجتماعی تقسیم می کند: از یک سو آنهایی که مالکین ابزار مدرن تولیدی و از این طریق صاحبان ثروت اجتماعی می باشند! و از سوی دیگر آنهایی که از تمام اینها محرومند و چیزی برای فروش در اختیار ندارند، مگر نیروی بدنی و توانایی های فکری و نیروی کار خود. از این رو این طبقه را ما طبقه کارگران می نامیم. - این آگاهی که امروزه این طبقه در خود قشر بندی شده است. طبقه کارگر باید خود را با رسالت تاریخی خویش برای تبدیل شدن به نیروی اساسی برای نجات تمدن انسانی و تأمین گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آماده سازد. برای دسترسی به این اهداف باید طبقه کارگر وارد اتحاد با همه آن طبقات و اقشار اجتماعی بشود، که منافع یا بخشی از منافع آنان با منافع طبقه کارگر در انطباق است. جامعه نوین تنها زمانی تحقق خواهد یافت که بتواند از پشتیبانی تأیید آمیز اکثریت بزرگ توده مردم برخوردار شود. اکثریتی که به طور واقعی خواستار جانشینی برای سرمایه داری است. چنین جامعه ای باید دارای ویژگی های دیگری فراتر از آنچه در اولین، کوشش در قرن حاضر تحقق یافت، باشد. ما باید با آموزش از اشتباهات اولین کوشش، ساختارهایی بوجود آوریم که راه تکرار اشتباهات شناخته شده را

مسدود سازند. با وجود این ما سوسیالیسم را از نو کشف نمی کنیم. یورش جدید سوسیالیستی، که ضروری است، از چشمه های متعددی سیراب می شود: - از این شناخت، که سرمایه داری باید طرد شود، شناخت نشأت گرفته از امیدها، خشم و آرزوهای اکثریت قریب به اتفاق بشریت انسان آرزومند یک زندگی آزاد از نگرانی است، آزاد از گرسنگی و نیاز، بدون گرفتاری در جنگال استثمار و جنگ و به ویژه آزاد از نگرانی برای نان روزانه. - از شناخت وابستگی های اجتماعی و تاریخی ای که مارکس، انگلس و لنین پایه های آن را بنا نهادند. این پایه ها باید دوباره باز شناخته شوند، توسط طبقه کارگر آموخته شوند و آینده را بسازند!

- از بررسی تجارب آزمایش ۸۹-۱۹۱۷ هم بررسی علل شکست آن و هم بررسی علل دوام هفتاد ساله آن در یک جهان انباشته از دشمنان امپریالیستی و غارتگران.

دستاوردها و اشتباهات سوسیالیسم

پس از حیات کوتاه زمان کمون پاریس، در سال ۱۹۱۷ در روسیه برای اولین بار بشریت به ساختمان جامعه سوسیالیستی دست زد. انقلاب اکتبر برای بشریت شیور برای آغاز مرحله تاریخی نوینی را به صدا درآورد. علی رغم شرایط نامناسب در اتحاد شوروی و بعدها در دیگر کشورهای سوسیالیستی دستاوردهای چشمگیری تحقق یافت:

- جوامع سوسیالیستی برای دهها سال امکان رشد جامعه ای را به اثبات رساندند، که در آن رشد نیروهای مولده و تولید اجتماعی آزاد از بندهای

دسترسی به سود، با نقشه‌ای اجتماعی ممکن است

- آنها به تجاوزگری امپریالیسم بند زدند. با اولین اعلامیه صلح دولت شوروی در سال ۱۹۱۷، که بر سر آن جنگ جهانی اول از سوی روسیه پایان یافت، با پیروزی بر فاشیسم هیتلری، تا پیشنهاد های سازمان دفاعی ورشو برای تقلیل سابقه تسلیحاتی، زنجیر طولانی سیاست صلح‌خواهی جهان سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد.

- رشد اقتصادی سوسیالیسم بدون شرکت در غارت کشورهای عقب‌نگهداشته شده انجام شد. یکی از بزرگترین دستاوردهای سوسیالیسم همبستگی و کمک به خلق‌ها و کشورها در نبرد آزادیبخش آنان برای استقلال خود، علیه کلونیالیسم و نئوکلونیالیسم بود.

- سوسیالیسم دستاوردهای اجتماعی‌ای را به مردم ارزانی داشت که در کشورهای متروپل سرمایه‌داری نیز در اختیار توده‌های مردم نبود: بی‌خانمانی و بیکاری پایان یافت. شانس مساوی برای برخورداری از آموزش رایگان برای همه تأمین شد، زنان از امکان پیشرفته دسترسی به شغل برخوردار شدند، بهداشت و پزشکی رایگان و امکان دستیابی به سطح بالای فرهنگ.

- وجود سوسیالیسم و دستاوردهای آن، شرایط نبرد برای خواست‌های اجتماعی و رفاهی دموکراتیک را در کشورهای متروپل سرمایه‌داری بهبود بخشید. بورژوازی و دولت‌های آن مجبور شدند در چنین شرایطی آمادگی بیشتری برای عقب‌نشینی از خود نشان دهند.

اما علی‌رغم همه این دستاوردها، جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر در اروپا شکست خورد، دلایل داخلی و خارجی و اقتصادی و سیاسی، عینی و ذهنی برای این شکست وجود دارند: - کشورهای سوسیالیستی از ابتدا با شرایط بسیار دشواری رو به رو بودند. انقلاب در ابتدا در روسیه پیروز شد، کشوری با اقتصاد ضعیف و بدون هر نوع سنت آزادیهای بورژوازی - دموکراتیک که در آن به طور عمده یک اقتصاد عقب‌افتاده دهقانی برقرار بود و مردم آن در اکثریت بزرگشان بی‌سواد بودند. عقب‌افتادگی و تهدید خارجی توسط امپریالیسم این امر را ضروری می‌ساخت، که در کوتاه‌ترین مهلت از طریق تمرکز تمامی امکانات و قدرت یک صنعت مدرن برپا شود، و یک انقلاب فرهنگی عملی گردد. نقش رهبری‌کننده طبقات کارگر در این شرایط می‌بایستی به طور عمده از طریق حزب کمونیست اعمال می‌شد. با این وضع زمانی که در نتیجه صنعتی‌کردن جامعه و انقلاب فرهنگی، شرایط تغییر یافته بود، ادامه یافت. حزب و دولت هر روز بیشتر به یک دستگاه بوروکراتیک - اداری به هم جوش خوردند. دموکراسی سوسیالیستی نه تنها عقب‌مانده باقی ماند، بلکه از طریق بی‌توجهی به قانونمندی ساختار دولتی سوسیالیستی، شدیداً صدمه دید. توطئه‌های خارجی که اتحاد شوروی را تهدید می‌کرد، موجب اعمال فشار و برقراری ترور در داخل کشور شد. دولتی‌کردن صوری، جای اجتماعی شدن واقعی را گرفت و در نتیجه مالکیت سوسیالیستی از محتوا تهی شد! این «مدل سوسیالیسم» پس از پایان جنگ دوم جهانی به کشورهای دیگر نیز که راه رشد سوسیالیستی را انتخاب کرده بودند، منتقل شد. از جمله به کشورهای پیشرفته آلمان دموکراتیک و چکسلواکی. گرچه به کمک نوع بوروکراتیک - اداری مدل سوسیالیسم موفقیت‌های اقتصادی اولیه به دست آمد، اما این مدل بعدها متحجرتر از آن از کار درآمد، که بتواند به نیازهای انقلاب علمی - فنی پاسخ بگوید. در نتیجه کشورهای سوسیالیستی در بخش بازده تولید و سطح تولیدات مادی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عقب ماندند. این امر با عدم ثبات آنها همراه شد.

- در کشورهای سوسیالیستی تولید ویژه سوسیالیسم ایجاد نشد.

- در طول زمان ارزشهای سوسیالیستی نتوانستند به طور وسیع برقرار شوند.

- روابط اجتماعی هر روز بیشتر متحجر گشتند و رشد سوسیالیسم در مراحل ترقی آن با شوک‌های انقلابی همراه نشد.

- در این امر نیز برداشت دکماتیک و جزم‌گرایانه از تئوری اجتماعی نقش داشت. بدین ترتیب، سوسیالیسم چنان قدرت خود را از دست داد که نتوانست - تکیه به تحلیل واقع‌بینانه شرایط مشخص و با تکیه به آیدولوژی، پیشنهادی مستدل برای عملکرد در جهت رشد جامعه سوسیالیستی را ارائه دهد. علل عمده اقتصادی و سیاسی برای نارسایی‌ها را باید در اینجا جستجو کرد.

- شکست سوسیالیسم در عین حال نتیجه تلاش ضدانقلابی داخلی و خارجی نیز بود. از تجاوز ۱۴ کشور امپریالیستی به قدرت جوان شوروی تا محاصره اقتصادی سالهای بیست، از توطئه ضدکمیتن برای محاصره اتحاد شوروی - تجاوز آلمان هیتلری، از سیاست تحریم اقتصادی تا تحمیل سابقه تسلیحاتی بعد از جنگ جهانی دوم. در واقع کشورهای امپریالیستی از هیچ امکانی برای ایجاد عدم ثبات و تخریب سوسیالیسم چشم‌پوشیدند.

- زیر فشار تأثیرات داخلی و خارجی بالاخره مواضع اپورتونیستی غلبه یافتند، بدین ترتیب قلب ماهیت انقلابی جامعه شوروی و تئوری سوسیالیسم علمی بیشتر و بیشتر عملی شد. این امر به نفوذ آیدولوژی بورژوازی کمک کرد و نهایتاً موجب فروپاشی سیستم شوروی و به دنبال آن دیگر کشورهای سوسیالیستی شد.

ویژگیهای سوسیالیسم آینده

هر برداشت آتی از سوسیالیسم گذرا خواهد بود. زیرا این تصورات بر پایه شناخت‌هایی از وضع اجتماعی قرار دارد، که پایه تکیه، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن بی‌وقفه در حال تغییر است. با وجود این می‌توان شروطی را برشمرد که برای جامعه سوسیالیستی آینده غیرقابل چشم‌پوشی هستند. برای ساختمان سوسیالیسم نیروهایی با منشأ متفاوت - که برداشت‌های آنان متفاوت اند - مشترکاً عمل خواهند کرد و برای دسترسی به جامعه‌ای آزاد از کمبودهای سرمایه‌داری خواهند کوشید. جهان‌بینی غیرقابل چشم‌پوشی برای ماکونیست‌ها برای دسترسی به این هدف، مارکسیسم، تحلیل علمی و نتیجه‌گیری‌های منتج از آن است. دیدگاههای دیگر برای همین هدف می‌توانند از موضع مسیحیت، هومانیزم - به طور کلی - فمینیستی، پسیفیتی، از مواضع ضدبرتری نژادی و یا برای حفظ محیط زیست و یا اوکولوژیستی نتیجه شوند. سوسیالیسم آینده از اینرو بر پایه همکاری نیروهای متفاوت اجتماعی شکل خواهد گرفت. همچنین باید به این امر توجه داشت که کمونیست‌ها در جهان و به ویژه در اروپا در احزاب ملی سازمان یافته‌اند. سرزمینی که به همه ما شکل می‌بخشد. یعنی جمهوری فدرال آلمان است. با وجود این ما مطمئن هستیم که: یورش برای ساختمان سوسیالیسم آینده اقدامی در سراسر اروپا خواهد بود. از اینرو مایلیم تجارب و کوشش‌های خود را هم در زمینه تئوریک و هم عملی در همکاری با دیگر کمونیست‌ها و به منظور تقویت چپ و تمامی نیروهای ترقی‌خواه در اروپا و جهان، شدید کنیم. در تحلیل نهایی سوسیالیسم زمانی از نظر تاریخی موفق خواهد بود، که به صورتی‌ای در مقیاس جهانی تبدیل شود، جامعه جهانی با تنوع فرهنگی و با همبستگی اعضای متساوی‌الحقوق.

چه چیز جایگزین جامعه کنونی خواهد شد

هدف برای رشد جامعه سوسیالیستی، انسان‌دوستی سوسیالیستی است. هدف پشت سر گذاشتن «همه آن شرایطی است که در برقراری آن انسان یک موجود بی‌ارزش، در بند، منفرد، و تحقیر شده است»، تا از استثمار آزاد

بگردد، و «رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همه باشد»، تا یک زندگی انسانی، با حق تعیین سرنوشت و سازمان دادن آن برای همه تأمین باشد. سوسیالیسم عبارت است از دسترسی هر روز بیشتر به آزادی برای انسان یعنی:

عدالت اجتماعی - سوسیالیسم حقوق اجتماعی انسان را برقرار می‌سازد؛ حق کار، حق تأمین و مبت جتماعی، حق مسکن؛

تساوی امکانات - سوسیالیسم حق برخورداری متساوی را برای آموزش و رشد انسان و دسترسی همگنی را در برخورداری از مواهب مادی و فرهنگ تضمین می‌کند؛

آزادی و حق تعیین سرنوشت - سوسیالیسم برای اولین بار در تاریخ، وحدت حقوق سیاسی و اجتماعی انسان را به مثابه زمینه عمده برای تأثیر گذاشتن آزادانه و آگاهانه او، یعنی همزمان با شناخت و احساس مسؤولیت کامل هر فرد، را در جامعه تضمین می‌کند، به عنوان «شرط برای رشد همه انسانها».

تساوی حقوق - در سوسیالیسم زمینه واقعی تساوی حقوق بین زن و مرد برقرار می‌شود. سوسیالیسم حقوق برابر را برای همه انسانها، صرف نظر از تعلق ملی، مذهبی و جهان بینی او تأمین می‌کند.

همبستگی - روابط انسانها در سوسیالیسم از روحیه اجتماعی، کمک و پشتیبانی متقابل استوار است.

انترناسیونالیسم - در طول زمان جهان واحدی بر پایه ایجاد اقتصاد واحد، ارتباطات و جابجایی گروههای انسانی ایجاد خواهد کرد. سوسیالیست‌های سراسر جهان با یکدیگر با این هدف همکاری می‌کنند، که جبهه مشترک نبرد علیه امپریالیسم، برای حفظ صلح را ایجاد سازند؛ تا همبستگی فعال با خلق‌های دربند و غارت شده را عملی سازند، به آزادی و رشد آنان کمک برسانند؛ زندگی مشترک همه خلق‌ها را در احترام متقابل تقویت کنند؛ همکاری ضروری احزاب و دولت‌هایی که برای برقراری سوسیالیسم مبارزه می‌کنند را برقرار سازند.

احساس مسؤولیت برای آینده - همبستگی و انترناسیونالیسم یک برخورد مسؤولانه را به محیط زیست و منابع جهان در خدمت منافع حیات انسانی برای بشریت در اقصی نقاط دنیا و برای نسلهای آینده ضروری می‌سازد؛

سوسیالیسم پرجاذبه‌ترین برنامه اجتماعی است که برای آینده بشریت وجود دارد. سوسیالیسم قدم بزرگی است به پیش، به سوی «آزادی، برابری، برادری»، که بروروازی آن را شعار خود در نبرد علیه فئودالیسم اعلام کرد و آن را بر پرچم خود نوشت، اما آن را در پای سیستم سودجویانه سرمایه‌داری قربانی کرد.

نشانه‌های گردش به «چپ» در جهان

گس هال، صدر حزب کمونیست آمریکا - ژوئن ۱۹۹۷
ماهنامه «روابط سیاسی»، ارگان تئوریک حزب کمونیست

گرایش به چپ در جهان

حکومت راست‌گرای موبوتو که مورد حمایت ایالات متحده بود، از کنگو بیرون رانده شد. سیاست‌های دولت جدید کابیلا هنوز روشن نیست. آنچه روشن است این است که وضع جدید یک پیروزی برای جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در کنگو است. این روشن است که سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم در

تغییر، فساد و انحراف هر سیاسی، که آنها را از دسترسی به معادن افسانه‌ای الماس و منافع دیگر در کنگو محروم کند، همه کار خواهند کرد. در نپال کمونیست‌ها به دومین پیروزیشان در انتخابات دست یافتند. در مغولستان کمونیست‌ها مجدداً در انتخابات به پیروزی رسیدند و توانستند قدرت را در جهت نگهداشتن کشور در مسیر سوسیالیستی حفظ کنند. در آلبانی سوسیالیست‌ها قدرت را از یک رژیم سرکوبگر افاطی راست بازپس گرفتند. در انتخابات ایران - رأی ۶۹ درصد از انتخاب‌کنندگان بر علیه جناح ارتجاعی، گرچه نه به‌طور قطعی، حرکتی در جهت مثبت صورت گرفته است. خیره‌کننده‌ترین پیروزی انتخاباتی در مکزیک اتفاق افتاد که در نتیجه آن «گروه تموک کادناس»، «رهبر چپ حزب دموکراتیک انقلابی» با شکست رقبایش با اختلاف دو بر یک آراء به عنوان شهردار مکزیکوئستی انتخاب شد و به هفت دهه حکومت ضد مردمی حزب حاکم ارتجاعی پایان داد. حزب دموکراتیک انقلابی تقریباً ۲۶ درصد آراء برای مجلس نمایندگان ۵۰۰ نفری را به دست آورد. رنستو زادبلو، رئیس جمهور مکزیک برای اولین بار با مخالفت سیاسی در برابر سیاست‌هایش رو به روست. کارداس، با قدم گذاشتن در جای پی سیاسی پدرش، رئیس جمهور اسبق «لازرو کادناس»، کسی که صنایع نفت، حمل و نقل و بانکها را ملی کرد، رهبری بی‌اندازه محبوب شده است. به ویژه آن که او منافع شرکت‌های بزرگ و امپریالیسم آمریکا را زیر ضربه گرفته است. «حزب دموکراتیک انقلابی» نتیجه موفق گردهمایی کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، و رهبران مستقل کارگری و دهقانی برای به دست آوردن قدرت انتخاباتی است. در این بخش از جهان گرایش به چپ در پیروزی‌های انتخاباتی در السالوادور و گواتمالا نیز قابل توجه است. در انتخابات پارلمانی ماه ژوئن در کانادا، «حزب دموکراتیک نو» در صدر کل آراء به دست آورد و تعداد نمایندگان آن از ۹ به ۲۱ نفر افزایش یافت. «حزب محافظه کار» که تا چندی پیش حزب حاکم بود، چیزی نمانده بود که در این انتخابات به طور کلی حذف شود! پیروزی «بلر» در بریتانیا ضربه‌ای بر ارتجاع کهنه کار، دولت راست‌گرا و سیاست‌های تاجری بود، و البته ما بایستی با برگشتن هنگ‌کنگ که به چین از پایان نزدیک امپراطوری بریتانیا و ختم ۱۵۵ سال اشغال و سلطه استعماری نیز یاد کنیم. پیشرفت احزاب کمونیست اروپا، به ویژه جهش تعداد نمایندگان پارلمانی حزب کمونیست فرانسه از ۲۴ به ۳۸ نفر، افزایش پیوسته در توان انتخاباتی «حزب کمونیست دوباره تأسیس ایتالیا» (ریفانداسیون) و نقش آن در موازنه قدرت در پارلمان ایتالیا و افزایش تعداد نمایندگان احزاب کمونیست یونان، اسپانیا و قبرس در انتخابات اخیر این کشورها، بهترین نمودار روحیه خشمگین در اروپاست. این تحولات زنده بودن سوسیالیسم و جذابیت آن را نشان می‌دهد. دلایل این گرایش به چپ کدامند؟ رأی‌دهندگان مخالف بیشتر شدن فاصله بین تعداد بیکاران و ثروتمندان و افزون بر ۳۰ درصد جمعیت زیر خط فقر در اروپا، بیش از ۱۸ میلیون بیکار در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و کاهش دستمزد زحمتکشان هستند. این گرایش به چپ، واکنشی است در برابر حمله آشکار به شبکه امنیت و برنامه‌های اجتماعی در برگرنده فقرا، سالمندان و کودکان و در برابر خصوصی‌کردن مؤسسات عمومی و افزایش عظیم هزینه خدمات. همه این چالش‌ها نسبت به سیاست‌ها و سیاستمداران ارتجاعی، ضد مردمی و ضد کارگری در سراسر جهان، همسو با گرایش به چپ طبقه کارگر، جنبش اتحادیه‌های کارگری و رهبران فدراسیون کارگری آمریکاست. طبقه کارگر در سراسر جهان در برابر غارتگرترین، استثمارگرترین، بی‌رحم‌ترین و بی‌عاطفه‌ترین طبقه سرمایه‌دار تاریخ ایستاده است. زحمتکشان و سازمانهای آنها در همه جبهه‌های اقتصادی، انتخاباتی و سیاسی مبارزه به تهاجم گسترده و بی‌سابقه سرمایه‌داری پاسخ می‌دهند.

فرهاد

بحث در مورد چگونگی ساختار آینده احزاب کارگری در شرایط تغییر یافته دوران فعلی. در مرحله احساسی و پرخاشگرانه، که عمدتاً ناشی از فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» و اشتباه‌های احزاب کارگری است، به مرحله یک بحث علمی و سازنده وارد می‌شود. هدف از این بحث باید دست یافتن به آن اشکال سازمانی و ارتباط‌های جمعی باشد که، از طریق ایجاد مکانیزم قابل کنترل و دسترسی اعضای حزب، روند نظربندی در حزب را در دوران فعلی به طور واقعی ممکن سازد و از این طریق راه اعمال نظر «اداری» از بالا را سدود سازد و موجب شود که امکان انطباق مستمر سیاست و ساختار حزب، بیش از آنچه تا کنون ممکن بوده است، بوجود آید. ضرورت وجود چنین مکانیزمی به ویژه در فراز و نشیب‌های دوران‌های پرتلاطم تاریخ چشمگیر است.

اول - سانترالیزم - دمکراتیک، اصل پایه‌ای احزاب کارگری!

برای تحقق این اصل در شرایط تغییر یافته کنونی چه تغییراتی در ساختار احزاب کارگری ضروری به نظر می‌رسد؟ ساختار سازمان احزاب کارگری از یک اصل پایه‌ای حرکت می‌کند و معتقد است که در جمع داوطلبانه اعضای حزب بدون تابعیت اقلیت از نظرات اکثریت، وحدت تشکیلاتی و در نتیجه عمل مشترک واحد و مؤثر انقلابی ممکن نیست. تعریفی که در اساسنامه همه احزاب کارگری بر این اصل لنینی تاکنون می‌توان یافت، چنین است: بحث و برخورد عقاید در مرحله تصمیم‌گیری در مورد مسئله مورد نظر، سپس عمل مشترک موافقان و مخالفان برای اجرای تصمیم اتخاذ شده! آیا این اصل پایه‌ای ساختار احزاب کارگری با توجه به فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» کهنه شده و نادرستی خود را به اثبات رسانده است؟

به نظر نمی‌رسد که بتوان با احساس مسؤولیت و با واقع‌بینی چنین حکمی را صادر کرد! این اصل نه فقط در احزاب کارگری، بلکه در تمام احزاب بورژوایی نیز رعیت می‌گردد. در غیر این صورت همه این احزاب به باشگاه‌های بحث و نه سازمان‌های سیاسی با هدف اعمال حاکمیت در جامعه تبدیل می‌شوند. بر این اساس حتی یک باشگاه ورزشی و یا اتحادیه صنفی نیز بتواند به کار خود ادامه دهد، پابندی به اصل تابعیت اقلیت از اکثریت ضروری است. این اصل به طریق اولی در واحدهای اقتصادی مانند شرکت سهامی و انواع دیگر آن حاکم است و عمل می‌کند. لذا قابل درک است که نمی‌توان این اصل را در مورد احزاب کارگری که در کوران یک نبرد سخت طبقاتی قرار دارد، کهنه شده ارزیابی کرد و از آن صرف‌نظر نمود! آنچه که بحث درباره آن ضروری است، آن است که چگونه می‌توان به این اصل پایبند باقی ماند و در عین حال اهداف تعیین شده در بالا - یعنی جلوگیری از اشتباه‌های گذشته عمال نظر «اداری» از بالا - را مانع شد و شرکت توده وسیع اعضای حزب و هواداران آن را در روند انطباق مستمر سیاست و ساختار سازمان حزب بر شرایط تغییر یافته نبرد انقلابی ممکن ساخت؟

دوم - فراکسیونیزم سازمانی یا فراکسیونیزم نظری

در اساسنامه احزاب کارگری عملکرد فراکسیونی و به طریق اولی ایجاد فراکسیون رسمی در سازمان حزبی اقدامی غیر اساسنامه‌ای و مغایر با عضویت در حزب اعلام شده است. تاکنون نیز چنین عمل می‌شده است که رفقای که دست به اقدامات فراکسیونیستی زده‌اند، یا خود حزب را ترک کرده‌اند و یا

عضویت آنان توسط ارگان‌های حزب لغو اعلام می‌شده است. آیا یک چنین شیوه‌ای از حقانیت تاریخی برخوردار بوده است؟ آیا یک چنین شیوه‌ای از حقانیت تاریخی در دوران جدید و تغییر یافته برخوردار است؟

پاسخ به این دو سؤال در واقع یافتن امکان واقعی طفره رفتن از شبهه‌های گذشته و یافتن امکان یک مبارزه واقع‌بینانه و مرفق در آینده است. ز این رو باید با احساس مسؤولیت کامل و وسوسه غشی به بحث ادامه داد و لذا باید هوشیار بود که توجه ضروری به علل و نتایج و همچنین جزایجاد شده در اثر فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» نباید نبرد عملی و تاریخی را برای یافتن پاسخ‌ها مخدوش سازد. به این منظور پاسخ به سؤال‌های زیر ضروری است:

۱- آیا وجود فراکسیونیزم سازمانی با وحدت عمل انقلابی در تباین است؟

اگر از فراکسیونیزم سازمانی این را باید فهمید، که اعضای حزب حق دارند در درون حزب واحد طبقه کارگر یک کشور رابطه‌های سازمانی جدا از ارتباطات رسمی با دیگر اعضای حزب برقرار کنند و به نشننا و ارگان‌های رسمی و غیررسمی متمایز از نشننا و ارگان‌های رسمی حزب با یکدیگر در تماس و فعالیت باشند و حتی از ارگان‌های تبلیغاتی و مطبوعاتی متفاوت برخوردار گردند، آن وقت نیاز به استدلال و بیزوی نیست که ثابت شود، که چنین وضعی در طول زمان با وحدت عمل انقلابی حزب در تضاد است و آن را غیرممکن می‌سازد. مشکل بتوان موارد عمل مشترک و مؤثری را در چنین سازمان‌هایی یافت و برشمرد.

تجربه همه احزاب این امر را ثابت می‌سازد. از این رو عمل فراکسیونیزمی و ایجاد سازمان جدا از تشکیلات حزبی در یک حزب واحد کارگری به درستی در گذشته مغایر با عضویت در حزب اعلام شده است و نمی‌توان آن را حتی در شرایط تعیین یافته کنونی نیز ابزار سازمانی درستی برای عملکرد مشترک یک حزب دانست.

۲- آیا منع فراکسیونیزم سازمانی به عمل محدودیت خلاقیت نظری تبدیل نمی‌شود؟

از سوی دیگر، تجربه گذشته نشان داده است که منع اساسنامه‌ای فراکسیونیزم سازمانی نیز حزب را با مشکلات دیگری روبه‌رو ساخته و از آن مهم‌تر عملاً به مانع تبادل نظر و برخورد عقاید مستمر و وسیع و جدید موضوع مورد بحث در شرایط پیاده کردن و تحقق مصوبات تبدیل شده است. این واقعیت به ویژه در دوران‌های پرتلاطم تاریخ همه احزاب به چشم می‌خورد. همچنین تجربه نشان داده است که انتقال حق ادامه بحث در مورد موضوع مورد نظر و تصمیم‌گیری در مورد نحوه تغییر و یا پیاده کردن و اجرای مصوبه تا برگزاری جلسه نوبتی بعدی فقط به ارگان انتخاب شده نیز خطر اشتباه و محدودیت دید رفقای مسؤول در رهبری حزب را جبران نمی‌سازد و چه بسا این خطرات را هم تشدید می‌کند. این خطر، همانطور که در بالا نیز اشاره رفت به ویژه وقتی تشدید می‌شود که تحت شرایط تاریخی خاص در جامعه و حزب امکانات سازمانی رهبری محدود و یا کیش شخصیت رهبران و یا رهبری برحزب چیره گردد.

از این تجارب چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

و به ویژه از این تجارب با توجه به نیاز به پابندی اصل سانترالیزم - دمکراتیک و طفره رفتن از فراکسیونیزم سازمانی چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت و چه پیشنهاد عملی و واقع‌بینانه‌ای می‌توان ارائه داد؟

سوم - «فراکسیون نظری»

به نظر می‌رسد که برای جلوگیری از تشتت ناشی از فراکسیونیزم سازمانی از طرفی و همچنین برای پیشگیری از اشتباه‌های گذشته ناشی از محدودیت امکان

هر رهبری در اتخاذ تصمیم همیشه و در همه موارد درست، تصریح و تضمین یک «فراکسیونسم نظری» در اسامانه حزب ضروری و باری رمان باشد.

«فراکسیونسم نظری» به چه معنا است؟

منظور از «فراکسیونسم نظری» ایجاد شرایط و مکانیسم هایی است که به طور مستمر و علنی و قبل دسترس همه اعضای حزب برای بحث و اظهار نظر در تمام مسائل و شئون نظری - سیاسی - ایدئولوژیکی - سازمانی حزب وجود دارند و بدون هرگونه محدودیت ستمی و یا اداری در قبل و بعد از تصمیم گیری در هر رنگی عمل می کنند. در عین حال، پس از اتخاذ تصمیم در ارگانهای اجرایی، مصوبات همانند اکنون برای همه رفقاً، از جمله مخالفان تصمیم لازم الاجرا بنی می ماند. در شرایط نبرد غیرعلنی این مکانیسم به طور عمده از وسیله و امکانات مطبوعاتی روابط جمعی تشکیل می گردد. باید کوشید انواع دیگری از راههای تبادل نظر علنی و خارج از کنترل اداری رهبری حزب را به دست و صحنه برخورد عقاید و نظرات و نتیجه یافتن سنتزهای رشد یافته تر و نفع بینانه تری را در حزب تقویت کرد. از جمله صحنه های دیگر می توان به برگزاری سیمینار و کنفرانسها در سطوح مختلف سازمان باشد که طبق برنامه در توسط ارگان ویژه سازمان داده شود. بدیهی است که باید محدودیت های دوران نبرد غیرعلنی حزب کارگری را مورد توجه قرار داد. پیشنهاد «فراکسیونسم نظری» را باید رشد و توسعه منطقی و ضروری تجربه مثبت تبادل نظر رهبری حزب با افراد و یا گروه های حزبی در گذشته و همچنین بحث مشترک برای تنظیم اسناد حزب دانست. به نظر می رسد که پیشنهاد «فراکسیونسم نظری» می تواند نه فقط راه نفوذ اشتباه های سیاسی - نظری - ایدئولوژیکی و سازمانی را در حزب محدود و یا حداقل محدود سازد، بلکه همچنین عملاً ایجاد فراکسیونسم سازمانی را غیر ضرور ساخته و وسیله جلوگیری از چنین تمایلات و نیازهایی در بین رفقاً باشد.

برخی از جوانب مثبت چنین ارگانی در حزب به قرار زیراند:

- با تثبیت «فراکسیونسم نظری» در اسامانه حزب، رهبری حزب از اهرم سازمانی جدیدی برخوردار می گردد که بوسیله آن می تواند به بررسی نظرات متفاوت و چه بسا متضاد و متضاد رفقای مستقل بپردازد.

- این نظرات می توانند به عنوان بیان علنی طیف نظرات رفقای حزبی به مثابه عامل کمکی و حتی تسریع کننده نظربندی در رهبری حزب نقش برجسته ای ایفا کنند. شرکت فعال رفقای رهبری نیز در این ارگان، ارتباط نزدیک و ارگانیک رهبری و این کانون و ابراز نظر آزاد رفقاً یا گروه های نظری مستقل حزبی را تضمین می کند و متقابلاً بر روی نظربندی در بین این رفقاً تأثیر می گذارد. به این وسیله این ارگان بوسیله یافتن سنتزهای نظری واقع بینانه تر و در نتیجه تصمیمات به حقیقت نزدیک تر تبدیل می گردد.

- رهبری حزب با برخورداری از این وسیله کمکی می تواند مستقیم تر و مؤثرتر به نظرات واقعاً موجود در حزب دست یابد و سنتز واقع بینانه آنها را در نظرات و تصمیم گیریهای خود بازتاب دهد.

- از این طریق می توان در حزب به طور مستمر به یک مخرج مشترک نظرات دست یافت و از این طریق امکان یافت «بند» های (تصمیم های) گذشته را در شرایط تغییر بنده و تغییر یافته سهل تر و به موقع باز و یا تصمیم ها را تصحیح کرد.

- ایجاد ارگان «فراکسیونسم نظری» در حزب پاسخی است به جا به یک کمبود تاریخی در حزب کارگری که در شرایط نبرد سخت و بی رحم طبقاتی به آن حزب تحمیل شده و اصل لنینی دمکراسی را در حزب و در (کشورهای «سوسیالیسم واقع موجود» در جامعه) به زایده بی جان و خشکیده مرکزیت (دولت سوسیالیستی) تبدیل ساخته است.

- ایجاد «فراکسیونسم نظری» در حزب، در عین حفظ موقعیت حزب به

عنوان پیشقراول انقلابی ترین طبقه، جامعه، آن را در وضعی قرار می دهد، که بتواند همچنین کانونی برای تجمع و وسیع ترین افشار متحدان واقعی و تاریخی طبقه کارگر گشته و به ویژه موفق به جلب زحمتکشان خرده بورژوا در شهر و روستا گردد.

- ایجاد ارگان «فراکسیونسم نظری» در حزب موجب می گردد که طیف نظرات حزب برای طبقات و افشار دیگر جامعه زلال تر و قابل شناخت تر گردد. از این طریق توهّمات علیه حزب نزد این افشار و طبقات رنگ می بازد و شرایط ایجاد مخرج مشترک و سازش های اجتماعی بیشتری در سطح جامعه بوجود می آید. چنین شرایطی زمینه مناسب تری ایجاد می سازد تا بتوان بر مبنای آن به اهداف حزب در حفظ منافع تمام بشری و به عبارت دیگر تمام جامعه، در عین دفاع از منافع طبقاتی زحمتکشان شهر و روستا دست یافت و راههای کم در دستری را برای خروج از برخورد های اجتماعی باز نمود.

کمون پاریس

۱۸ مارس ۱۸۷۱ (۲۷ اسفند ۱۲۴۹) کارگران پاریس زمامداران درنده خوی بورژوازی را از شهر بیرون راندند و قدرت حاکمه را در دست گرفتند. در روز ۸ فروردین ۱۲۵۰ (۲۸ مارس ۱۸۷۱) کارگران کمون پاریس، نخستین دولت کارگری جهان را تشکیل دادند. این دولت طراز نوین به دست خلق و به خاطر خلق حکومت می کرد و کلیه اقدامات دگرساز اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن به سود زحمتکشان و در مقام نخست طبقه کارگر قرار داشت. کمون پاریس ۷۲ روز عمر کرد و پس از مقاومت قهرمانانه کارگران و زحمتکشان زیر ضربات درهم شکن نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی سقوط کرد. لنین علل اساسی شکست کمون پاریس را چنین جمع بندی کرد: پائین بودن سطح رشد نیروهای مولده و عدم آمادگی پرولتاریا به خاطر نبود حزب خاراآئین طبقه کارگر. تجربیات و درس های عظیم کمون پاریس به مثابه خون بهای دهها هزار کارگر و زحمتکش شهید که در راه آرمانهای والای براندازی ستم و استثمار به دست آمد، تأثیر شگرفی بر روند جنبش انقلابی جهان نهاد. از این خاستگاه کمون پاریس در پیروزی انقلاب های آزادی بخش و کامیابی های سعادت آفرین زحمتکشان سراسر گیتی نقش گذشت ناپذیر و ابدی دارد. لنین در این باره نوشت: «کمون به پرولتاریای اروپا آموخت که وظایف انقلاب سوسیالیستی را به طور مشخص مطرح سازند.» (مجموعه آثار، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۷)

چگونگی روند پیدایی کمون پاریس

در اواخر دهه ۶۰ - ۷۰ قرن نوزدهم امپراطوری فرانسه به سرکردگی لوئی بناپارت گریبانگیر بحران سیاسی ژرفی بود. امپراطوری بناپارت پایگاه توده ای کوچک و ناستواری داشت. سرمایه داری هماهنگ با رشد صنایع و تحکیم مواضع خود، بر شدت بهره کشی از کارگران محروم از حقوق سیاسی می افزود و از این رو طبقه کارگر هیچ گونه اعتمادی نسبت به رژیم حاکم احساس نمی کرد. کارگران خواستار برپایی نظام جمهوری بودند. دهقانان هم که ابتدا نخست تأثیر نیرنگ بازبای بناپارت در موضع پشتیبانی از رژیم فاسد قرار داشتند، با گذشت زمان، همپای درک سرشت غارت پیشه و ضد مردمی حکومت، هر روز، از آن فاصله بیشتری می گرفتند. قشر بالایی بورژوازی مالی و صنعتی اهرم های اساسی ماشین حکومتی را در دست داشت. و راه برون رفت از بحران را شعله ور ساختن آتش جنگ می دید. به راستی انقلاب

توده‌ای کابوس هیأت حاکمه فرانسه بود. از سوی دیگر، بیسارک صدراعظم وقت پروس و دیگر حکام آن برای ایجاد آلمان متحد و یکپارچه زیر رهبری پروس، جنگ را به عنوان یگانه درمان و افزار پیشرو امر وحدت در جهت برآوردن منبع مالکین و سرمایه‌داران می‌دانستند. در این سالها، به برکت رشد و پویایی مرکسیسم و فعالیت پیگیر و دامن‌گستر انترناسیونال اول (سازمان بین‌المللی کارگران) در کشورهای رومانی، جنبش کارگری و کمونیستی، به مرحله نوبی از زندگی خود در پیوند با طبقه کارگر گام می‌گذاشت. هواری از جنبش سوسیالیستی و نهضت‌های دمکراتیک در پروس و فرانسه اوج می‌گرفت. کارگران به خاطر رشد آگاهی طبقاتی‌شان طی همایش‌ها و نمایش‌های پرشماری، پرچم اتحاد مقدس انترناسیونالیستی را علیه جنگ برافراشتند. آنها این جنگ نکت‌بار خانواده‌های سلطنتی را که ره‌آوردی حرکت سز برادران کارگر و دهقان خود، و تیره‌روزی هرچه بیشتر زحمتکش در کشور نداشت، محکوم کردند. در آلمان، لیکنخت و بیل در پارلمان عبه اعتبارات جنگی رأی دادند و به پاس این اقدام شرافتمندانه به زندان افتادند. در آخرین مراحل اتحاد آلمان، تصمیم پروس مبنی بر تسخیر چند کشور کوچک آلمانی هم‌بینه فرانسه، دستاویز مناسبی برای شعله‌ور ساختن آتش جنگ شد. جنگ در ژوئیه ۱۸۷۰ با حمله فرانسه آغاز گردید. در دوم سپتامبر پس از گذشت ۴۵ روز از آغاز جنگ، ارتش امپراطور بناپارت شکست خورد. امپراطور اسیر شد و ارتش پروس به سوی پاریس سرازیر شد. در پیامد آن، مردم پاریس به پا خاستند و در چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ در فرانسه جمهوری اعلام گردید. بی‌درنگ دولتی به نام «دولت دفاع ملی» عهده‌دار دفاع در برابر تجاوز پروس شد. ولی بورژوازی فرانسه یا استفاده از عدم آمادگی و تشکل زحمتکشان زمام امور را به دست آورد. این «دولت دفاع ملی» به خاطر هراس از مسلح‌ساختن کارگران و زحمتکشان برای دفاع از پاریس به «دولت خیانت ملی» تبدیل می‌شود. درحالی‌که پاریس در حلقه محاصره ارتش پانصد هزار نفری آلمان قرار داشت، کارگران و زحمتکشان به تشکیل دسته‌های «گارد ملی» دست زدند. بدین‌سان، زحمتکشان تهی‌کیسه پاریس آخرین پیش‌خود را در راه خرید اسلحه و امر دفاع ملی پرداختند. در آن زمان‌که دفاع پاریس را کمیته مرکزی «گارد ملی» رهبری می‌کرد، «دولت دفاع ملی» با پذیرش شرایط ننگین تن به سازش با دشمن خرجی داد. چنان‌که هویداست، بورژوازی از سازش و وطن‌فروشی پروا نداشت، ولی از کارگران و زحمتکشان هراس داشت. در ژانویه ۱۸۷۱ آتش بس داده شد. بورژوازی فرانسه به سرمداری تی‌یر، دولت مرتجع و ضد خلقی تشکیل داد. دولت تی‌یر به منظور سرکوب انقلاب در شرف وقوع و فرونشاندن شور انقلابی مردم، بعد از یک رشته اقدامات ضد مردمی، واحدهای نظامی بورژوازی را راهی خلع سلاح محله‌های کارگر نشین پاریس کرد. کارگران علیه ارتجاع به پا خاستند. واحدهای سربازان هم به کارگران پیوستند. دولت خیانت‌پیشه تی‌یر از پاریس به ورسای واقع در ۱۷ کیلومتری پاریس گریخت. حکومت پاریس به دست کمیته مرکزی گارد ملی، یعنی نمایندگان کارگران افتاد. پیروزی قیام ۱۸ مارس به برپایی نخستین حکومت کارگری انجامید.

تشکیل دولت طراز نوین و انجام اصلاحات اجتماعی - اقتصادی

روز ۶ فروردین ۱۲۵۰ طی انتخاباتی نمایندگان مردم برگزیده شدند. سی تن از این نمایندگان را کارگران و پیشه‌وران کوچک تشکیل می‌دادند. همچنین سی تن از اعضای شعبه فرانسوی انترناسیونال اول در کمون شرکت داشتند. بدین ترتیب روز ۸ فروردین ۱۲۵۰ نخستین دولت طراز نوین به دست خلق و به خاطر خلق حکومت را در دست گرفت. نمایندگان کمون همگون نبودند به همین جهت میان آنان، یگانگی اندیشه و نگرش و روش

درباره ماهیت و وظایف انقلابی کوتاه‌مدت و درازمدت حکومت انقلابی زحمتکشان وجود نداشت. با وجود جنگ داخلی کمون پاریس به اقدامات بسیار مهم سیاسی و اقتصادی دست زد. مهم‌ترین کار کمون پاریس این بود که دستگاه دولتی پلیسی و بوروکراتیک را شکست و دولت جدید طراز نوین به جود آورد که به طور پیگیر دمکراتیک و پرورش‌ی بود. کمون طی نخستین فرمان خود ارتش کهنه و پلیس بورژوازی را منحل ساخت و امور نظامی را به دست خلق مسلح سپرد و حقوق‌های گزاف مشاغل بالای دولتی را لغو کرد، اصل انتخابی بودن همه کارمندان دولتی را اعلام نمود؛ در امر دادگستری اصلاحات بنیادی به عمل آورد و امور قانون‌گذاری و اجرایی را در دست خود متمرکز ساخت. در عرصه اقتصادی - اجتماعی کمون به اصلاحات عمیقی به سود زحمتکشان دست زد تدابیری برای تأمین کار کارگران، جلوگیری از کار شبانه، منع جریمه کارگران و تحمیلات غیرقانونی دیگر اتخاذ کرد و دستمزد برخی از گروه‌های کارگری را که در سطح نازل بود، بالا برد. کمون کنترل امر تولید را توسط کارگران در برخی مؤسسات بزرگ سازمان داد و بیکاران را به کارگماشت. یکی از مهم‌ترین تصمیمات اقتصادی - اجتماعی کمون این بود که مؤسساتی را که صاحبان آنها از پاریس گریخته بودند، به دست انجمن‌های کارگری که در کارخانه‌ها به وجود می‌آمدند، سپرد، این تصمیم یکی از پراهمیت‌ترین گام‌ها به سوی اداره سوسیالیستی تولید بود. کمون پاریس تصمیمات بسیاری در جهت تأمین رفاه زحمتکشان و قشرهای متوسط و پیشه‌وران اتخاذ کرد و به اجر گذاشت. از آن جمله بود لغو قروض حاصله از اجاره بها، آزاد کردن اموال گروگان در بانکهای رهنی و غیره. کمون پاریس در امر آموزش که تا آن زمان در دست کلیسا بود به اصلاحات اساسی دست زد و آموزش رایگان را بنا گذاشت و در محتوای آموزش و در نزدیک‌تر کردن آن به علوم و فنون اقداماتی به عمل آورد. کمون در عرصه هنر و نزدیک کردن آن به توده‌ها نیز تدابیری اتخاذ کرد. کمون به عنوان نمونه دمکراسی و صلح‌دوستی کارگران، گیوتین را سوزاند و ستون «و نداوم» را که مظهر ارتجاع و نظامی‌گری بود، پایین کشید.

در کنار این اقدامات سترگ و آفریننده، کمون کوتاهی‌ها و خطاهای جدی نیز مرتکب شد. از آن جمله:

- عدم گسترش جنگ علیه دولت ارتجاعی ورسای - که یکی از عمده‌ترین خطاهای کمون به حساب می‌آید؛
- عدم برخورد قاطع و جدی با ستون پنجم بورژوازی در پاریس؛
- عدم پیوستگی با سایر قسمت‌های فرانسه؛
- عدم جلب هواداری دهقانان؛
- عدم اثبات ماهیت حکومت سرپا پلیدی بورژوازی، از طریق انتشار پرونده‌های سری دولتی؛

- عدم مصادره سه میلیارد فرانک موجودی بانک فرانسه، که در واقع اساسی‌ترین جریان اقتصادی بورژوازی را تشکیل می‌داد، و در صورت مصادره این موجودی ضربه سنگینی بر پیکر رژیم لرزان ورسای وارد می‌آمد. از این رو یکی از خطاهای بسیار جدی کمون شمرده می‌شود.

سقوط خونبار کمون

دیگر بورژوازی غارت‌پیشه و درنده‌خو نمی‌توانست موجودیت این دولت طراز نوین را که با «غرش توپ‌ها» یس «واپس‌مانده‌ترین اقشار پرولتاریا را از خواب ژرفشان بیدار ساخت»، تحمل کند. دولت ضدانقلابی تی‌یر با جلب حمایت دولت پروس برای براندازی کمون پاریس به توافق رسید. بیسارک، صدراعظم پروس ۱۰۰۰۰۰۰ دهقان اسیر جنگی فرانسه را برای پیوستن به صف ارتش ضدانقلابی ورسای آزاد کرد. در اول خرداد ۱۲۵۰ (۲۲ ماه مه ۱۸۷۱) در نتیجه اتحاد بورژوازی جنایتکار فرانسه و

هيات حاكمه مرتجع پروس. رتشی ۱۳۰۰۰۰ نفری فرانسه از ورسای راهی سرکوب کمون شد. پس از یک هفته نبرد خیابانی سنگر به سنگر، پاریس قربانگاه دهها هزار تن کارگر و رحتکش که نمونه کاملی از جانبازی و ایثار انقلابی را در دفاع از دولت کمرگری به نمایش گذاردند، سقوط کرد. جنبه های قهرمانی و صف ناپذیر کمون که برای تحقق آرمنهای انسانی خود می رزمیدند، چنان بود که سرکس گفت کمون به «عرش علی یورش» می بردند. بورژوازی خون آلوده پس از تسخیر پاریس به انتقام خونینی پرداخت. ژنرال کالیفه و دیگر همدستان جلاد وی با قساوت بی اندازه حداقل ۳۰۰۰۰۰ کودک، زن و مرد کارگر را به گلوله بستند، قریب ۴۰ هزار تن انسان بی گناه را پس از خلع سلاح به قتل رساندند. این ضیافت خون و خیانت بورژوازی به روشنی نشان داد: بورژوازی در هر جلوه و جامه و زیر هر نامی منافع طبقاتی خود را بر منافع ملی مقدم می شمارد و آنجایی که پای منافع غارتگرانه در میان است، به دور از هرگونه د و اطوار آزادی خواهانه به سازش با یغماگران اجنبی تن می دهد و به سوی مردم بی سلاح بی رحمانه آتش می کشاید تا از این طریق دستگاه حکومتی دلخواه خویش را مستقر سازد.

... و بدین سان کمون آموخت

بدون حزب پرلادین، بیشتر و طراز نوین طبقه کارگر به عنوان سازمانده جنبش انقلابی و تدارک و پرورش طولانی طبقه کارگر نمی توان به پیروزی نهایی دست یافت. حزبی که - برنامه و عملکرد خود پاسخگوی نیازهای جامعه باشد و در وسیع ترین شکل ممکن به بسیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان پرداخته، آنها را در سیاست دخالت دهد و بدین سان انقلاب را شکست ناپذیر کند.

لازمه پیروزی کارگران وجود یاری و همبستگی بین المللی است. کارگران و زحمتکشان جهان منافع طبقاتی یکسان و دشمنان طبقاتی واحد دارند. همان طور که بورژوازی جهانی برای دفاع از منافع طبقاتی خود اتحاد جهانی دارد، کارگران نیز بایستی در پیکار هستی ساز خود پرچم ظفرنمون انترناسیونالیسم پرولتری را بر فرشته نگاهدارد.

پس از تصرف قدرت بایستی ماشین حاضر و آماده دولتی پیشین را به عنوان مهم ترین افزار اعمال حاکمیت طبقاتی و پاسدار نظام اجتماعی - اقتصادی ناعادلانه پیشین به سود یک طبقه غارتگر در هم شکست و ماشین دولتی نوینی جایگزین آن نمود.

سلب آزادی عمل از عفت و قشرهای سرنگون شده برای براندازی سیاسی و خرابکاری اقتصادی و تأمین آزادی وسیع و همه جانبه برای زحمتکشان، همان چیزی که دیکتاتوری طبقه نام گرفته، و اتحاد کارگران با دهقانان و سایر زحمتکشان شرط بنیادین پیروزی نهایی و بی بازگشت هر انقلاب خلقی و به ویژه انقلاب پرولتری است.

آزاداندیشی و فرهنگ دمکراتیک

این روزها صلاهی دعوت به تفاهم و آشتی و ائتلاف و حتی «وحدت» میان گروهها و قشرهای ایرانی ضد استبداد حاکم از چپ و راست به گوش می رسد؛ [آن هم] با چنان ایرام و شور و حرارتی که گویی مشغله ای فوریت و حادثه از آن در کار نیست و این به دنبال هجده سال گریبان یکدیگر را دریدن و هر گروه بر قداست بی چون و چرای خود اصرار ورزیدن و انواع بهتان و ناسزا به ریش هم بستن، به خودی خود چرخشی است مثبت و فراسوی آن تعلقات مسلکی و جزئیتهایی که خواه در رهگذار سودجویی و

خواه به حکم ایمان و اعتقاد، ذهن آدمها را طلم می کنند، از وجود نیازی خبر می دهد. در همین حال، ظاهراً در طیفهایی از چپ و راست این واقعیت جا نده است که دل بستن به انهدام و سقوط خود به خودی هر رژیم هر تدریج در خط بی عدالتی و ناتوانی در اداره زندگی مردم، رکوردهای سنگین و بی سابقه داشته باشد، آرزویی واهی و بی پایه است. همچنین نیز مشخص است در این سودا، چشم داشتن به عنایت بیگانه زورمندی هم که خضر آسا قیام کند و جام آب حیات را از حاکمان بگیرد و به کام مدعیان بریزد، نشانه ای از سده لوحی و خودفریبی است. آنچه در کنار این دریافتها، همچنان به صورت یک کاستی سخت و زیانبار باقی است، نبودن و دست کم بی رمق بودن تلاش و اندیشه ای در جهت قبول این واقعیت است که تجات از بند هر رژیمی که به رغم ظهور پوسیدگی و پاشیدگی در تار و پود وجودش، همچنان سرپا ایستاده است، میسر نخواهد شد مگر آن که متقابلاً قدرتی با داعیه جانشینی ظاهر شود و افزوده بر ادعا، امکانات جانشینی خود را در معرض ارزیابی و اثبات بگذارد. مسلماً در پی این مقدمات، پرسشهایی را این قبیل در ذهن انسان ردیف می شوند:

- آیا شکل گیری جانشینی در آن حد از کارایی، صرفاً - دعوتهایی از آنگونه که در آغاز اشاره شد، تحقق پذیر خواهد بود؟ آیا سازمانهای سیاسی موجود که مسلماً خود بهتر از هر غیر، برنارسیها و ضعف و محدودیت عمل خود واقفند، با فرض دستیابی به یک ائتلاف و همبستگی قادرند به معضل جانشینی پاسخ گویند؟

گفتن ندارد که وقتی سخن از یک جانشین توانا و برحق در میان است، بی درنگ نیرویی در دلش قوت می گیرد که نه فقط قادر است حریف را واپس بزنند، بلکه مهتر از آن، از چنان ظرفیتهای سازندگی برخوردار است که به وی اجازه می دهد بر ویرانیهای مادی و انسانی دلخراشی که به ایران داده است، در کوتاه زمان غلبه کند. نگارنده این سطور با همه حسن نیت و علاقه ای که در بسیاری از سازمانهای موسوم به اپوزیسیون سرخ دارد، گمان نمی کند که در حال حاضر، جانشینی با چنان تواناییها و ظرفیتهای، اگر هم بالقوه وجود دارد، بالفعل در میان باشد. بار دیگر بیفزایم که در هر حال و در برابر چشم انداز نه چندان خوشی که تصویر شد، باز هم هرگونه تلاش و تقلا به قصد نزدیک و نزدیکتر ساختن نیروها و عناصر دمکراتیک، مرفی و ملی، کاری است با ارزش و درخور ستایش و قدیمی است در راه رفع مشکلی که ما از آن به عنوان یک «کاستی» یاد کردیم. ولی، به هر تقدیر، از واقعیتها نمی توان گریخت، به حکم آن که توجه به «واقعیت» خمیرمایه هر قضاوت برحق و تصمیم خردمندانه است. مقصود، کاوش هرچه دقیق تر در بطن آن نقصانی است که تاکنون اجازه نداده است، حتی همین معدود گروههای موجود سیاسی و مسلکی، دست کم در زمینه اعتقاد به حاکمیت مردم که ظاهراً فصل مشترک آرمانی همه آنهاست نه فقط به یک همگامی که حتی به قبول «تحمل یکدیگر» برسند. ماهیت این نقصان چیست و در کجا ریشه بسته است؟ تمامی این نوشته به پاسخ این پرسش تعلق دارد، آن هم نه برای رسیدن به یک اجتهاد یا حکمی پژوهش ناپذیر، بلکه با قصد پراگندگی بحثی در رهگذار واقع بینی و تقلائی در جهت مشکل گشایی و نه بیش از آن. شکل محسوس این نقصان، کمبود یا نبود آن سلوک و صفی است که معمولاً انسانهای بالغ را و می دارد تا به رغم داشتن شدیدترین اختلاف نظر در زمینه های مسلکی و سیاسی میان خود، از حرمت و موجودیت انسانی یکدیگر صمیمانه و صادقانه پاسداری کنند و مخلص کلام این که: نقصان بزرگ و بسیار زیانبار جامعه ما در عرصه مسائل اجتماعی و ملی، یک کمبود مزمن فرهنگی است که معمولاً حافظ ناهنجاریهای اجتماعی شده است.

بدیهی است چنین بحثی فراتر و حتی جدا از مضامین اخلاقی و حکایاتی

است که به واعظان و معلمان اخلاق واگذار شده، مربوط به فضائلی است که از درون یک جامعه مدنی می‌جوشد و از مختصات زندگی در آن جامعه محسوب می‌شود. از این تعریف به این تعبیر نمی‌رسیم که چون جامعه ما متأسفانه از آزادی که خود از نو به جامعه مدنی است، محروم بوده پس چنین بحثی از بنیاد بیپوده است. چرا که از کوزه همان بیرون تراود که در اوست. برعکس، همه مطلب در خدمت برآزین نظر است که ملت ما با وجود پراکندگیهای مذهبی و قومی و جغرافیایی و فرقه‌ای از استعداد و زمینه‌های پرورش به سود یک جامعه مسی برخوردار است و این را خیزشهای آزادیخواهانه و ملی این ملت در قرن جاری گواهی داده است. تنها آنچه باید در مرکز تلاشها و عمق هدفهای ملی قرار گیرد، آگاهی یافتن به نحوه تبدیل این استعداد و امانت بالقوه است نه یک امر بالفعل. در هیجده سال گذشته (مسلماً به دلیل ناآشنایی و ناآموختگی با شیوه‌های مدنی) متأسفانه گروهها و گرایشهای متنوع سیاسی و عقیدتی که در مقام مقابله با استبداد مذهبی در ایران عرض وجود کرده‌اند، افزوده بر آن، انبوه افراد مستقل و کنارگود نهشته‌ای که ظاهراً تنها برای خرده‌گیری و شتم و غرزدن آفریده شده‌اند، باران شکوه و گلایه و حتی گاه ناسزا بر سر همه باریده‌اند که چرا دشمن تیزدندان را به خود واگذاشته و به جان هم افتاده؟ چرا بیدار نمی‌شوید؟ و چرا آن وقت که دست از آستین بیرون می‌آورید بر سر هم می‌کوبید و از سر دشمن غافلید؟ شنیدنی است که نادیدنی این گونه «شتم‌ها» و لابد «خیراندیشها» غالباً از هوای دهنیات خود غافلند، نمی‌دانند و اگر می‌دانند به روی خود نمی‌آورند که جامعه ما نه فقط در هیجده سال گذشته، بلکه از دوره‌های دور به بیماری سختی مبتلاست که اگر یک یک این نادیدنی‌ها، به کاوشی در وجود خود رضا دهند، متوجه آن خواهند شد که آنها نیز از سرایت این بیماری مصون نبوده‌اند. ممکن است کسانی، در رد این نظر از آن «وحدت کلمه‌ای» شاهد بگیرند که آیت‌الله خمینی چون از آن بهره جست و چپ و راست را به زیر یوغ خود گرفت. می‌گویند: چطور در آن زمان از یمن و یسار با دین و بی‌دین به هم جوشیدند و بر ضد رژیم شاه یک صدا و همسنگ شدند و امروز در زیر شلاق استبداد چنین پراکنده و بیگانه و حتی خصم یکدیگر مانده‌اند؟ اما در واقع همه حرفها این است که بر حذر باشیم از آن «ائتلافها» و «اتحادها» و «وحدتها» که سرانجام و بار دیگر به موتور دور باطل تبدیل خواهد شد. باید از آن تجربه تلخ عبرت گرفت و پذیرفت که از یک «وحدت» کور و ائتلافی که فقط ریشه در الفاظ خوش بسته است، داشتن هرگونه انتظار مثبتی نابخردانه است. شاید مصلحت آن باشد که در رهگذار آموزش به حال و قال جامعی بپردازیم که در دنیای تجربه، بر کاستیهای خود غلبه کرده و قدم به قدم دست‌کم در روابط ملی خود، به نوعی تضاهم و همزیستی مدنی رسیده‌اند. در نخستین کاوش با این واقعیت رو به رو می‌شویم که در این گونه جوامع، اصل پذیرش کثرت در عرصه اعتقادات، اصل همزیستی به رغم گوناگونی باورهای مذهبی و مسلکی و فلسفی، از ردیف دستور علمای اخلاقی و نقل مجالس واعظان منبری فراتر رفته و به روند زندگی آدمها بدل شده است.

در این جوامع - آن جا که بُعد «حاکمیت» مطرح است - بنا بر همان ارزشهای مدنی، تعریف دمکراسی (خمیرمایه حاکمیت) را بدین گونه پذیرفته‌اند: «حکومت اکثریت، به شرط رعایت تمامی حقوق اقلیت». مفهوم آن روشن است: برای اقلیت همچنان فرصت و مهلت باقی است که حقانیت و فضیلت خود را در امر حکومت به حریف اثبات کند و به جای او بنشیند. در جریان این رفت و آمدها و تلاشها و جایگزینیها و «حق طلبیها» می‌بینیم این «قانون خشک و خالی» نیست که روند سالم فعالیتها را تضمین می‌کند. ما هم قانون مشروطه داشتیم، اما در عرصه عمل به قدر یک پول سیاه

برای آن ارزش و اعتبار قائل نبودیم. حال که قانون اساسی ما غیردمکراتیک و بسیاری از مواد آن ناقض حقوق و آزادیهای اساسی مردم است. اما حتی اگر یک قانون اساسی کاملاً دمکراتیک هم می‌داشتیم، باز باید تأکید می‌کردیم که این «قانون مکتوب» حتی اگر آن را به خط زرین نوشته باشند، نیست که حرمت حقوق آحاد مردم را پاسدار است، این فضای مدنی جوامع است که حرمت و حقوق افراد را تضمین می‌کند و این مردمنده خود فضای زیستی خویش را حفظ می‌کند. در جوامعی که از چنین فضایی برخوردارند، عوارضی چون سرکوب دگراندیشان گاه با اعجاب و ناباوری رو به رو می‌شوند؛ چرا که حضور دگراندیشان در کنار هم به بخشی از متناسبات طبیعی جامعه بدل شده است. در هر حال، تصور کنیم یک رئیس جمهوری در فرانسه یا آلمان یا آمریکا یا سوئیس یا یک پادشاه در هلند، انگلیس یا سوئد یک روز هوس کند یا از زیر زبانش ناخواسته در رود و بگوید بشکنید قلمه‌ی مخالف را، می‌دانیم چه غوغا و وانفاسی به پا خواهد شد و آری در ذلته ذهن ما نیز این گونه حوادث تلخی می‌زند ولی پنهان نکنیم که آن قدرها هم نکتان نمی‌خوریم وقتی می‌شنویم یک فعال سیاسی و اجتماعی را به زنجیر کشیده و انواع اتهام را به او بسته‌اند. ریشه این تفاوت برخورد و بین بازیهای متضاد که جامعه‌ای را می‌لرزاند و جامعه دیگری را (هر چند غنیمت) تکان نمی‌دهد، از کجا آب می‌گیرد؟ آیا این تفاوتها، جز از آن است که برخلاف تعلق خاطری که چه بسا صادقانه به یک زندگی آزاد و به دمکراسی و به حاکمیت قانون (حتی قانون دمکراتیک) و قانونمندی نشان می‌دهیم، با روشهای دمکراتیک و خلیات دمکرات متشانه و به مدار مصاحبه مجله اسپگل با «اگون درورمن» - شماره ۵۲ دسامبر ۱۹۹۴ آمیخته در روابط خصوصی و عمومی و حتی خانوادگی، آن قدر که بایسته است، آشنایی نداریم؟ بی‌گمان موهبت آزاداندیشی و آزادیخواهی در آن وسعت که موجودیت یک جامعه را در برگیرد، نیازمند تجربه و دوام تجربه است ولی این تجربه‌ای است که لاجرم باید آغاز شود و کیست که نپذیرد در این راه، به ویژه نقش پنداری و رفتاری برگزیدگان و الگوهای اجتماعی غیرقابل چشم‌پوشی است؟ مروری هر اندازه پر شتاب در احوال بسیاری از فعالان سیاسی به یک استنتاج تلخ منتهی می‌شود و این که آنها در عین هزاران نفرینی که شبانه‌روز برای متولیان حکومت استبدادی حواله نوشته‌اند به روی خود نمی‌آورند که بسیاری از خود ما نیز وقتی پای دفاع از عقیده و سلیقه‌مان در میان است، از همان روش پیروی می‌کنیم و توجه نداریم که تحقق آن موضع فکری و اخلاقی و رفتاری که میلیونها و میلیونها ساکنان جهان را عادت داده است که در عین ایمان به باورهای خود، دیگران را هم با باورهای متفاوتشان تحمل کنند، متأسفانه، برای اکثر ما خاصه در رده‌های روشنفکران و دنیا دیدگان و خوانندگان دمکراسی، معطل مانده است.

تأکید و اصرار و ابرام بر طلب دمکراسی، آن هم در حال و هوایی که آزادی در ابراز عقیده در سلک مسلمات نشسته است، دشوار نیست. آنچه در این سودا دشوار است، دست‌کم در همین رابطه‌های فردی و جمعی، دمکرات بودن، عمل به شیوه‌های مدنی کردن و به الزامات ناشی از پیوندهای انسانی در رفتارها و پندارها و به طور کلی برخوردها، مقید شدن است. آزادیخواه و دمکرات بودن موکول به قبول ذهنی و عاطفی و عملی این نکته است که: «دنیا بر بنیاد معتقدات من شکل نگرفته است، مردمان دیگری این جا و آن جا هستند که حق دارند به سوی آنچه به ایمان سیاسی و مذهبی و مسلکی من مبدل شده است، ایمان بیاورند». با اتکا به این برداشتهای عینی و عملی از زندگیهای موفق است که عناصر آزادیخواه و سازمانهای گونه‌گون عقیدتی و مبلغ آزادی و دمکراسی باید بر این اصل گردن نهند که «موقیت ملی» در گرو بارور ساختن پندارها و رفتارها و ارزشهایی است که به دعوی دفاع از

آنها برخاسته‌اند، باید صادقانه و عارفانه قبول کنند که به چرخش به گرد افراط محض و مرده‌های دلپذیر، دور باطل شکستها و فروپاشیها به سر نخواهد رسید. در پهنه زندگی ملت‌هایی از قبیل سوئدی، سوئیس، انگلیسی، فرانسوی و ... یک شخصیت سیاسی ولو آن که روز و روزگاری در اوج محبوبیت به سر برده باشد، چاه سقوط خود را به دست خود خواهد کند، اگر به آفت خودخواهی مبتلا شود و بیش از اندازه برکنه « من » صرار ورزد. در بین میان سرگذشت و سرنوشت « دوگنل » مردی که با پشتکر و صمیمیت، کشور شکست خورده خود را به جرگه پیروزمندان و « صاحب حق تو » نشاند، یک نمونه عبرت‌انگیز است. ملت فرانسه آن دم که حساس کرد در ندای قهرمان ملی او، آهنگ « اتکا به من » بیش از اندازه چاشنی شده است، چشم بر هم نهاد و کنارش زد. چرا؟ زیرا جامعه فرانسوی در عین حفظ حرمت رهبران شایسته خود بر اساس قیام‌پرستی و تبه‌پردازی خط بطلان کشیده است. حرف آخر، این که، در دفاع از دمکراسی (به گمان نگارنده باطل‌الحر ناکامیهای ماست) الزاماً باید به سرگذشت و سرنوشت پیش‌تازان و اندیشه‌گران عرصه آزاداندیشی، عنایتی نشان دهیم و مخصوصاً در کره لقای عقیده و بیش از آن در راه خودسازی به یاد آوریم که کثر ترقیات بشر امروز مرهون وجود صاحبان اندیشه آزاد و مردمانی است که در لحظات حدس تاریخ، شهادت ارائه طریق و ابراز عقیده داشتند و بهتر از آن که ز وحشت اتهام و « رسوایی » پا از جهاد واپس نکشیده‌اند. به زبان پاسکال: « برای آزادی نخست، آزادمنشی کنیم و صلابت آزادمشی به تهور نیاز دارد تهوری که بگذار نابخردان زمانی رسوایش بخوانند ».

متن سخنان «فیدل کاسترو» در مراسم خاکسپاری باقیمانده پیکر «چه گوارا»، پس از انتقال به کوبا

میهن‌انان و هم میهنان! با تأثر عمیق، لحظاتی را سپری می‌کنیم که به ندرت تکرار می‌شود. ما نیامده‌ایم که به « چه » و یاران دلاورش بدرود بگوییم. ما به پیشواز آنها آمده‌ایم. من به « چه » و یارانش به مثابه نیروی کمکی می‌نگرم، به عنوانی، گردانی از مردان شکست‌ناپذیر. که این بار نه تنها از کوبا، بلکه از امریکای لاتین فرا رسیده‌اند، تا دو شادوش ما رزمیده و برگهای نوینی از تاریخ و افتخار را رقم بزنند.

من به « چه » همچنین به عنوان یک پهلوان اخلاق می‌نگرم، که توان و نفوذش در سرتاسر گیتی، چندین برابر شده است. چگونه می‌توان او را با سنگ گور محصور کرد؟ چگونه می‌توان او را در بین میدان نگاهداشت؟ چگونه می‌توان او را تنها در جزیره محبوب ولی کوچک ما نگاهداشت؟ بلندی سایه او، مادامی که بی‌عدالتی، استثمار، نابرابری، بیکاری، فقر، گرسنگی و بینوایی در جامعه انسانی حاکم است، همچنان بلند خواهد بود. ارزشهایی که او پاس می‌داشت، با رشد قدرت امپریالیسم، برتری طلبی، سلطه و دخالت‌جویی آن به زبان مقدس‌ترین حقوق توده‌ها، به ویژه کشورهای ضعیف، عقب‌مانده و فقیری که برای سده‌ها مستعمره و منبع کاذب بردگی غرب بوده‌اند، بالنده‌تر خواهند شد.

با گسترش بدرفتاری، خودخواهی و از خودبیگانگی، با افزایش تبعیض بر علیه جمعیت‌های سرخپوست، اقلیت‌های قومی، زنان و مهاجرین، در شرایطی که خردسالان بیشتر از پیش دستخوش داد و ستد جنشی شده و یا در شمار صدها میلیونی مجبور به کار می‌شوند، و با بیم‌ری، عدم امنیت و

بی‌سرباهی فزاینده، احساس است انسان‌های ژرف او برجسته‌تر خود را نشان می‌دهد. با افزایش شمار ستمداران فاسد، مردم فریب و دورو در همه جا، او به عنوان نمونه‌ای از انسان بی‌آلایش، انقلابی و شریف بیشتر از پیش برجسته خواهد شد. با افزوده شدن تعداد بزدلان، فرصت‌طلبان و خائنین در جهان، شجاعت شخصی و پایداری انقلابی او به اصول، بیشتر از پیش تحسین خواهد شد، با ضعیف‌تر شدن دیگران در انجام وظائفشان، اراده آهنین او بیشتر از پیش تحسین خواهد شد. با فقدان حداقل احترام به خویش در تعداد بیشتر افراد، شرف و شأن، او بیشتر از پیش تحسین خواهد شد. با تشدید بدبینی دیگران، ایمان و باور او به توده‌ها بیشتر از پیش نمایان خواهد شد. با افزایش تعداد بدبینان، خوش‌بینی او بیشتر از پیش تحسین خواهد شد. با رشد دو دلی و تردید، بی‌باکی او بیشتر از پیش تحسین خواهد شد، با افزایش حیف و میل دسترنج دیگران در راه تحمل و تن‌پرووری، زندگی ساده، روحیه جستجوگر و سخت‌کاری او بیشتر از پیش تحسین خواهد شد.

« چه » یک کمونیست واقعی بود و اکنون او سرمشق و نمونه تمامی انقلابیون و کمونیست‌هاست. « چه » آموزگار و سازنده دیگران همانند خود بود، همخوان با اعمالش. پیوسته آنچه را که موعظه می‌کرد به کار می‌بست و مدام از خود بیش از دیگران می‌طلبید. در جنگ و صلح، هرگاه به داوطلب برای مأموریتی سخت نیز بود، او همیشه اول کسی بود که اعلام آمادگی می‌کرد. او پیوسته رؤیاهای سرکش را تابع آمادگی می‌دانست. برای او هیچ چیز غیرممکن نبود و توانمند در ممکن ساختن غیرممکن‌ها بود. به رغم مشکلات بسیار عظیم، آرمان‌های او درباره انقلاب در سرزمین بومی‌اش و در امریکای جنوبی، امکان‌پذیر بودند. اگر آنها تحقق می‌یافتند، شاید جهان امروز دگرگونه می‌بود. ویتنام نشان داد که می‌توان بر علیه نیروهای مداخله‌گر جنگید و آنها را شکست داد. ساندنیستا علیه یکی از دست‌نشانده‌ترین رژیم‌های تاریخ و ایالات متحده پیروز شدند. انقلابیون السالوادور در شرف رسیدن به پیروزی بودند. آپارتاید در افریقای جنوبی با آن که دارای سلاح‌های اتمی بود، شکست داده شد. چین در نتیجه مبارزه قهرمانانه کارگران و زحمتکشانش، اکنون کشوری است با یکی از بهترین چشم‌اندازها در جهان، هنگ‌کنگ که پس از ۱۵۰ سال و اشغالی که جهت تحمیل تجارت مواد مخدر به یک کشور بزرگ صورت گرفت، باید برگردانده شود.

روش و تاکتیک مشابه برای همه ادوار و برای همه شرایط وجود ندارد. اما قوانین عملی حرکت تاریخ اعتبار همبستگی دارد، هیچکس نمی‌تواند حرکت تاریخ را متوقف کند. « چه » بر این قوانین متکی بود و ایمان سرشار به نوع بشر داشت. در موارد بسیار، تحول‌طلبان و انقلابیون بزرگ، اقبال تحقق رؤیاهایشان را نداشته‌اند، اما دیر یا زود به پیروزی رسیده‌اند. هر مبارزی می‌میرد، اما آرمان‌های یک مبارزه مردنی نیست. زمانی که « چه » زخمی شده، به اسارت گرفته می‌شد، یک مأمور دولت ایالات متحده در آنجا چه می‌کرد؟ چرا آنها تصور می‌کردند که با کشتن او، به هستی‌اش به عنوان یک مبارزه می‌توانند پایان بخشند؟ اما او امروز در « لاهیگورا » نیست، او در همه جا حضور دارد، در هر کجا که از آرمانی عادلانه باید دفاع شود، آنهایی که حذف و محو او را می‌خواستند، ناتوان از درک آن بودند که نفوذ او محو شدنی نیست. این نفوذ پیش از آن در تاریخ ثبت شده و دید روشن او الگویی است برای میلیاردها توده فقیر جهان، توده جوان، خردسال، کهنسال، مرد و زنی که او را می‌شناختند. توده شریف جهان، قطع‌نظر از پیشینه اجتماعی‌شان، جلگی او را تحسین می‌کنند.

درو بر « چه »! درود بر تو، به خاطر آن که یاور و همراه ما بودی، در نبرد دشواری که ما برای پاسداری از آرمان‌هایی که تو برای آنها جنگیدی،

برای پاسداری از انقلاب و کشور و دستاوردهای سوسیالیسم هم اکنون درگیر آن هستیم. این سرزمین، سرزمین توست! مردم، مردم، تو هستی و این انقلاب، انقلاب توست. درفش سوسیالیسم همچنان با غرور در این سرزمین برافراشته است!

خوش آمدی رفیق، چه!
به مین خوش آمدی!
رفقا!

قهرمانان گردان‌های کسکی، سنگ‌های عدالت و آرمان ر استوار حفظ کنید و در کنار مردم باقی بمانید. ما همگی از آنها دفاع خواهیم کرد. تا هرگز به دست دشمن نیفتد. به پیش! به سوی دنیایی بهتر! به پیش تا پیروزی!

آرمان کمونیست‌ها به خواست‌های مردم تبدیل شده!

بررسی عملکرد ۶ ماهه حکومت چپ فرانسه

در اجلاس وسیع و علنی حزب کمونیست فرانسه!



در نوامبر امسال کمیته ملی حزب کمونیست فرانسه جلسه وسیعی را با حضور وزراء و نمایندگان پارلمان این حزب به منظور بررسی کارنامه ۶ ماهه حکومت اتحاد چپ تشکیل داد. این جلسه با درهای باز و با حضور خبرنگاران برگزار گردید. بدین ترتیب حزب کمونیست فرانسه نخستین حزب سیاسی این کشور است که از این پس جلسات رهبری خود را به صورت علنی برگزار نماید. در این جلسه «روبرت هو» دبیر ملی حزب گزارش مشروحی ارائه داد و به بررسی کارنامه دولت، حضور و نقش کمونیست‌ها در آن، اهداف شرکت این حزب در حکومت و برنامه‌های آینده پرداخت. پس از آن حاضران در جلسه به بحث و تبادل نظر پرداختند. متن زیر خلاصه‌ای از مقدمه گزارش دبیر ملی حزب است، که در روزنامه اومانیت به چاپ رسیده است.

رفقا!

همه به خاطر داریم که همین چند سال پیش ادعا می‌شد، قرن ما با «فروپاشی کمونیسم» خاتمه یافته است. حتی برخی تا آنجا پیش رفتند که پیروزی نهایی سرمایه‌داری را جشن گرفتند و گفتند دوران، دوران «پایان تاریخ» است... اما دیدیم که چنین نشد و چنین نیست. نه قرن ما و نه تاریخ در دهه هشتاد به پایان نرسید. ما در چه سده‌ای زیستیم! چه دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های عظیم! پیشرفت و حتی گاه انقلابی واقعی در شناخت، علم و تکنولوژی و نیز در شیوه زندگی، پزشکی، هنر، فرهنگ، ارتباطات میان انسانها و خلقها، انقلاب در سازمان جامعه و ساختار جهان. و در عین حال چه میزان بدبختی، بی‌عدالتی، تحقیر، تخریب، چه تعداد شانس‌ها و امکانات مثبت برای خوشبختی انسانها و پیشرفت تمدن که در این قرن از دست رفت و پامال گردید.

بدون کمترین تردید یکی از خطوط اصلی و میزه سده ما در آن است که فعالیت انسانها در سمت پیشرفت، نقش محرک و تعیین‌کننده‌ای را در تحولات اجتماعی ایفا نمود. فعالیتی که به آن «سیاست» گفته می‌شود. سیاست در مفهوم واقعی و اصیل کلمه یعنی دخالت آگاهانه و سازمان یافته انسانها، زنان، مردن، خلق‌ها و مبارزهای که آنها غالباً به طور تعیین‌کننده در

آن شرکت نمودند. جنبش اجتماعی و انسانگرایی‌ای که در سده ۱۹ زائیده شد و جنبش آزادی خلق‌ها از امپراطوری‌های بزرگ استعماری در آغاز قرن حاضر. اما از یک سو انحراف نوعی کمونیسم که به دوشماری تبدیل گردیده بود و حاضر نبود که به انسانها قدرت لازم را برای آن که خود نگارنده و آفریننده تحول اجتماعی و تحول جهانی باشند، اعطاء کند، به شکست دردناک تجربه‌هایی بشریت انجامید تجربه‌ای که با خواست الغاء سرمایه‌داری آغاز گردیده بود و از سوی دیگر سرمایه‌داری توسعه یافته، اولترالیالیسم که خود را فاتح قلمداد می‌کند. هر روز فاجعه تازه‌تری می‌آفریند و فقر و خشونت را به انسانها، به خلق‌ها، به ملت‌ها و حتی به تمدن ما تحمیل کرده است. تجربه قرن ما تنها شکست کمونیسم انحراف یافته نبوده سرمایه‌داری نیز سرنوشتی بهتر نیافته است. برعکس همه تجربه زندگی روزمره آنچه را که به نوبه خود انقلابیون و جنبش کارگری در قرن گذشته به آن دست یافته بود را تأیید می‌کند. سرمایه‌داری و برانگیز زندگی، جامعه، انسانیت است، به نحوی که مسئله پشت سر گذاشتن سرمایه‌داری، فراتر رفتن از آن، یعنی همه آنچه که هدف کمونیسم، کمونیسم دوران ما را تشکیل می‌دهد، امروز با تمام نیرو و شدت و حدت نوین مطرح است.

سیمای واقعی سرمایه‌داری به اصطلاح پیروز

در این پایان قرن سرمایه‌داری به اصطلاح «پیروز» چهره واقعی خود را نشان می‌دهد. اولترالیالیسم، حاکمیت «پول فرمانی».. سلطه خردکننده بازارها که استثمار، محرومیت، بیگانگی، تابعیت و وابستگی همه کس و همه چیز را به «قانون الهی» سودآوری، جنگ اقتصادی تجاوزکارانه، جنایتکارانه و ویرانگر تحمیل کرده است، ضمن این که تحت سلطه اولترالیالیسم، پیشرفت‌هایی که در همه عرصه‌ها در قرن ما حاصل شده بود، در حال انحراف و حتی عقب‌رفتن به زیان انسانها هستند. تا آنجا که حتی اندیشه «پیشرفت» یعنی اعتقاد به این که به دست آوردن قدرت و دانش‌های نوین می‌باید به صورت بهبود زندگی مردم خود را نشان دهد، امروز در برابر علامت سؤال قرار داده می‌شود. به فجایع قدیمی مثل توسعه نیافتگی، گرسنگی، شیوع برخی بیماریها، بیسوادی، بردگی کودکان که نه تنها ریشه کن نشده، بلکه در بسیاری موارد تشدید نیز گردیده است. فجایع مدرن نظیر بیکاری گسترده، قاچاق مواد مخدر، خشونت زندگی شهری، آلودگی، تخریب محیط زیست، گسترش مافیای در همه عرصه‌ها، خشونت و از هم گسیختگی اجتماعی نیز اضافه شده است. به همه اینها ترس و نگرانی از آینده را اضافه کنیم، چرا که معیارها و دستاوردهای گذشته از این پس به نحو بی‌رحمانه‌ای درهم شکسته می‌شود. در حالی که بدیهی به نظر می‌رسید که نابرابری‌های اجتماعی به تدریج باید کاهش یابد، امروز این نابرابری‌ها به نقطه انفجار رسیده‌اند، در حالی که بدیهی به نظر می‌رسید که کودکان باید بهتر از والدین خود زندگی کنند، عکس آن امروز به چشم می‌آید. آینده برای بسیاری از جوانان دیگر تیره و تار است. حق کار تا آنجا بدیهی بود که در قوانین اساسی ثبت می‌گردید. از این پس «بیکاری» است که در اندیشه حاکمین به عنوان یک متغیر ضروری و یک تقدیر گریزناپذیر جلوه می‌کند. افتخار کشورها در آن بود که به شهروندان خود سطح زندگی بهتری اعطاء کنند، امروز افتخار پایین آوردن دستمزدها و «هزینه کار» کاهش دادن دستاوردها و حذف تأمین اجتماعی به «رقابت جهانی» تبدیل شده است. همکاری خلق‌ها برای صلح و علیه جنگ تبلیغ می‌شد، امروز رقابت در اعمال وحشیانه، نابودکردن شرایط زیستن در کنار هم، نابودی حقوق ابتدایی و ستیزهای قومی به خلق‌ها تحمیل می‌شود، غارت ثروت خلق‌ها و اسارت در چنگال قدرت‌های مالی یک اصل ثابتی شده است. باید تأکید کرد که با یادآوری این واقعیت‌ها، ما به هیچوجه در اندیشه بازگشت به گذشته نیستیم.

گذشته، به گذشته تعلق دارد، باید آینده را ساخت. ما از گذشته دیدگاه آرمانی نداریم، چرا که تمامی آن قبل دفاع نیست. زیرا که ما کمونیست‌ها به دنبال پیشرفت و مدرنیته هستیم. مدرنیته به معنی پس رفت تمدن نیست. در حالی که امروز لگام‌گسیختگی و لائبرالیسم که نقیض آن قانون عالی رشد سرمایه مالی به زیان رشد واقعی است و در آن پول باید پول بیاورد، به یک هدف مطلق تبدیل شده است و بری دستیابی به آن و تحقق بخشیدن به آن، خلق‌ها، انسان و طبیعت به وسیله تبدیل شده‌اند.

امروز در برخی محافل مدام از بویسی و «دینامیسم» سرمایه‌داری سخن گفته می‌شود. از «جهانی شدن» از ظرفیت آن برای عبور از مرزها و پیوند زدن سیاره‌ها، از کارایی سرمایه‌داری برای آن که کشورهای فقیر را به عرصه اقتصاد مدرن وارد کند سخن گفته می‌شود. از قدرت فاتحانه و نوآور آن، برای آن که جوامع سنتی را درهم بشکند. در این شرایط هرگونه اعتراض به عنوان اخلاق‌گرایی کورته‌بینانه، تعلقات پدیان یافته به نظامات کهنه، به انزواطلبی ملی تعبیر می‌شود. در برابر «کمونیست‌ها، از متحدکردن کوره خاک، افزایش ثروت آن، در عدالت و نه در غارت، گسترش دانش و فن توسعه همکاری و نه رقابت مخرب، کمک به توسعه خلق‌ها، ما از همه اینها جانبداری می‌کنیم. ما از «جهانی شدن» برابری، دیمکراسی، تمامی حقوق بشری، زنان، کودکان، فرهنگ، برقراری مناسبات بین‌المللی متحد و برابر دفاع می‌کنیم. در حالی که جهانی شدن و لائبرالیسم، هیچکدام از اینها را هدف خود قرار نداده است. هدف آن جهانی کردن قدر قدرتی دستگاه‌های مالی، تابعیت به «بازار» قانون قویترین‌هاست. به دشواری بتوان، و نه فقط ما، بلکه بسیاری دیگر را قانع کرد که این «جهانی شدن» با تمدن، پیشرفت انسانی برای خلق‌ها همخوانی دارد. در این عرصه نیز باید راهی را که در این چند ساله طی شده به خوبی دید. آن دوران که طرفداران اندیشه حاکم مدعی بودند که گویا اولترالیسم همان «اومانیسم» دوران ماست، دیگر به کلی پایان یافته است. اکنون دیگر ما با یک عملیات سمپاشی دائمی مواجه هستیم که می‌کوشد قدر قدرتی بازارها را به عنوان امری بدیهی جلوه دهد. تقدیری ناگزیر که در برابر آن مردم و سیاستمداران ناتوان هستند. «واقع‌گرایی» یعنی آن که یا با این قدرت همراه شد و یا تسلیم آن گردید. ما کمونیست‌ها همواره گفته‌ایم و تکرار می‌کنیم که این قدر قدرتی بازارها، جهانی شدن مالی با پیامدهای فاجعه‌آفرین آن نه پیامد هیچگونه تقدیر، بلکه ناشی از تصمیمات سیاسی و اقتصادی مشخص و پاسخگو و برخاسته از منافع مشخص است و این تمایز اساسی ما با دیگر نیروهای سیاسی است.

بازگشت مبارزه طبقاتی

اعتصاب کامیونداران و پیش‌تر از آن، واکنش کارفرمایان نسبت به اعلام ۳۵ ساعت کار در هفته به تفسیرها و تحلیل‌های متعددی در روزنامه‌ها انجامید که موضوع آن را «بازگشت مبارزه طبقاتی» تشکیل می‌دهد. این وضع ما را به یاد همین چندی پیش می‌اندازد که ادع می‌شد، مبارزه طبقاتی مدتهاست که پایان یافته است، تازه اگر اساساً روزی وجود داشته است! اما سخن گفتن از طبقه سرمایه‌دار و نشان دادن این که طبقه حاکمه جامعه کیست، هم چنان «تابو» و ممنوعه محسوب می‌شود. مثلاً تنها بر سر واژه‌ها نیست، بلکه بر سر تعیین نظام اجتماعی است که ما در آن زندگی می‌کنیم که قاعده بنیادین عملکرد آن عبارت است از: تملک سرمایه‌داری نتیجه کار - که نباید آن را با اشکال عادی مالکیت مخلوط کرد - تمرکز قدرت، دانش و ثروت، مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار و بیگانگی...

ما کمونیست‌ها، ترک پیکار را نمی‌پذیریم. برعکس معتقد هستیم که امروز بیش از هر زمان دیگری حضور، فعالیت و ابتکارات حزب کمونیست برای ایجاد یک چشم‌انداز اتحاد ضروری است و هدف از این امر یافتن و

تحقق بخشیدن به پاسخ‌ها و راه‌حلی‌هایی است که مشکلات دوران ما را در سمت ترقی اجتماعی و انسانی حل نماید. هدف ناممکن، بین «ضرورت» هدف اقتصادی و خواست‌های عمیق جامعه نیست. هدف ما پشت سر گذاشتن سرمایه‌داری، جستجوی جامعه‌ای است که در آن، در همه عرصه‌ها، منطق شکوفایی انسانی بر منطق سودآوری سرمایه و پول غلبه کند. ما با صدای بلند اعلام می‌کنیم که هدف ما تحول اجتماعی است اعتقاد به این هدف نه به معنی خیال‌پردازی‌های کهنه درباره برقراری بهشت آسمانی بر روی زمین است و نه به معنای رو در رو قراردادن این هدف با اداره امور روزانه و دلخوش کردن به تغییرات محدود به امید رسیدن روز بزرگ. خیر! در همین دشواری‌ها و تنگنای واقعی که امروز در آن زندگی می‌کنیم و هم چنین در پیشرفت‌ها و ترقیات آن به عبارت دیگر در تضادهای آن است که امکان یک آینده دیگر نطفه می‌بندد. ما به مردم خود پیشنهاد می‌کنیم تا از این امکان بهره‌گیرند تا چنین آینده‌ای را بسازند. مثلاً امروز می‌بینیم که جنبش بی‌سابقه علم و تکنولوژی در فعالیت‌های اقتصادی، مسئله ضرورت کاهش ساعات کار به حدت و شدت بی‌سابقه‌ای مطرح کرده است. سرمایه‌داری به این ضرورت به شیوه خود پاسخ می‌گوید با افزایش بیکاری، گسترش تزلزل، کاهش هزینه کار و دستمزدها. اما دوران ما و خواست‌های مردم، بیش از هر زمان دیگری در جهت عکس این روند، در سمت پشت سر گذاشتن اشکال سنگین شده مناسبات میان ساعات کار، ساعات آموزش و ساعات فراغت حرکت می‌کند. آیا این ضرورت پیشرفت در سمت پشت سر گذاشتن بازار سرمایه‌داری دورنمای فعالیت ما را نشان نمی‌دهد؟ یا به عبارت عام‌تر، آیا ما می‌توانیم یک نظام اقتصادی را مدرن بنامیم، هنگامی که به عقب‌گرد اجتماعی منجر می‌شود؟ آیا چنین نیست که ایجاد هماهنگی میان مدرنیته و تمدن سراپا انسانی امروز در دستور روز قرار گرفته است؟ این پرسش‌ها امروز در برابر ما مطرح است و ما باید همین امروز به آنها پاسخ گفت و برای پاسخ دادن به آنها ضروری است که با سرعت و فوریت، قدر قدرتی نظام پول به خاطر پول پشت سر گذاشته شود. چنان که می‌بینیم خواست تغییر جامعه یک شرط بندی خودسرانه برای جهش در ناشناخته‌ها نیست. چرا که در همین جامعه امروز است که این هدف نقش گرفته است و در پرسش‌ها و اندیشه‌های خلق‌ها، در تلاش برای یافتن راه‌حل‌های مثبت برای دشواری‌هایی که در برابر آن قرار گرفته است، متجلی می‌شود. و همه این خواست‌های خلق، امروز در اهداف اعلام شده ما کمونیست‌ها جمع شده است!

انتقاد به مقاله «ما کردها چه می‌خواهیم؟»

حیدری

در بولتن شماره ۱۲ «رویدادهای جهان» مقاله‌ای تحت عنوان «ما کردها چه می‌خواهیم؟» به قلم آقای محمدکردی انعکاس یافته بود. از برخی جملات آن مقاله، البته به طور غیر صریح و غیر شفاف و تلویحی، استنباط می‌شود که نویسنده مقاله به مفهوم «ملت کرد» باور دارد. گرچه در مقاله بر «تأمین حقوق خلق‌ها در خودمختاری و تعیین سرنوشت خویش در چارچوب ایران واحد» تأکید شده است. و هیچ جا تفکر و منظور تجزیه طلبانه ارائه نشده است، اما تأکید مکرر بر «ملت» کرد یا آذربایجان یا ... نشان‌دهنده تفکرات تجزیه طلبانه و جدایی خواهانه خواهد بود. لذا ضروری دانستیم که تأکید نمایم با توجه به مفهوم «ملت»، ما می‌توانیم از ملت ایران سخن بگوییم. ملت ایران، ملتی واحد است. مجموعه ملت ایران از خلق‌های گوناگون فارس، آذری، کرد،

ترکمن،... تشکیل یافته است که در معرض ستم و تبعیض و نابرابری در همه عرصه‌ها قرار داشته و دارند و همواره حقوق و آزادیهای آنها در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، اداری نقض شده و می‌شود. از این رو باید حقوق کامل این خلقتها، با اتکاء به آرای آزاده‌ها، در ساختارهای منجم و قنونسند، به شکل خودمختاری و خودگردانی یا فدرالی، و در چارچوب برتری واحد، و با حفظ تمسبات رضی و وحدت کشور تأیید شود.

نظرات نیروهای اپوزیسیون در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد

در این مقاله سعی می‌شود که نظرات عمده‌ترین نیروهای اپوزیسیون میهن در داخل و خارج از کشور در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶، که در بیانیه‌ها و اعلامیه‌های رسمی و توضیح مواضع خود، اعلام داشته، بدون هیچ نقد و تفسیری پیرامون آنها ارائه شود. در این راستا و برای جلوگیری از تکرار مواضع مشابه در هر بخش، در آغاز، مواضع و دیدگاه مشترک و مورد قبول و تأکید تمامی نیروهای اپوزیسیون میهن پیرامون ماهیت انتخابات را ارائه می‌دهیم و سپس به انعکاس خط‌مشی‌ها و برخوردهای متفاوت طیفهای گوناگون اپوزیسیون نسبت به انتخابات می‌پردازیم.

دیدگاه مشترک مورد قبول کلیه نیروهای اپوزیسیون پیرامون ماهیت انتخابات

انتخابات ریاست جمهوری ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶ در شرایط عدم وجود کامل آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، فقدان امنیت قضایی و اجتماعی، وجود شرایط غیردمکراتیک برای کاندیدا شدن و کاندیدا کردن افراد و اختیارات شورای نگهبان در رد یا تأیید صلاحیت کاندیداها، نقض حقوق اساسی دمکراتیک مردم و از جمله حق و آزادی مردم در انتخاب شدن و انتخاب کردن، برگزار می‌شود. از این رو این انتخابات نه تنها انتخابات آزاد، دمکراتیک نیست بلکه حتی انتخاباتی در چارچوب قانون اساسی پرنقض و غیردمکراتیک کنونی نمی‌باشد.

خط‌مشی‌ها و برخوردهای متفاوت نیروهای اپوزیسیون نسبت به انتخابات

نظر اول: برخی از سازمانهای سیاسی اپوزیسیون، با تأکید به «دیدگاه مشترک» ارائه شده در فوق، اعلام کردند که در این انتخابات شرکت نخواهند کرد و به انتخابات «نه» می‌گویند و با عدم شرکت در این انتخابات به حکومت استبداد دینی جمهوری اسلامی، «نه» می‌گویند. اما اعتقاد داشتند که اولاً این انتخابات بازی و نمایشی نیست و نتیجه آن از قبل تعیین نشده است. ثانیاً نتیجه این اختلافات و درگیریهای واقعی درون حکومت تا حد معینی نقش مهم و قاطعی در بسته‌تر شدن یا باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی کشور خواهد داشت. ثالثاً به ویژه از ده روز قبل از انتخابات کاملاً مشخص بود مردم در این انتخابات حضور گسترده خواهند داشت و سیل آرای مردم علیه کاندیدای جناح راست افراطی و مافوق ارتجاعی بازار و به سود کاندیدای اصلی رقیب آن سرازیر خواهد شد و اختلاف آرا میان دو کاندیدای رقیب اصلی بسیار زیاد خواهد بود. رابعاً به دلیل حضور وسیع و گسترده مردم، میزان نفوذ و قدرت هر یک از دو جناح اصلی رقیب در حکومت، اختلاف

آرای بسیاری زیاد میان دو کاندیدای اصلی رقیب، امکان جعل گسترده در انتخابات و برهم زدن روند انتخابات وجود نخواهد داشت. با توجه به این موارد، این سازمانها از یک سو بر عدم شرکت خود در انتخابات و پاسخ «نه» خود به انتخابات غیرآزاد و غیردمکراتیک حکومت دینی جمهوری اسلامی، تأکید ورزیدند و در این راستا اعلامیه‌ها و بیانیه‌های گوناگون صادر کردند و از سوی دیگر هم به طور رسمی و هم در عمل، شعار «تحریم انتخابات» را سر دادند، شرکت در انتخابات را عملی مذموم و منفی و قابل سرزنش و محکوم‌کردنی ندانستند و آن را عملی که حتماً و ناگزیراً به سود حکومت و در جهت موجه نشان دادن رژیم ولایت فقیه تمام می‌شود قلمداد نکردند، زیرا راه اعتراض به حکومت و پس زدن و نفی آن را یک راه نمی‌دانستند و از این رو راه هیچ حکم و فرمان، فراخوان، توصیه و رهنمودی برای مردم یا دیگر نیروهای سیاسی میهن مبنی بر عدم شرکت آنها در انتخابات صادر نکردند و در نقش قیم مردم ظاهر نشدند.

نظر دوم: برخی از احزاب و سازمانهای سیاسی اپوزیسیون، با تکیه به دیدگاه مشترک ارائه شده در آغاز، اعلام کردند که این انتخابات یک خیمه‌شب‌بازی و نمایشی قلابی است و نتیجه آن از قبل تعیین شده است. آنها تأکید کردند که عمده‌ترین هدف این انتخابات تأمین شرایط برای حفظ و ثبات بخشیدن به رژیم ولایت فقیه و موجه‌نشان دادن آن از طریق کشاندن افشار وسیع مردم به پای صندوق رأی است. این انتخابات به مبانی و سیاستهای عمده رژیم و حفظ نظام ولایت فقیه لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. واقعی و جدی بودن کشمکش و رقابت به معنی نامعین بودن نتیجه انتخابات نیست بلکه هست ریاست جمهوری به چنگ جناح «رسالت» خواهد افتاد. در رژیم فقها، رأی مردم تعیین‌کننده نیست بلکه این نظر فقها است که پیش‌برنده است. از این رو نتیجه انتخابات از قبل معلوم است و جناح «رسالت» نخواهد گذاشت خاتمی در انتخابات پیروز شود. برای جناح حاکم رسالت داغ کردن تنور انتخابات در برابر هدف اصلی یعنی پیروزی قاطع در انتخابات اهمیت ثانوی داشته است. و تأکید کردند که هرگونه سهم‌گیری از این نمایش انتخابات، به معنی گسستن از صف مردم و آراستن بساط یک‌تازی و موجه نشان دادن حکومت ولایت فقیه می‌باشد. از این رو بر سیاست و شعار «تحریم انتخابات» تأکید کنند و از کلیه هم‌میهنان خواستند تا از شرکت در انتخابات ضد دمکراتیک ریاست جمهوری خودداری کنند. و با کاره‌جویی از این انتخابات تقلبی، انزوای بیشتر رژیم ولایت فقیه را به نمایش بگذارند و به جمهوری اسلامی «نه» بگویند.

نظر سوم: برخی از سازمانها و احزاب اپوزیسیون میهن ضمن پذیرش «دیدگاه مشترک» ارائه شده در آغاز، اعلام کردند که سیاست تحریم یا عدم شرکت سازمان سیاسی در انتخابات، در واقع سیاست بی‌تفاوتی به سرنوشت خویش، و نشانه بی‌حرکی و انفعال و نشانه انزوا از مردم و جامعه می‌باشد و بسیاری از نیروهای سیاسی برای توجیه انفعال و بی‌حرکی خود، برای عقب‌نماندن از دیگر رقبا در مسابقه تندروی، جلب نظر دیگر نیروهای اپوزیسیون و طردنشدن از سوی آنها سیاست «تحریم انتخابات» را در پیش گرفته‌اند. از این رو بر سیاست «شرکت فعال در انتخابات و رأی دادن» تأکید نمودند. در این میان دو طیف مهم وجود داشت:

طیف اول: برخی از سازمانهای سیاسی تأکید داشتند که باید فعالانه در انتخابات شرکت جست ولی باید اولاً مرزبندی‌های سیاسی خود را با کلیه کاندیداهای اعلام شده حفظ کرد. ثانیاً اعتراض خود را به چگونگی برگزاری انتخابات و عملکرد شورای نگهبان و تضییع حقوق و آزادیهای اساسی ملت اعلام کرد. از این رو سیاست «رأی سفید و اعتراض دادن» را مورد تأکید قرار دادند و از مردم خواستند تا با حضور در مراکز رأی‌گیری و دادن رأی سفید،

اعتراض خود را به عملکرد شورای نگهبان و حذف کاندیداهای مستقل از جریان انتخابات اعلام نمایند.

طیف دوم: برخی از سرانها و شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون تأکید داشتند که باید فعالانه در انتخابات شرکت جست و از طریق تأثیرگذاری بر روند انتخابات و نتیجه آن، در تعیین سرنوشت کشور نقش فعالی ایفا کرد. اما رأی شنید، رأی بی‌اثر و بدون پشتوانه و فقدان حقوق قانونی است و تنها آرای ریخته شده در صندوقها را باید ملا می‌برد، بدون آن که کمترین پیامد مثبتی در روند انتخابات داشته باشد. بدترین باید در جهت باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور، کسب دستاوردهایی در این یا آن عرصه و به عقب‌راندن ارتجاع حاکم از این یا آن سنگر، در انتخابات شرکت کرد. برخی از گروه‌ها در بیانیه‌ای از مردم دعوت کردند که با «شرکت در انتخابات موجب ناکامی جناح انحصارطلب و توفیق برنامه‌هایی گردند که متضمن تأمین حقوق اساسی مردم، توسعه سیاسی و ارتقاء فرهنگی می‌باشد» و برخی دیگر در آخرین بیانیه رسمی خود در این زمینه از مردم خواستند «که با توجه به بلوغ سیاسی خود و هرگونه که تشخیص دهند عمل نمایند و مانع هرچه بیشتر ذوب شدن توان و امکانات کشور از طریق مقابله با هرگونه انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی شوند». این نیروها موضع رسمی شفاف و واضح و مشخصی در رابطه با «رأی به خاتمی» و دعوت از مردم برای دادن رأی به خاتمی در انتخابات اتخاذ نکردند، اما بنا به گفته‌های خودشان، در این راستا عمل کرده‌اند. اما برخی از جریانهای سیاسی در موضعگیریهایی رسمی و آشکار خود، سیاست «بسیج مردم برای دادن رأی به خاتمی» را مورد تأیید و تأکید و تبلیغ قرار دادند.

مرحله لنینی تکامل مارکسیسم

عبدالحسین آگاهی

۱- مرحله لنینی در تکامل فلسفه

مرحله لنینی در تکامل فلسفه به ویژه با مبارزه ولادیمیر ایلچ علیه ماخسیم که در کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسم» بارز می‌گردد. لنین نشان داد که جدیدترین اکتشافات فیزیک آن زمان حقیقت و حقایق ماتریالیسم دیالکتیک را تأیید و تصدیق می‌کند.

الف - درباره تعریف فلسفی ماده

لنین می‌نویسد «مفهوم ماده از لحاظ معرفتی چیز دیگری جز واقعیت عینی نیست که مستقل از شعور انسان وجود دارد و بوسیله آن انعکاس می‌یابد.» از این رو نیز او متذکر می‌شود که: «تنها خاصیت ماده که فلسفه ماتریالیستی به قبول آن بستگی دارد خاصیت واقعیت عینی بودن آن و وجود مستقل آن از شعور ماست.» این که لنین به تکرار از «استقلال ماده از شعور» صحبت می‌کند نه به معنای عدم تأثیر ماده در شعور (که در واقع محصول ماده است) و نه به معنای عدم تأثیر شعور در ماده (یعنی انکار نقش فعال و خلاق تفکر انسانی) است. این تذکر مکرر «استقلال ماده از شعور» در مقابل و علیه نظریه ایده‌آلیست‌های ذهنی (سویژکیف) است که معتقدند: ماده و عالم مادی ساخته و پرداخته شعور افراد است. لذا لنین توضیح می‌دهد که ماده واقعیت عینی (ایژکیف) است یعنی وجودش بستگی به شعور انسان ندارد. امروز دیگر جای تردید نیست که در زمانی ماده و عالم مادی وجود داشت در حالی که خود انسان و بالطبع شعور او هنوز وجود نداشت.

ب - درباره وجود حقیقت مطلق

لنین در همین کتاب خود با وضوح کامل تفاوت اساسی بین مارکسیسم و

ولاتیویسم را آشکار ساخته است. او یکی از اشتباهات اساسی طرفداران مرغ را در ولاتیویسم آنها دانسته و به همین جهت نیز آنها را سخت انتقاد می‌کند. یکی از مایخست‌های روسیه با گدائف می‌گفت: «مارکسیسم از نظر من شامل نفی عینیت بلاشروط هرگونه حقیقت است.» به عبارت ساده‌تر با گدائف مکرر عینیت داشتن حقیقت است. لذا لنین او را با انگلس مقایسه کرده، متذکر می‌شود که: «برای با گدائف (همچنین برای همه مایخست‌ها) اعتراف به نسبت دانش‌های ما کوچکترین فرض وجود حقیقت مطلق را رد می‌کند. برای انگلس از مجموعه حقایق نسبی حقیقت مطلق به وجود می‌آید. با گدائف ولاتیویست است انگلس دیالکتیسیست است.» و پس از توضیح بیشتر مطلب لنین چنین نتیجه می‌گیرد: پس تفکر بشری بر حسب طبیعت خود قادر است حقیقت مطلق را که از مجموعه حقایق نسبی بوجود می‌آید به ما می‌دهد. از این رو مارکسیسم می‌آموزد که حقیقت همواره مشخص (کنکرت) است. نسبی بودن حقیقت، مشروط بودن آن به شرایط خاص و معین تاریخی نه تنها منافی عینیت آن نیست، بلکه برعکس مشخص‌کننده عینیت آن است. این فلسفه معتقد به وجود حقیقت است، تعریف دقیق حقیقت را داده است. موضوع عینیت و ذهنیت، نسبت و مطابقت آن را براساس متد دیالکتیک دقیقاً روشن ساخته است. هر نوع تصور و مفهوم دیگری از حقیقت خرد ناخواه منجر به انکار حقیقت و بالتجبه ورشکستگی آن تصور و مفهوم می‌شود. تصدیق نیست که لنین مباحثه با مایخست‌ها را در این باره بدین ترتیب جمع‌بندی کرده است:

«به یک سخن، هر نوع ایدئولوژی تاریخی مشروط است، اما این نکته بلاشروط است که با هر ایدئولوژی علمی (برخلاف، مثلاً ایدئولوژی مذهبی) حقیقت عینی، طبیعت مطلق مطابقت دارد. شما می‌گویید: این تمایز درست به قدری «نامعین» است که مانع از تبدیل دانش به «دگم» به بدترین معنای این کلمه یعنی به چیزی مرده، منجمد و محجر بشود، اما در عین حال درست به قدری «معین» است که به قاطع‌ترین و بی‌برگشت‌ترین وجهی از فیدیسم (رجحان ایمان بر علم)، از اگنوستیسیسم (لاادریت، انکار دانش) از ایده‌آلیسم فلسفی و از سفسطه (سوفیسم) پیروان هیوم و کانت جدا شود. در اینجا حد فاصلی وجود دارد که شما متوجه آن نشده‌اید و با عدم توجه بدان به باتلاق فلسفه ارتجاعی غلیظه‌اید. این همانا حد فاصل میان ماتریالیسم دیالکتیک و ولاتیویسم است.»

لنین با انتقاد همه جانبه و عمیق از اظهارات با گدائف و دیگر مایخست‌ها نشان داد که انکار حقیقت در واقع به منزله دست‌کشیدن از علم و بالاخص از مارکسیسم است که بدون شک حاوی حقیقت عینی است، حقیقت عینی‌ای که نه فقط نسبی، بلکه در چارچوب معین تاریخی و حقیقتی است مطلق.

بزرگترین سهمی که لنین در تکامل فلسفه مارکسیستی دارد «دفتر فلسفی» اوست. در دفتر فلسفی لنین مهمترین مسائل دیالکتیک مارکسیستی نظیر وحدت و عینیت دیالکتیک، منطق و تئوری معرفت است تضاد، متدولوژیهای دیالکتیکی و متافیزیکی (دودرک تکامل) آموزش مربوط به وحدت و مبارزه تضاد به مثابه مغز دیالکتیک و غیره حل خلاق خود را یافته‌اند. در این اثر نمونه‌های برجسته تطبیق متدولوژی مارکسیستی در بررسیهای تاریخی و برخورد انتقادی خلاق به مسائل تاریخ فلسفه دیده می‌شود که هر یک می‌تواند موضوع اثری خاص گردد.

۲- سهم لنین در تکامل اقتصاد

لنین سهم فوق‌العاده‌ای در تکامل نظریه اقتصادی مارکسیسم دارد. او بالاترین مرحله سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم را کشف کرد، خصائص آن، ماهیت اقتصادی و سیاسی آن و مقام آن را در تاریخ بشر آشکار ساخت.

تحلیل لنینی امپریالیسم در کتاب «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله

سرمایه‌داری و سایر آثار و ادامه مستقیم و تکامل بعدی فکار «کاپیتال» مرکس است. لنین در این اثر نشان داد که چگونه رقابت آزاد سبب تمرکز تولید گشته و این تمرکز تولید در مرحله معینی از تکامل خود کار را به انحصار و ایجاد «مونوپول» های اقتصادی می‌کشاند. با بررسی دقیق و تحلیل همه‌جانبه آمارهای فراوان، او نقش نوین بانکها را آشکار ساخته نشان داد که آنها رفته رفته به نسبت پیشرفت عملیات بانکی و تمرکز آن در دست بنگاههای معدود نقش ساده میانجی بودن را از دست داده به مقام صاحبان انحصار قدر قدرتی ارتقاء می‌یابند. لنین در این اثر تاریخچه پیدایش سرمایه مالی را روشن ساخته نشان داد که چگونه چهار کشور «بانکدار بین‌المللی» (در آن زمان: انگلستان، فرانسه، ایالات متحده آمریکا و آلمان) - این چهار «ستون» سرمایه‌های مالی جهانی همه جهان باقیمانده را «بدهکار و خراج‌گذار» خود کرده‌اند. برای اولین بار در این اثر بود که نقش صدور سرمایه «که خاصیت تازه‌ترین سرمایه‌داری است» آشکار گردید و نشان داده شد که «کشورهای صادرکننده سرمایه جهان را میان خود تلویحاً تقسیم کرد ولی سرمایه مالی کار را به تقسیم مستقیم جهان منجر ساخت». لنین تقسیم جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داران و سپس تقسیم جهان میان دول معظم را بررسی کرده نشان داد که چگونه سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری تصرف اراضی اشغال نشده روی سیاره مر به پایان رسانده است. «پنج» برای نخستین بار است که دیگر جهان تقسیم گشته است به طوری که بعداً فقط تجدید تقسیم در پیش است» (همان کتاب، صفحه ۱۲۷) در این کتاب که در بهار سال ۱۹۱۶ به رشته تحریر درآمده لنین به درستی متذکر می‌گردید که ایران «اکنون دیگر تقریباً یک مستعمره کامل شده است» و کشورهای چین و ترکیه در حال مستعمره گشتن می‌باشند. با مطالعه دقیق همه جوانب عمده امپریالیسم لنین پنج علامت اساسی آن را به شرح زیر خلاصه می‌کنند:

- ۱- تمرکز تولید و سرمایه انحصارهایی با نقش قطعی در زندگی اقتصادی بوجود می‌آورد؛
 - ۲- سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی در آمیخته شده، حکمرانی «سرمایه مالی» را پدید می‌آورد؛
 - ۳- به جای صدور کالا، صدور سرمایه برتری پیدا می‌کند؛
 - ۴- اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داران که جهان را تقسیم می‌نمایند بوجود می‌آید؛
 - ۵- تقسیم اراضی کره زمین بین بزرگترین دول سرمایه‌داری پایان می‌پذیرد و از این پس صحبت بر سر تجدید تقسیم اراضی غصب شده است.
- به عبارت دیگر: «امپریالیسم عبارت است از سرمایه‌داری در آن مرحله از تکامل که حکمرانی انحصارها و سرمایه مالی برقرار شده است، صدور سرمایه‌داری اهمیت برجسته‌ای گشته است، تقسیم جهان به وسیله تراست‌های بین‌المللی آغاز و تقسیم کلیه اراضی کره زمین توسط بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری ختم گشته است» (همان کتاب، صفحه ۱۴۹).
- در این اثر لنین برای اولین بار «طفیلی‌گری و فساد سرمایه‌داری را» طبق موازین علمی به اثبات رساند، نقض انتقادی که خرده بورژواهای دموکرات منش و سوسیالیست‌نماهای گوناگون از امپریالیسم می‌کنند آشکار نموده ضرورت مبارزه علیه اپورتونیزم را مدلل ساخت. لنین «مقام تاریخی امپریالیسم» را نشان داد که «امپریالیسم شب فردای انقلاب اجتماعی پرولتاریاست»، امپریالیسم در واقع «سرمایه‌داری انتقالی و یا به عبارت صحیح‌تر سرمایه‌داری محتضر» است، امپریالیسم آخرین شکل استثماری جامعه در تاریخ بشر است.

لنین با تحلیل اقتصادی دور امپریالیسم یکی از مهمترین قوانین آن را که قانون تکامل ناموزون سرمایه‌داری است کشف کرد. طبق این قانون عینی تکامل جامعه سرمایه‌داری حتی نیست که حالت انقلابی در کشوری بوجود آمده که از حیث اقتصادی رشد یافته‌تر است، بلکه حالت انقلابی در کشوری پیدا می‌شود که تناقضات سرمایه‌داری در آن کشور شدیدتر است و بورژوازی آن نمی‌تواند از راه بند و بست و منورهای سیاسی انقلابی بودن توده‌های مردم را خنثی کند. چنین کشوری طبق تعریف لنین، حلقه ضعیف را در زنجیر امپریالیسم تشکیل می‌دهد. در این حلقه ضعیف است که قبل از همه جا زنجیر واحد سیستم امپریالیستی گسسته می‌شود. با اتکاء به همین اصل بود که لنین تئوری انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را طبق دوران امپریالیسم مشخص ساخته تکامل داد. او نشان داد که انقلاب سوسیالیستی نمی‌تواند در یک زمان در همه مهمترین و رشد یافته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، چنان که مارکس و انگلس پیش‌بینی می‌کردند، روی دهد. زیرا حالت انقلابی نمی‌تواند در عین حال در همه کشورهای عمده جهان بوجود آید. برعکس، آموزش مربوط به حلقه ضعیف از زنجیر امپریالیسم «حاکمی از آن است که چنین حلقه (یا حلقه‌های) ضعیف عبارت از یک (یا چند) کشور خواهد بود که در آنجا موضع امپریالیسم ست گردیده و لذا شکستن زنجیر میسر شده است. به ویژه در چنین جایی است که انقلاب پرولتری روی خواهد داد بدین ترتیب لنین مهمترین استنتاج را درباره «امکان پیروزی انقلاب پرولتری سوسیالیسم ابتدا در یک کشور» نمود. همه جریان زندگی، بسط حوادث بزرگ تاریخی قرن ما صحت این استنتاج علمی لنین را تأیید کرد. با پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی و پیروزی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی این استنتاج لنین از حالت یک فرضیه علمی بیرون آمده صورت یک تئوری علمی به خود گرفت. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک رشته از کشورهای دموکراسی توده‌ای اروپا و آسیا تأیید علمی تازه‌ای از درستی و حقانیت نظریه لنینی انقلاب پرولتری است.

استنتاج جدید لنین درباره امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور چنان که منتقدین مارکسیسم - لنینیسم مدعی‌اند به معنای «لغو» یا تعویض تئوری مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی با یک «تئوری دیگر» نیست، بلکه در اینجا همه قضایای اصلی نظریه مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی توسط لنین حفظ شده تکمیل گردیده و پیش‌برده شده است. این قضایای اصلی مربوط‌اند به مسئله دیکتاتوری پرولتاریا، مسئله حزب طبقه کارگر و نقش رهبری‌کننده آن در مبارزات اجتماعی، مسئله متحدین طبقه کارگر در انقلاب و قبل از همه روستائیان، مسئله استراتژی و تاکتیک مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی و نوکرائش - رویزیونیست‌ها، دگد تیکها و اپورتونیستهای رنگارنگ، مسئله جنبش ملی و غیره. «با کشف قانون ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی آن، لنین بدین نتیجه رسید که کشورهای مختلف در ازمه مختلف به سوسیالیسم می‌رسند و حتی نیست که جبهه امپریالیسم در رشد یافته‌ترین کشور گسسته شود. این استنتاج کلام تازه دانش مارکسیستی بود و تصور مربوط به شرایط پیروزی رژیم جدید را از ریشه تغییر داد و در مقابل پرولتاریای روسیه و پرولتاریای بین‌المللی آینده روشن مبارزه را گشود.»

۳- تکامل نظریه کمونیسم علمی توسط لنین

مارکس و انگلس با ایجاد تئوری کمونیسم علمی تنها طرح کلی جامعه آتی کمونیستی را ترسیم کردند و عمیق‌ترین جهات تمایز بین دو مرحله آن یعنی سوسیالیسم و کمونیسم را نشان دادند. لنین براساس احکام کلی که مارکس و انگلس بیان کرده بودند مسائل مربوط به نکات اصلی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، طرق و وسائل ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم،

قانونمندیهای اصلی رشد جامعه در دوران سوسیالیسم و کمونیسم را حل کرد و حزب کمونیست را برای دوران دراز تاریخی با افکار مشخصی مجهز ساخت. طبق احکام لنین و تکامل خلاق و تطبیق آفریننده آن به وضع موجود حزب کمونیست روسیه خلق را به پیروزی سوسیالیسم رساند.

لنین ایجاد و استحکام حزب انقلابی طبقه کارگر را شرط قطع پیروزی امر انقلاب سوسیالیستی می‌شمرد. در اثر خود «چه باید کرد» یک گام به پیش دو گام به پس و غیره و آموزش مربوط به حزب پرولتری از نوع دین را تدوین کرد. لنین همیشه اهمیت نظریه انقلابی و نقش عنصر آگاه را در مبارزه اجتماعی متذکر می‌گردید. در اثر خود «چه باید کرد» او به ویژه «اهمیت عمومی عظیمی را» که «رابطه بین آگاهی و حرکت خود به خودی» داراست متذکر گردیده نوشت: «ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصر می‌تواند آگاهی تردیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نمایافته است که نمایندگان دشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده‌اند.» این آموزش لنین هنوز هم پس از تقریباً هفتاد سال اهمیت فوق‌العاده خود را حفظ کرده است، زیرا هنوز افرادی هستند که برای تحمیل نظریات غلط و مضر خویش «کارگران» را حتی در داخل سازمان حزبی در مقابل «روشنفکران» گذاشته نقش عنصر آگاه را به صفر می‌رسانند. در کتاب خود «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» لنین نشان داد که در دوران امپریالیسم حل وظایف دموکراتیک و وظایف سوسیالیستی به هم نزدیک‌تر شده است. او به ویژه خاطرنشان کرد که در چنین شرایطی سیاست اتحاد پرولتاریا با طبقات متوسط در مبارزه در راه دموکراسی و سوسیالیسم اهمیت خاصی کسب می‌کند. این آموزش لنین که بسط حوادث انقلابی در روسیه و سایر کشورها صحت آن را تأیید کرد، به ویژه برای کشورهای نظیر ایران کنونی، که طبقات متوسط در زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن نقش نسبتاً مهمی دارند اهمیت به سزایی دارد. لنین مسئله ملی را نیز طبق شرایط نوین تاریخی طرح و حل کرد. او به ویژه فکر اتحاد میان مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بیکار در راه ریشه کن ساختن مظالم ملی را مطرح ساخته و از هر جهت مستدل ساخت. او نشان داد که در دوران امپریالیسم مبارزه در راه سوسیالیسم باید با مبارزه رهایی بخش ملی و ضد امپریالیستی خلقها متحداً پیش برده شود.

کنگره حزب کمونیست چین!

اومانیه ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه

پانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین، در ماه سپتامبر ۱۹۹۷ در پایتخت چین، «پکن» برگزار شد. در این کنگره یک سلسله مسائل اساسی کشور مورد بررسی قرار گرفت که از جمله آنها می‌توان از تجدید ساختار اقتصادی، مبارزه با فساد، تغییر ترکیب رهبری و در حاشیه آن، بخشهای مربوط به دموکراتیک ساختن اداره حزب و جامعه اشاره کرد.

چنان که می‌دانیم، مسئله تجدید ساختار بخش صنایع دولتی در چین از جمله مسائلی است که از ۱۵ سال پیش تاکنون همواره مورد توجه و تبادل نظر رهبران چین بوده است. براساس برنامه‌ای که در کنگره اعلام شد، از مجموعه

مؤسسات دولتی کنونی تنها حدود هزار مؤسسه بزرگ و استراتژیک، یعنی یک دهم آنها در اختیار دولت باقی خواهد ماند و درباره باقی مؤسسات براساس وضعیت موجود و سلامت اقتصادی آنها تصمیم گرفته خواهد شد. یعنی برخی از این مؤسسات ورشکسته اعلام خواهند شد. برخی دیگر در مؤسسات سود آور دغم خواهند شد و یا به مؤسساتی تبدیل خواهند شد که سهام آنها متعلق به کارگران و کارکنان آنها خواهد بود. گفته می‌شود که در اکثر مؤسسات دولتی سیستم اخیر توزیع سهام اعمال خواهد شد. زیانگک زمین، دبیرکل حزب کمونیست چین، تأکید کرده است که این «انطباق استراتژیک» به معنی خصوصی سازی نیست، بلکه به طور دقیق‌تر، تعیین مجدد جایگاه بخش عمومی در مجموعه اقتصاد چین است. اقتصادی که از ۲۰ سال پیش بدین سو تحولاتی عمیق را از سر گذرانده است. از نظر دولت چین مسئله آن است که مالکیت دولتی را کارآمدتر و به ویژه سودآورتر نمود. در حال حاضر از حدود ۱۰۰ هزار مؤسسه بخش دولتی در چین، هفتاد درصد آنها دارای مشکلات مالی هستند. این مشکلات یا ناشی از نامشخص بودن مسؤولیت‌ها در امر مدیریت است و یا به زیر ساخت کهنه و فاقد منابع کافی برای نوسازی مؤسسات مربوط می‌شود که دارای اضافه تولیدی هستند که فروش آن روز به روز دشوارتر می‌شود. آن هم در بازاری که هرچه بیشتر به کیفیت کالاها اهمیت می‌دهد. تجدید سازمان این بخش صنعتی عظیم که ۴۱ درصد کل تولید کشور را (به نسبت ۳۵ درصد در بخش تعاونی و ۲۴ درصد در بخش خصوصی) برعهده دارد بالطبع کاری بسیار ظریف و پیچیده است. بحث بر سر سرنوشت ۱۲۰ میلیون مزدبگیر است و مشکلات جدی وجود دارد که زیانگک زمین نیز در گزارش خود به آن اشاره کرد و هشدار داد با این حال نباید فراموش کرد که برنامه تجدید ساختار بخش دولتی در چین از صفر آغاز نخواهد شد و در این زمینه آزمایش‌هایی تا به امروز صورت گرفته است که ظاهراً موفق بوده‌اند در حدود ۶۰ شهر از هم اکنون تحویل مؤسسات دولتی جریان دارد، حدود هزار مؤسسه ورشکسته و ۱۲۰۰ مؤسسه دیگر ادغام شده‌اند در عین حال حدود یک میلیون مزدبگیر شاغل در این مؤسسات بنابر منابع رسمی به سمت بخش خدمات سوق داده شده‌اند. تجربیات موجود باید تا پایان سال به ۱۱۰ شهر دیگر تسری یابد. اما مسئله نوسازی بخش عمومی در چین از این جهت دشوار است که یک گسست کامل در سازمان اقتصادی - اجتماعی دوران برنامه ریزی محسوب می‌شود. در چین «واحد کار» برای مجموعه کارکنان تنها محل تولید نبود، بلکه واحدی بود که ضمناً مسکن، بهداشت و بازنشستگی کارکنان را نیز تأمین می‌کرد و برای هر مزدبگیر و خانواده وی زندگی روزانه را مهیا می‌نمود در نتیجه لازم است که نظام جدیدی از تأمین اجتماعی برقرار شود تا مانع از به خطر افتادن آینده زحمتکشان گردد.

از جمله مسایل دیگری که در کنگره مطرح شد، اصلاحات سیاسی و دموکراتیک بود، «زیانگک زمین» در گزارش خود به کنگره تأکید کرد: «تجدید ساختار نظام سیاسی در مرحله آتی از طریق توسعه دموکراسی دستگاه قانونی، جدایی وظایف دولت از وظایف مدیریت مؤسسات عمومی، خردمندانه ساختن ارگانهای حکومتی و سرانجام بهبود نظام نظارت بر اعمال دولت، عملی خواهد شد.»

در جریان کار کنگره نامه دبیرکل سابق حزب کمونیست چین «ژائو زیانگک» خطاب به هیأت رئیسه کنگره قرائت شد. وی در نامه خود خواسته بود تا در ارزیابی حوادث میدان «تیان آن من» تجدید نظر شود. او که در ژوئن ۱۹۸۹ به دلیل خودداری از اعزام ارتش برای مقابله با تظاهرکنندگان از مقام خود برکنار شد، تقاضا کرد: «تا صفت ضدانقلابی که به این حوادث داده می‌شود، مورد تجدید نظر قرار گیرد. به نظر او این اتهامی

است که نادرستی آن دیرتر و پزودتر روشن خواهد شد، زیرا مردم از آنچه گذشته به خوبی آگاهند. اما در بربرین خوست « زائوزبانگ » وزیر دادگستری چین « خیائوبانگ » گفت: « رزایی ما درست بوده و آن را تغییر نخواهیم داد. » اما در عین حال « شنگ خبتونگ » شهردار پکن و یکی از چند چهره اساسی در برقرری حکومت نظامی و حمله به تظاهرات دانشجویان در میدان « تیان آن من » و یکی از چهره‌های اساسی برقراری حکومت نظامی، به اتهام ندادن مانی از حزب خراج گردید. او در رأس لیست تظاهرکنندگان میدان « تیان آن من » قرار داشت که دانشجویان خواهان رسیدگی به سوءاستفاده‌های مالی وی بودند!

کنگره حزب کمونیست چین در عین حال ۶۰ درصد اعضای کمیته مرکزی را تعویض کرد و ترکیب رهبری حزب را جوانتر کرد. « خیائوشی » رئیس مجلس ملی و یکی از سه رهبر اصلی حزب نیز از ترکیب کمیته مرکزی کنار گذاشته شد. او آخرین بازمانده نسل انقلاب در رهبری حزب بود.

پیروزی سوسیالیسم در چین

« عصر ما » - ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان

کنگره حزب کمونیست چین با شرکت نماینده در حالی در سالن بزرگ خلق برگزار شد که دوران ۵ ساله بغرنجی را حزب و جمهوری خلق چین پشت سر گذاشته است. کنگره چهاردهم حزب در سال ۱۹۹۲ درحالی برگزار شد که کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی درهم پاشیده شده و ارتجاع جهانی برای فروپاشی کوبا، چین و ویتنام روزشماری می‌کرد. در گزارش کمیته مرکزی حزب از جمله آمده است: حزب و ۱/۲ میلیارد خلق‌های چین دوران توفانی اواخر دهه ۸۰ و اوائل دهه ۹۰ را با سمت‌گیری سوسیالیسم نوع چینی پشت سر گذاشتند. چین به سوی افقهای نوین اندیشه گام برداشت و پیشگام راهی نشاخته شد، تا ساختار اجتماعی را نوسازی کند. تغییرات بزرگ در بخش اقتصادی و بازار سوسیالیستی و بر پایه رفهم‌های متوازن که با رشد و ثبات همراه بود انجام شد. بدین ترتیب موقعیت جهانی چین در دورانی دشوار برای تمامی جهان، تحکیم یافت. در بخش اقتصادی تولید ناخالص ملی در فاصله ۱۹۹۶ - ۱۹۹۱ به میزان ۱۲/۱ درصد رشد کرد و سطح درآمد اهالی شهرنشین ۷/۲ درصد و در روستاها ۵/۷ درصد بالا رفت. تولید و توزیع مواد غذایی، لباس، خانه و دیگر مایحتاج روزانه مردم و امکانات رفت و آمد به شکل قابل توجهی بهبود یافت و سطح زندگی ۳۲ میلیون نفر از مردم کم‌درآمد کشور بالا رفت. اما در عین حال نازل بودن سطح تولید اقتصاد ملی، ساختارهای عقب‌مانده اقتصادی، به ویژه در بخش دولتی، شیوه کار حزب و ارگان‌های دولتی، شیوه عملکرد بوروکراتیک، برخورد‌های سطحی به مسائل و مشکلات و روحیه تملق و چاپلوسی از جمله مشکلاتی است که باید به آنها برخورد جدی کرد.

کنگره در بخش سیاسی چهار اصل را مورد تأکید قرار داد: تحکیم سوسیالیسم - به کاربردن اصول مارکس - برقراری قدرت سیاسی طبقه کارگر و زحمتکشان و تحکیم رهبری حزب کمونیست برای انجام رفهم‌های سیاسی و اقتصادی - و بالا بردن کیفیت دموکراسی سوسیالیستی. کنگره وظایف اساسی برای تحقق بخشیدن به این چهار صل را این‌گونه برشمرد. تثبیت و تحکیم ساختارهای جامعه، رشد و تحکیم دموکراسی و احترام هرچه بیشتر به حقوق انسانی، تکمیل سیستم حقوق اجتماعی بر پایه قانون اساسی تا سال ۲۰۱۰ نسبت به سال ۲۰۰۰، کنگره همچنین تأکید کرد که تا یکصدمین سالگرد پایه‌گذاری جمهوری توده‌ای چین در سال ۲۰۴۹ در سراسر کشور

باید مدرنیزاسیون پاین یافته باشد. اصل یک کشور دو سیستم که درباره هنگ‌کنگ عملی شده است، قرار است درباره « ماکائو » (۱۹۹۹) و تایوان اجرا شود و مورد تأکید کنگره، قرار گرفت. تصمیم پرهیمت دیگر کنگره افزون تر « دن‌شیائوینگ » به برنامه حزب بود. براساس این تر « جهان‌بینی مارکس - انگلس » به عنوان کلید راهنمای عمل و تحلیل ساتریالیستی - دیالکتیکی برای شرایط ویژه چین - سوسیالیسم نوع چینی - راهنمای عمل حزب کمونیست چین است. در شرایط کنونی حزب کمونیست چین با ۵۴ میلیون عضو، در کشوری که یک پنجم جمعیت جهان را می‌خواهد به قرن ۲۱ برده، در راهی بسیار بغرنج و دشوار و در عین حال ناشناخته و نوگام گذاشته است. چین در پی ایجاد جامعه‌ای نو می‌باشد که هنوز آینده آن کاملاً آشکار نیست، اما تردید نیست که پیروزی چین در عین حال گام بلندی است در جهت تقویت موضع زحمتکشان سراسر جهان!

حزب کمونیست فرانسه و انتخابات ریاست جمهوری ایران!

اومانیته، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، از جمله نشریات احزاب کمونیست و چپ جهان است، که رویدادهای پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران را پیگیری کرده و برخی نقطه نظرات خود را پیرامون این انتخابات و آرایش نیروها نیز منتشر ساخته است. برای آشنایی خوانندگان با این نقطه نظرات، خلاصه‌ای از دو مقاله از اومانیته را در این ارتباط، در زیر منتشر می‌کنیم:

اومانیته ۲۵ ژوئن - تأکید دارد که انتخابات ریاست جمهوری در ایران با نتیجه‌ای غافلگیرکننده همراه شد. علی‌اکبر ناطق‌نوری، رئیس پارلمان و کاندیدای رسمی (حکومتی) با شکست مواجه شد و حریف اصلی وی، حجت‌الاسلام محمد خاتمی با نزدیک به ۷۰ درصد آراء به ریاست جمهوری برگزیده شد. رئیس جمهور جدید مورد حمایت چپ اسلامی ایران، که خواهان مداخله بیشتر دولت در امور از یک سو و گروه کارگزاران قرار دارد که گروه اخیر از آزادسازی اقتصادی و سیاسی پشتیبانی می‌کند و نماینده بورژوازی مدرنیستی هستند که می‌خواهند به سیاست بازاریهای بزرگ هودار ناطق نوری خاتمه بدهند.

اومانیته در شماره ۸ اوت خود بار دیگر درباره دولت خاتمی می‌نویسد: محمد خاتمی از تش‌زدایی در روابط خارجی و حکومت قانونی در داخل کشور پشتیبانی کرده است. وی به هنگام مراسم تحلیف خود اعلام داشت: « ما خواهان گفتگو میان تمدنها هستیم و از هرگونه تشی در مناسباتمان با خارج اجتناب می‌کنیم ». وی تأکید کرد که دولت وی خواهد کوشید تا آزادیهای عمومی را در چارچوب قانون اساسی و اسلام احیاء نماید و مجدداً مخالفت خود را با هرگونه نقض حیثیت و حقوق فرد در جامعه ایران بیان داشت. وی گفت « ما از یک توسعه همه جانبه در همه عرصه‌های سیاسی و فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پشتیبانی می‌کنیم ». با این حال رئیس جمهور جدید در دوران چهار ساله آینده با چالش‌های بسیار اقتصادی و بین‌المللی مواجه خواهد بود. وی هم اکنون وارث یک اوضاع اقتصادی دشوار و بحران سیاسی در روابط با کشورهای اروپایی است که حامیان اصلی ایران در جامعه بین‌المللی شناخته می‌شوند. مردم و به ویژه جوانان که وسیعاً به نفع وی در انتخابات شرکت کردند، انتظار دارند که اقدامات فوری علیه ییکاری، کاهش

قدرت خرید مردم صورت پذیرد. بحران اقتصادی ایران که در نتیجه تحریم امریکا تشدید نیز گردیده است، قبل از همه به انتشار زحمتکش جامعه فشار وارد می آورد؛ ضمن این که از ۶۴ میلیون جمعیت ایران بیش از ۳۰ میلیون نفر کمتر از بیست سال دارند. در برابر این دشواری ها و علی رغم اراده استواری که خاتمی برای ایجاد تغییرات از خود نشان می دهد، با این حال حوزه مانور وی چندان وسیع به نظر نمی رسد.

مبارزات کارگران در هند

در روز ۴ سپتامبر ۱۹۹۷ نزدیک به ۴ میلیون کارمند دولتی بر علیه تصمیم کابینه «ای.ک. گوجرال»، نخست وزیر هندوستان، که خواهان عقب انداختن ازدیاد دستمزدها (چیزی که خودکابینه قبلاً قول داده بود) است، دست از کار کشیدند. چند روز قبل از این اعتصاب، در تاریخ ۲۹ - ۲۸ اوت، نزدیک به یک و نیم میلیون کارمندان بانکی اعتصابی ۴۸ ساعته بر علیه برنامه حکومت گوجرال برای توسعه بانک های خصوصی در مناطق روستایی سازمان دادند. از آنجایی که بانک های دولتی ۸۰ درصد کل پس اندازهای هندوستان را در دست دارند، این اعتصاب اثر قابل توجهی داشت. کارکرد بانک ها در بمبئی، کلکته، مدارس، دهلی و دیگر شهرهای بزرگ کاملاً متوقف شد و هزاران اعتصابگر در خیابان های بمبئی، که مرکز بخش مالی هندوستان است، راهپیمایی کردند. با این که حکومت ائتلافی گوجرال، که شامل دو حزب چپ هندوستان هم می باشد، هیچ نوع امتیاز اساسی ای به کارمندان بانکی نداد، ولی در مقابل کارمندان دولتی کوتاه آمد و پرداخت ۴۰ درصد اضافه حقوق کارمندان رتبه های پایینی و متوسط را تصدیق کرد. با این که این به اضافه بر ۲۰ درصد اضافه حقوقی است که در ژوئیه به کارگران رسید.

اعتصاب کارگران و کارمندان دولتی در کلمبیا

دهها هزار کارگر و کارمند دولتی در روز ۳ سپتامبر در بوگوتا، پایتخت کلمبیا، راهپیمایی کردند و موج اعتصابات کل بخش دولتی این کشور را در بر گرفت. نزدیک به تمامی کارگران و کارمندان بخش دولتی یا در اعتصابات ۲۴ ساعته یا اعتصابات دراز مدت ماه اوت شرکت کردند. اعتصابات ماه اوت بر علیه سیاست های تعدیل اقتصادی، حکومت «ارنستو سامپر» رئیس جمهور کلمبیا، بوده اند. دهها هزار کارگر مخابرات دور در صف اول این اعتصابات، که بر علیه این تصمیم حکومت سامپر بودند، حضور پیدا کردند. همراه سیاست «تعدیل اقتصادی»، که از سوی «صندوق بین المللی پول» تحمیل شده است، و چیزی جز کاهش میزان زندگی کارگران نیست، این نهاد امپریالیستی خواهان بازکردن درهای کلمبیا بر رقابت سرمایه خارجی و خصوصی در بخش مخابرات دور است. به کارگذاری این سیاست به حتم دهها هزار کارگر را بیکار خواهد کرد.

این اعتصابات همچنین شامل کارگران شرکت نفت دولتی «اکوپترول»؛ ۲۷۰۰۰ کارمند بخش بهداشت دولتی، و ۲۱۰۰۰ معلم مدارس دولتی در مناطق نزدیک بوگوتا بود کارمندان بانکهای دولتی و شبکه اصلی تلویزیون نیز در این اعتصابات شرکت کردند.

نگاهی به اسلام و ایران

- ایران به خاطر شرایط سیاسی - جغرافیایی خویش - به عنوان یک «چهار راه جهانی» - از یک طرف کانون تلاقی تمدنها و فرهنگهای مختلف بوده و از طرف دیگر همواره مورد حملات و هجوم های اقوام مختلف بوده است.

- این حملات و هجوم ها - هربار - با غارت ها، غنیمت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی، باعث وقفه ها و گسست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلزدگی و عدم علاقه روستاییان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن (صنعت) گردید.

- سلسله سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه وری، جد شدن صنعت و مسببت شهری از اقتصاد روستایی و پدید نیامدن «شهرهای خودمختار» و «مستقل» (آنچنان که در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله نتایج این حملات و گسست های تاریخی بوده اند.

- حملات و هجوم های اقوام و قبایل بیگانه، تأثیرات مخرب خود را بر «شعور اجتماعی» جامعه ایران باقی گذاشته و باعث قطع رابطه جامعه با «بعد تاریخی» خویش گردیدند. هر حمله ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه های عظیم و با آوارگی و فلاکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. به عبارت دیگر: این حملات و هجوم ها - هر یک شمشیری بودند که هر بار - جامعه ایران را از «ریشه» و گذشته خویش قطع کردند به طوری که مجبور شدیم - هر بار - «از صفر آغاز کنیم»: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و...

- تلفیق «دین» و «دولت» و نقش تعیین کننده آن در حاکمیت، تقریباً در همه جا و در همه نظام های ماقبل سرمایه داری وجود داشته است و تنها، مختص به ایران و دیگر جوامع آسیایی نیست. به طوری که مثلاً - در اروپا تا حوالی قرن پانزدهم میلادی، روحانی (کشیش) کسی است که گنجینه دانش را در اختیار دارد، نه اشراف سواد خواندن دارند و نه روستائیان، کلیسا - همچنین - به قدرت اقتصادی - سیاسی خود، پاسدار یک ایدئولوژی عام و فراگیر (مسیحیت) می باشد.

- حمله اعراب به ایران - چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی - اجتماعی، مهم تر و مؤثرتر از حملات اقوام دیگر (نظیر اسکندر، مغول ها، غزها، تیموریان و...) بوده است چرا که برخلاف دیگر اقوام مهاجم، اعراب، با «شمسیر» و «قرآن» از یک طرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و «شکل سیاسی» حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام «ملت ایران» را در «امت اسلام» و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی «حل» کنند.

- اسلام - اساساً و خصوصاً - از طریق توسل به «قهر» و خشونت و کشتارهای گسترده و با تحمیل انواع فشارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - که در مجموع بسیار سخت و طاقت فرسا بودند - وارد ایران شد.

- توده های ایرانی، پس از قرن ها مبارزه و مقاومت در برابر اعراب و اسلام، سرانجام، در تسلسل همه آن حملات و هجوم ها، ستمها و سرکوبها،

ویرانیا و پریشانیهای بی در پی، به تدریج «خود» بی خود شده، خاطره «مزدک» ها و «بابک» ها را از دست داد. چهره «حضرت علی» و «امام حسین» را به خاطر کشیدند و آن را به غور - تجسم مظلومیتها و محرومیتهای خویش، با خود «خودی» ساختند.

شیعه گرایی توده های ایرانی ضمن اینکه دارای علل سیاسی بود، از یک زمینه روحی و معنوی نیز ناشی می شده است. توده های ایرانی، که در تسلسل هجوم ها و سرکوبهای پی در پی، تکیه گاه اقتصادی و امنیت اجتماعی خود را از دست داده بودند، پس از قرنیه مذمومت در برابر اعراب و اسلام، سرانجام «تشیع» را به عنوان سنگری در برابر مذهب رسمی خلفا (سنی) برگزیدند. براین اساس است که بسیاری از جنبش های توده های از قرن سوم هجری به بعد دارای لفاظیه «مزدکی - شیعی» بوده اند. همچنین: توده های ستمدیده ایرانی (روستاییان و زحمتکشان شهرها) با گرایش به «خاندان علی» و با یادآوری خاطره «شهدای کربلا»، مظلومیت ها و محرومیت های خویش را فراموش می کردند و «آرامش» می یافتند - آرمی که آن را در هتئ تاراج شده خود نتوانسته بودند به دست آورند.

- پیدایش به اصطلاح «اسلام راستین» و «تشیع سرخ علوی» از اوایل سالهای ۱۳۳۰ و خصوصاً با فرم رضی - حتمائی شده در سال ۴۲ - بارشد خرده بورژوازی مدرن شهری در عرصه - سبت اقتصادی - اجتماعی همراه بوده است. همه انواع به اصطلاح «سلام - راستین» خواستار بازگشت به «حکومت صدر اسلام» (حکومت زمان حضرت محمد و علی) هستند و کوشش می کنند تا «دگم» ها و باورهای دیرین خویش را با توسل به علم، فلسفه و جامعه شناسی مدرن (ترمودینامیک، فلسفه مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) ابراز نمایند. فلسفه سنی «اسلام راستین» (در همه اشکال آن) اعتقاد به «ولایت» (سرپرستی) و گردن گذاشتن به سلطه مطلقه «امام» یا «پیشوا» است. جامعه آرمانی نظریه پردازان به اصطلاح «اسلام راستین» و «تشیع سرخ علوی»، «امت» نام دارد. «امت» در حقیقت یک جامعه اعتقادی است. سلطه یک «ایدئولوژی عام و فراگیر» - که تنها بوسیله «امام» یا «پیشوا» قابل تعبیر، تفسیر و تغییر است - تمام حیات اجتماعی - سیاسی و همه عرصه های فعالیت هنری - فرهنگی جامعه را می پوشاند.

- حتی شعارهای آزادی، برابری، برادری، عدالت اجتماعی، سوسیالیسم و جامعه بی طبقه توحیدی که طرفداران به اصطلاح «اسلام راستین» و «تشیع سرخ علوی» مدعی دفاع از آنها هستند تنها و تنها با اعتقاد به اسلام و در دایره بسته «امت» (جامعه اسلامی) و به شرط عضویت در آن، قابل تصور است. - «اسلام راستین» و «تشیع سرخ انقلابی» در جامعه شناسی سیاسی امروز - خود را در نوعی «توتالیتریسم» (فاشیسم و نازیسم) به نمایش می گذارد. آنچه که ما - امروزه - در ایران شاهد آن هستیم، تجلی عینی این مدعا است.

راه چاره

تحولات بزرگ و شگرفی که طی ستهای اخیر در جهان به ویژه با فروپاشی اتحاد شوروی و اضمحلال اردوگه به اصطلاح «سوسیالیستی» رخ داده، و بازتاب این تحولات که خود محرک و مبنای دگرگونیهای جدیدی شده، پرش های بنیادین بسیاری را در برابر نیروهای چپ قرار داده است. بدیهی است که جنبش چپ ایران هنوز پاسخ های مقنع و کافی برای بسیاری از این پرسشها نیافته است. پاسخ هایی که در نهایت امر باید به گشایشی در

معضلات جامعه ایران و ترسیم افقهای روشن آینده میهن ما نیز منجر شود. این امر قبل از همه ناشی از بحران همه جانبه ای است که مجموعه جنبش چپ در جهان و ایران درگیر آن است، و پشت سر نهادن این بحران که حاصل آن نوسازی این جنبش باید باشد روندی است درازمدت و در حال تکوین. سیمای چپ مارکسیست لنینیست در ایران و جهان تا قبل از تحولات اخیر، با این مبانی نظری - سیاسی ترسیم می شد.

- شناخت مارکسیسم - لنینیسم به مثابه تنها جهان بینی تکامل علمی.
- تبیین همه بعد زندگی اجتماعی براساس قانونمندیهای مبارزه طبقاتی.
- طرازبندی تحولات بنیادین سیاسی و اجتماعی به انقلاب های رهایی بخش، دمکراتیک و سوسیالیستی.

- تقسیم بندی مراحل تکامل هستی اجتماعی انسان به ۵ فرماسیون اقتصادی - اجتماعی و معرفی سوسیالیسم و کمونیسم به عنوان آخرین فازهای این روند.

- درک معنی از ساختمان سوسیالیسم که مالکیت دولتی بر وسائل تولید در مرکز توجه آن بود.

- الگو قراردادن جامعه اتحاد شوروی و سایر کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی به عنوان تجسم عینی آرمان های استراتژیک کمونیستها.

- قطب بندی جهان به دو اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم، و دو بلوک نظامی - سیاسی ورشو و ناتو، به عنوان تضادهای آشتی ناپذیر.

- شناخت انترناسیونالیسم پرولتری به مثابه تنها همبستگی و تعهد پایدار بین المللی و ضامن رستگاری و بهروزی زحمتکشان جهان.

- ارزیابی دوران کنونی بشری به عنوان دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم.

همانگونه که می دانیم بسیاری از این ارزیابیها و معیارها دگرگون شده و ایده ها و الگوهای سنتی فرو ریخته، بدون این که هنوز جایگزین کاملی در چشم انداز این فروپاشی قرار گرفته باشد. به عبارت ساده تر چپ مارکسیست - لنینیست دچار نوعی بحران هویت شده است. می توان گفت که ماهیت و سرشت این بحران، بحران ارزش های بنیادین است که اساساً سوسیالیسم را به عنوان یک انتخاب اجتماعی ممکن و واقعی برای بسیاری از پیروان اندیشه و آرمان سوسیالیستی و سایر رهروان راه بهروزی انسان مورد سؤال قرار داده است. اما باید توجه داشت که این بحران در عین حال بحران حاصل از روند نوزایی و نوسازی و خیزش تازه ای از نیروهای تکامل یابنده اجتماعی در راستای پاسخ یابی بهتر و شایسته تر برای نیازمندیهای جهان بشری است، و علی رغم جلوه های یفرنج و متضاد و گاه دردناک آن و با وجود همه تنش ها و فروپاشی های اجتناب ناپذیر که ممکن است طی یک دوره غالب شود، به هیچ وجه جنبه افول و غروب ایده های انسان گرایانه و مترقی را ندارد. ایده ها و آرمانهایی که در سراسر جهان و از جمله در میهن ما هزار هزار سرهای پرشور و جانهای مشتاق، قهرمانانه و باورمند همه هستی خود را بر سر آن نهاده و می نهند. این دگرگونیها تهاجم جدید نیروهای صلح، دمکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی است که به موازات نفی دستگاه فکری و سیستم ارزشی کهنه، ارزش های نوین را جایگزین می کند. احساس مسؤولیت تاریخی، شهامت سیاسی و ابتکار عمل در امر دگرگون سازی و کوشش در راه ارائه نگرش نو به جهان، که به نوبه خود برخاسته از واقعیات دوران ما است، امکان دستیابی مجموعه جنبش چپ در جهان به افقهای آینده را واقعی تر ساخته است. اما اگر در برخی کشورها به طور تراژیک همراه این تحولات خشک و تر با هم می سوزند و پدیده های تأثر انگیز و ناخوش آیندی نیز رخ می نمایند، به طور عمده بیانگر بی استعدادی رهبرانی است که در درک ضرورت های جهان ناتوان مانده اند. در حقیقت این زمانه است که نیروها و

رهبرانی را که نتوانسته‌اند نیازهای عصر خود را دریابند و فرزند زمان خویش باشند پشت سر می‌گذارد. بر همین سیاق است که اگر نیروهای چپ در ایران نیز نتوانند با تجدید نظر بنیادی در سیستم نظری و زندگی سیاسی و سازمانی خود و مرزبندی قطعی با گذشته به ضرورت‌های کنونی مبارزه در راه آرمانهای سوسیالیستی پاسخ گویند و به نیروی چپ معاصر فرو روند، اساساً ادامه حیات و بقای بخش مؤثر آن در تحولات آینده ایران مورد تردید است.

ایجاد بحران در ساختمان سوسیالیسم و اندیشه سوسیالیستی را به طور عمده باید ناشی از دو عامل دید، عدم تکامل جهان‌بینی مارکسیسم یا به پای تکامل نیروهای مولده و پیشرفت مجموعه کاروان تمدن بشری از یک سو، و کاربرد انعطاف‌ناپذیر و غیرخلاق این جهان‌بینی در زندگی اجتماعی از سوی دیگر، مارکسیسم که به عنوان یک جهان‌نگری علمی و خردگرا خود محصول جمع آمد آفرینشگرانه دست‌وردهای فکری و تجربی تمدن بشری بود و کارآیی و جاذبه آن نیز از همین امر نشأت می‌گرفت. در ادامه حیات خود به ویژه پس از لنین از به کارگیری چنین دیالکتیک تکامل بخشی محروم شد و علی‌رغم توصیه بنیانگذاران آن به «تبدیل جامد» تبدیل گردید. به علاوه بخش قابل توجهی از آنچه بعدها لنینیسم نامیده شد بیشتر سیاست بود تا تئوری و کاربرد بسیار محدودتری داشت تا آن که بتواند به صورت دستورالعمل‌های استراتژیک در آید. در عین حال عرصه عملکرد مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی مرزناپذیر بود و حاکمیت مذهب‌گونه آن حتی علم را در چنبره خود قرار می‌داد، خطری که از ناحیه هر نوع ایدئولوژی نمی‌تواند با هر درجه از واقع‌بینی در صورت مطلق شدن می‌تواند وجود داشته باشد. این واقعیت اثبات می‌کند که هیچ ایدئولوژی به تنهایی همه جهان را برای همیشه تبیین کند. بنابراین می‌توان گفت که بخشی از معضلات ساختمان سوسیالیسم پس از انقلاب اکبر در آرمان‌گرایی و تمایلات تخیلی شکل گرفت. در حقیقت آنچه استالینیزم می‌نامیم خود به نوعی محصول شرایطی بود که تاریخ پیش پای اولین تجربه ساختمان - سوسیالیسم قرار داده بود. هم برداشت جزم اندیشانه از تئوری و هم کاربرد دگماتیک آن در عمل، ساختمان سوسیالیسم را در محاصره امپریالیسم و سایر نیروهای ضد سوسیالیستی از نفس انداخت. عقب‌ماندگی تکنولوژیک سوسیالیسم از جهان سرمایه‌داری به ویژه در عرصه‌های اقتصادی و نیز سابقه تلخ‌حاتی توانفرسا، هم خود سیستم سوسیالیستی و هم نهضت‌ها و انقلاب‌های رهایی‌بخش را که از حمایت بی‌دریغ این سیستم برخوردار بودند با بحران مواجه ساخت. پس از انقلاب اکبر و در سالهای باقیمانده عمر لنین اساساً هنوز سوسیالیستی ساخته نشده بود که بتوان از دفرمه شدن آن یاد کرد. البته می‌توان از دفرمه شدن اندیشه و آرمان سوسیالیستی و سپس ساختمان سوسیالیسم براساس این ایده‌ها سخن به میان آورد. بر همین مناسبت که اکنون تجدید نظر در مبانی فکری - سیاسی جنبش چپ و آزادکردن جهان‌بینی علمی از قید نامها و کدها امری مبرم و حیاتی است. اما این به هیچ وجه به معنای نفی ارزشهایی نیست که مارکسیسم - لنینیسم به فرهنگ فلسفی - علمی و مبارزات اجتماعی بشر افزوده است، و هم اکنون نیز بخش بزرگی از آنها کاربرد نظری و عملی دارند.

طی دهه‌های گذشته احزاب کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی که سرگرم آزمون و خطای ساختمان سوسیالیزم بودند، دیگر احزاب «برادر» نیز به تبع برداشت‌های دگماتیک از انترناسیونالیسم پرولتاری و صف‌بندی دو اردوگاه یعنی دگماتیسمی که زمینه تاریخی داشت به تأثیرپذیریهای زیانبار گرفتار آمدند و از تصحیح خطا و راه‌جویی مستقلانه بازماندند. البته از یاد نبریم که در همین دوران دشوار و زیر بهمن سهمگین آیین پرستی متعصبانه کم نبودند

شخصیتها و گرایش‌هایی که در بین کمونیست‌های شوروی و کمونیست‌ها و سوسیال دمکرات‌های اروپا پیشاز تحول طلبی و نواندیشی شدند. اکنون پس از ۷۰ سال نظریات «بوخارین» در باره نقش برجسته دمکراسی در ساختمان سوسیالیسم و توصیه‌های «گرامشی» ایتالیایی به حزب کمونیست اتحاد شوروی که پیشرفت سوسیالیسم را نه جبهه‌ای بلکه سنگر به سنگر و در اشکال بسیر متنوع پیش‌بینی می‌کرد ارزش نظری خود را باز می‌یابند. بین وجدان‌های نیرومند و بیدار تاریخی همواره ستایش برانگیزند. بازنگری عمیق و کارساز در عرصه‌های نظری به ویژه برای احزاب چپ کشورهای در حال توسعه، تغییرات بنیادی در برنامه و اساسنامه این احزاب را می‌طلبد. این دگرگونیها نباید دارای جنبه‌های مصلحت‌گرایانه و تبلیغی و در راستای قطع پیوند با گذشته و با خصلت کینه‌جویی نسبت به تاریخ باشد. ما گذشته خود را می‌پذیریم و از آن می‌آموزیم. حرف بر سر دگرگونی بنیادی در دیدگاه‌ها و مبانی برنامه‌ی، اشکال و شیوه‌های مبارزه سیاسی و نحوه زندگی سازمانی در عین حفظ ارزش‌های ماندگار گذشته است. اکنون باید برخلاف سنت منسوخ گذشته، برنامه و خط‌مشی سیاسی را زیر مهمیز دگم‌های ایدئولوژیک قرار نداد. اکنون به ویژه این مسئله که برنامه خط‌مشی و سیاست یک حزب لزوماً و به طور مستقیم و در تمام اجزاء آن باید منبعث از ایدئولوژی معین باشد بی اعتبار شده است. اما این به معنای نفی ضرورت جهان‌بینی برای حزب نیست. حرف بر سر ضرورت تغییر بنیانی درک ما از نقش و عملکرد جهان‌بینی در راستای انطباق بیشتر با واقعیت‌هاست. البته این امر خود نیاز به یک دگرگونی فرهنگی عمیق در برخورد ما با مسئله ایدئولوژی دارد. جهان‌بینی یک حزب چپ باید شامل نگرش علمی به جهان از جمله بخش بزرگی از آموزش‌های تکامل‌یافته سوسیالیسم علمی و نیز بهره‌گیری از همه ارزش‌های دمکراتیک مربوط به فرهنگ ایرانی و تمدن بشری باشد. پیرامون آماج نهایی حزب چپ می‌توان و باید همچنان از سوسیالیسم سخن گفت. سوسیالیستی که امروزه در وجه تمایز آن با گذشته سوسیالیسم دمکراتیک و انسانی نامیده می‌شود. اما باید توجه داشت که در اینجا تغییرات بسیاری در برداشت ما از سوسیالیسم بوجود می‌آید. از نظر من سوسیالیسم و راه دستیابی به آن رابطه مستقیمی با راه رشد اقتصادی - اجتماعی برای ایران دارد. واقعیات جهان نشان داد که برخلاف پیش‌بینی‌های بنیانگذاران سوسیالیسم علمی و نیز لنین، اقتصاد سرمایه‌داری هم در نتیجه به کارگیری دستاوردهای انقلاب علمی - فنی و آینده‌نگری اقتصادی و سیاسی و هم تحت تأثیر مبارزات آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه زحمتکشان جهان، به ویژه ایده‌ها و شعارهای جنبش کمونیستی و کارگری، به دمکراتیزه کردن خود پرداخت و به این ترتیب ادامه حیات خود را تضمین کرد. در این که نظام سرمایه‌داری و استثمار انسان از انسان پایدار نخواهد بود و زوال تاریخی آن قطعی است تردیدی نمی‌توان داشت. اما بحث بر سر چگونگی روند این زوال است. هنوز رشد نیروهای مولده حکم مرگ قریب‌الوقوع این نظام را صادر نکرده است. تجربه عملی آنچه سوسیالیزم نامیده شد نیز نشان داد که مکانیزم اقتصاد رقابتی بازار حداقل تا زمان بسیار درازی که انسان از قید مناسبات مربوط به تبادل اقتصادی رهایی یابد، اساس مکانیزم‌های اقتصادی به معنای واقعی و خلاق و ایجادگر است. با این توصیف سوسیالیسم به معنای اجتماعی تر شدن هرچه بیشتر مالکیت و گسترش بهره‌وری‌های مادی و معنوی، تنها از طریق گسترش و تعمیق تدریجی دمکراسی (دمکراسی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی) میر است. چنین سوسیالیسمی از رهگذر کثرت و تنوع مالکیتها قابل حصول است. بنابراین هم ساختمان سوسیالیسم به کمک دیکتاتوری طبقه و هم راه‌های میان‌بری که قبلاً در چارچوب راه رشد غیرسرمایه‌داری توصیه می‌شد بی‌اعتباریشان در عمل به اثبات رسیده است. اکنون می‌توان از رشد

دمکراتیک اقتصاد براساس مالکیت‌های متنوع سخن گفت. در چارچوب چنین برداشتی از راه رشد اقتصادی - اجتماعی برای آینده ایران باید به مفاهیمی چون امپریالیسم، وابستگی، استقلال، خودکفایی و عدالت اجتماعی نیز از زاویه تازه و متفاوتی نگریست. در جهان عمیقاً به هم پیوسته ما وابستگی متقابل اجتناب‌ناپذیر است. اما باید کوشید این وابستگی هرچه بیشتر دوطرفه و براساس مناسبات برابر حقوق باشد. عدالت و تأمین اجتماعی نیز به طور تفکیک‌ناپذیری با مقوله پیشرفت و ترقی اجتماعی و تولید انبوه پیوند می‌یابد و به معنای برابری راده‌گرایانه نمی‌تواند باشد، به ویژه توجه به این نکته ضروری است که بدون دمکراسی سیاسی دستیابی به عدالت اجتماعی به معنای واقعی و پایدار امکان‌پذیر نیست. با توجه به آنچه گفته شد پلورالیزم اقتصادی براساس اقتصاد سه مالکیتی (خصوصی - دولتی - تعاونی) می‌تواند الگوی راه رشد اقتصادی برای ایران قرار گیرد. اما به شرطی که این تقسیم‌بندی کلی‌ترین وجوه مالکیت تلقی گردد و تنوعی از مالکیتها در هر رشته و مالکیت‌های تلفیقی و بینایی به طور دمکراتیک در نظر گرفته شود. مسئله دیگر که اهمیت برنامه‌ای دارد، نگرش ما نسبت به ساختار سیاسی حکومت آینده برای ایران است. این مسئله پیوند مستقیم با مبارزه محوری ما یعنی مبارزه در راه دمکراسی به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک دارد. ما نباید صریحاً اعلام کنیم که خواهان حکومت غیر ایدئولوژیک (مذهبی و غیرمذهبی) هستیم. شکل چنین حکومت و قانون اساسی آن را مجلس مؤسسان تعیین می‌کند. اداره کشور بر عهده دولت حقوقی با سیستم پارلمانی و براساس پلورالیزم سیاسی است که اعلامیه جهانی حقوق بشر را مبنای کار خود قرار خواهد داد. دستیابی به قدرت در چارچوب چنین سیستمی و از راه انتخابات آزاد صورت می‌گیرد. و تمام قدرت در دست مجلس نمایندگان مردم خواهد بود. نکته دیگر در ارتباط با شیوه‌ها و اشکال مبارزه است. این موضوع تا حدودی به درک ما از مسئله صلح و جنگ نیز مربوط می‌شود به نظر می‌رسد این دیگر اصل پذیرفته شده‌ای است که جهان ما جهانی واحد و یکپارچه و به هم پیوسته است که در آن صلح و امنیت فراگیر بین‌المللی و رفع خطر نابودی جمعی به عنوان نیاز مقدم باید در نظر گرفته شود. در چنین جهانی همه به هم نیازمندند و همه نیز حق حیات دارند. اما در چنین جهانی در عین حال بی‌عدالتی، مبارزه طبقاتی و توسعه نیافتگی، استثمار، استبداد و خودکامگی و ناپهنجاری‌های دردناک اجتماعی به شدت وجود دارد. برای غلبه بر این پدیده‌های منفی، مبارزات اجتماعی که خارج از اراده ما جریان دارند باید به نحوی سازمان یابند که در عین تأمین منافع ملی و طبقاتی، حقوق همه بشری را نقض نکنند. شعار صلح با وجود اهمیت آن به عنوان یک شعار استراتژیک پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق، توان بسیج آن کاهش یافته است. اما خواستهای اقتصادی مانند کار، مسکن و بهداشت که بسیج‌گر بخش بزرگی از مبارزات اجتماعی در مقطع کنونی است و به عنوان حادث‌ترین مسئله مردم مطرح هستند و بنابراین باید ارتباط منطقی خواستهای مرحله‌ای به ویژه مطالبات اقتصادی با مبارزه در راه آزادی و دمکراسی تأمین شود.

شکست یک کارزار ضد کمونیستی در فرانسه

کارزار ضد کمونیستی که در ماههای اخیر در فرانسه برپا گردید با شکست سنگینی برای برپاکندندگان آن پایان یافت. بهانه این کارزار انتشار کتابی بود با عنوان «کتاب سیاه کمونیسم» که تدوین‌کنندگان آن کوشیده بودند با انواع و

قسام آمارها و ارقام و مخلوط کردن حقایق با کلیات، جنایاتی را به نام کشورهای سوسیالیستی سابق ثبت کرده و رقم آن را به حساب خود تا یکصد میلیون نفر برسانند تا از این طریق ضمن مقایسه و با نازیسم و فاشیسم، مسؤولیت جنایات فاشیسم هیتلری را به دوش کمونیست‌ها و احزاب کمونیست دیگر کشورها بیندازند! این کارزار به ویژه در هفته‌های اخیر، در فرانسه بعد از جنون آمیزی به خود گرفت و آنجا که بخشی از رهبران جناح راست در پارلمان فرانسه، در یک اقدام تبلیغاتی و ناسمجیه، نخست‌وزیر این کشور را مورد مؤاخذه قرار دادند و از وی خواستند تا در مورد به اصطلاح «جنایات کمونیست‌ها» و دلیل حضور آنها در کابینه توضیح دهد. «نیونل ژوسپین»، نخست‌وزیر فرانسه در پاسخ شدیدالحن خود، با اشاره به این که اتحاد شوروی در دوران جنگ دوم جهانی متحد فرانسه بود، هرگونه مقایسه میان کمونیسم و نازیسم را به کلی مردود شمرد و سرانجام با صراحت گفت که ز این که کمونیست‌ها در کابینه او حضور دارند افتخار می‌کند. پاسخ قاطعانه نخست‌وزیر فرانسه به تحریکات ضد کمونیستی محافل دست‌راستی فرانسه، شور و هیجان وسیعی را میان نمایندگان چپ پارلمان بر جود آورد و ضمناً ضربه خردکننده‌ای شد به برپاکندندگان این کارزار. به دلیل شکست این کارزار ضد کمونیستی، در صفوف راست چند دستگی و دوگانگی پدید آمد و رهبران جناح راست گلیست در پارلمان، برخی از نمایندگان را ملامت کردند که با طرح سؤالاتی نامناسب و نابجا، به جای ایجاد تفرقه در صفوف چپ، برعکس، آن را بیش از هر زمان دیگری متحد کرده‌اند. ضمن این که نیروهای وابسته به «گلیسم» و هواداران ژنرال دوگل که خود پیشگام برقرار مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی بوده و حتی کمونیست‌ها در کابینه وی شرکت داشته‌اند، چندان مایل نیستند در اینگونه تبلیغات شرکت کنند. نباید فراموش کرد که کارزار ضد کمونیستی اخیر در فرانسه، با افزایش نفوذ حزب کمونیست این کشور و گسترش گرایش به چپ در سطح جامعه و از جمله در درون حزب سوسیالیست، در ارتباط مستقیم قرار دارد و احتمالاً باید از این پس منتظر بود تا در اشکال مختلف تشدید نیز بشود. ضمن این که برخی از نیروهای راست، بازگشت به قدرت را تنها در سایه اتحاد با فاشیست‌ها و راست‌های افراطی میسر می‌بینند و حمله به کمونیست‌ها را زمینه‌ساز تحقق چنین اتحادی می‌پندارند. همانطور که «هائری امانوئل»، دبیرکل سابق حزب سوسیالیست می‌گوید: «هدف از این تبلیغات و مقایسه میان کمونیسم و نازیسم، آماده کردن افکار عمومی برای برقراری اتحاد میان راست و راست افراطی و فاشیست‌هاست، هشیاری نیروهای چپ فرانسه، خوشبختانه تاکنون نتوانسته است این نقشه‌ها را خنثی کند.»

ژرژ مارشه

کمونیستی، که تا پایان بر سر ایمان خود ایستاد!

صبحگاه روز یکشنبه ۱۶ نوامبر ۱۹۹۷ ژرژ مارشه، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه و از چهره‌های برجسته جنبش کمونیستی جهانی چشم از جهان فرو بست. ژرژ مارشه در ۷ نوامبر ۱۹۲۰ متولد گردید پس از پایان جنگ در سال ۱۹۴۷ به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد و هم چنان که خود در گذشته گفته بود «تا آخرین دم» به مبارزه در این حزب ادامه داد. ژرژ مارشه در سال ۱۹۷۰ به عنوان جانشین دبیرکل و در سال ۱۹۷۲ به عنوان دبیرکل حزب برگزیده شد، دوران رهبری وی مصادف با دورانی

بحثی پیرامون بهای برنج

۱. امینی آملی - آبان ۱۳۷۶

به دورانی نه چندان دور آنگاه که با رسیدن فصل نشاطانگیز بهار انسانهای گرفتار در جنگال نظام نیمه ماشینی به اشتیاق تجدید پیوند با طبیعت راهی جلگه و صحرای سرسبز مازندران می شدند، دهقان مازندرانی فرو رفته در گل باگاوای مفلوک تر از خود و خیش چوبین زمین باتلاقی را می کاوید که به قلب مهربانش راه یابد. بذری در آن بیفشاند و از برکتش بهره گیرد. همین که رنج هشت ماهه دهقان به ثمر می رسد و دانه از ساقه جدا می گشت، ارباب در نقش اهریمن روستا خالق خرمن را به بند می کشید و حاصل کارش را به انبار خود منتقل می ساخت تا باری دیگر استعمار ادواری تکرار گردد.

در نظام دیرپای ارباب رعیتی همه وسایل تولید زمین و آب و بذر و گاو و حتی انسان به ارباب تعلق داشت، شب ظلمتی رعیت را پایانی نبود. پنجاه سال پیش آنگاه که تاریخ سرکوبی اژدهای فشیسم را با فروپاشی نظام استعماری در بخش اعظم جهان همراه ساخت. دستگاه پیداد رضاخانی متلاشی و شاه در مقام سرحلقه زنجیر فتودالی به خرج از کشور گریخت. دهقانان شمال با استفاده از فرصتی که تاریخ در اختیارشان گذاشته بود به پا خاستند در کوتاه مدت آتش ظالم سوز در سراسر شمال شعله ور شد اربابان مقیم ده به شهرها و اربابان شهری به پایتخت گریختند. به رهبری احزاب مردمی نهضت روستایی به تشکل سیاسی توفیق یافت. در تمام روستا شورای دهقانی که با رأی آزاد دهقانان انتخاب گشته بود آموزش و هدایت دهقانان در پیکار طبقاتی را برعهده گرفت. پیشه وران و پيله وران و صنعت کاران مقیم ده به نهضت روستایی پیوستند. نظام شورایی که از اوایل سال ۱۳۲۴ مقارن ظهور آثار شکست قطعی فاشیسم آغاز گشته بود تا آخر سال ۱۳۲۵ ادامه داشت. همزمان با سرکوب فرقه دموکرات آذربایجان نظام شورایی مستقر در استانهای شمالی کشور نیز به شدت درهم کوبیده شد. اربابان همانند درندگان زخمی همراه با ژاندارمها به روستا حمله بردند، اعضای شورای دهقانی را به جای گاو به خیش بستند، کومه هایشان را آتش زدند، بهره مالکانه معوق را با غارت دام و ماکیان دهقان وصول نمودند و بار دیگر پی دهقان را در زنجیر استعمار مقید ساختند. در همان شبهای ظلمانی که حتی یک ستاره در آسمان روستا سوسو نمی زد فرمان تاریخ با صدای پرتین در فضای آکنده از درد به گوش روستائیان پای دیرین می رسید. «بنای حکومت فتودالها که با ضربات کوبنده دهقانان متزلزل گشته واژگون خواهد شد همانگونه که ضربه تیشه مزدک بر تارک ایوان مداین به ویرانی کاخ شاهنشانی و نابودی سلسله دیرپای ساسانی انجامید.»

به حکم مقتضیات زمان عمر نظام فتودالی به سر آمده بود ولی نیروهای نا آشنا به قانونمندی تاریخ حاضر به قبول این واقعیت نبودند. مشاوران آمریکایی نظام شاهنشانی که با دانش تجربی می دانستند هیچ قدرتی را یارای سرپیچی از فرمان تاریخ نیست رفم ارضی را به عنوان یک ضرورت در تداوم حکومت برابر شاه نهادند. و قرار شد شاه بدون تحمل هیچ گونه خسارت در مقام بزرگترین زمیندار کشور بازیگر نقش اول آن گردد.

در توافقی نهانی و نهایی شاه بهای تمام زمینهای خود را یکجا از بانک عمران گرفت و به خارج از کشور منتقل نمود. آنگاه در لباس ایثارگر کبیر به دور از تشریفات سلطنتی همراه با ارسنجانی به شمال و جنوب کشور سفر نمود. تقسیم املاک سلطنتی الهام بخش مالکان به نوشیدن جام شوکران و قبول رفم ارضی گشت. اجرای طرح تقسیم اراضی در آغاز به مهندسانی محول

دشوار در جنبش کمونیستی و کارگری در سطح جهان و از جمله در مین وی بود. مارشه به ضرورت اتحاد چپ عمیق معتقد بود و باور داشت که انزوای حزب کمونیست به نابودی آن منتهی خواهد شد. از این رو معیار برنامه مشترک «و اتحاد» حزب سوسیالیست بود که در سال ۱۹۸۰ قدرت را در فرانسه به دست گرفت. اما تناسب نیرو در سطح جهان به جان سختی یک سلسله دگمها و حریت و ناتوانی در تنبلی و حرکت به تحولات که جنبش کمونیستی به ویژه در کشورهای سوسیالیستی با آن دست به گریبان بود، راه را دشوارتر از آنچه که می نمود نشان داد. دولت اتحاد چپ بیش از سه سال دوام نیاورد و رئیس جمهور وقت فرانسه سبستی لیبرال را در پیش گرفت که به خروج کمونیست ها از کابینه انجامید. در دهه هشتاد ژرژ مارشه از سیاست پرستوریکا و نوسازی در اتحاد شوروی با این امید که بتوان راه را برای یک سوسیالیسم افسانه گریانه مدرن و دمکراتیک در این کشور بگشاید، حمایت نمود. با این حال روند حوادث در اتحاد شوروی به گونه ای دیگر به پیش رفت. در سال ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد شوروی، رهبری حزب کمونیست فرانسه صورتجلسه مذاکرات بین میخائیل گورباچف و ژرژ مارشه را که در سال ۱۹۸۹ انجام شده بود، منتشر ساخت. در این مذاکرات مارشه چندین بار نگرانی خود را از سیر حوادث در این کشور و به ویژه پاره ای از اظهار نظرهای اعضای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی ابراز می دارد. وی از جمله خطاب به گورباچف می گوید: «من می دانم که وجود سوسیال دمکراسی ریشه در واقعیت دارد، ولی ضرورت حزب کمونیست به قوت خود باقی است و هیچ چیز نمی تواند جایگزین آن گردد.» گورباچف در مقابل مدام اطمینان می دهد که کسانی که از سوسیال دمکراسی سخن می گویند افراد منزوی و جد گانه ای هستند و این نظر رهبری حزب نیست. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ژرژ مارشه در مورد گورباچف گفت: «گورباچف تا آخرین لحظه به ما دروغ گفت، او نمی خواست به مردم متکی شود.» در سال ۱۹۹۱ همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر نام بسیاری از احزاب کمونیست و کارگری، مارشه با تغییر نام حزب کمونیست فرانسه که از خارج تبلیغ می شد، به شدت مخالفت کرد و در جریان بیست و هشتمین کنگره حزب این سخنان تاریخی از وی به یادگار ماند: «امروز همگان در همه جا از «تحول» سخن می گویند، البته اگر منظور از تحول آن است که واقعاً به پیش رویم، که نه کمونیست کمتر، که کمونیست بهتری باشیم که نه کمتر ضد سرمایه داری که کار تر ضد سرمایه داری باشیم، می گوئیم آری و صد بار آری! اما اگر منظور از تحول آن است که کذب را در جهت عکس ورق بزنیم و بازگردیم به صفحه قبل به صفحه سوسیال دمکراسی، از ما کمونیست ها چنین انتظاری نداشته باشید.»

در پایان بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه ژرژ مارشه که از عارضه قلبی رنج می برد از مقام دبیر کلی حزب استعفا نمود، اما هم چنان به عنوان عضو هیات سیاسی و کمیته مرکزی حزب به فعالیت و مبارزه ادامه داد. ژرژ مارشه شخصیتی انسانگرا و صادق داشت و از محبوبیتی عظیم در میان مردم برخوردار بود، به همین دلیل حتی دشمنان وی نیز به او احترام می گذاشتند. نخست وزیر فرانسه از مارشه به عنوان انسانی «صادق، محکم و رزمنده» یاد نمود. دبیر کل حزب سوسیالیست او را «مرد خلق» نامید و رئیس جمهور فرانسه نیز در پیام تسلیت خود از وی به عنوان انسانی صادق و یک چهره بزرگ فرانسه و حزب کمونیست تجلیل به عمل می آورد. مراسم تدفین ژرژ مارشه روز پنجشنبه ۲۰ نوامبر با حضور مقامات بلند پایه این کشور برگزار گردید.

شد که از مکاتب جناح چپ دانش سیاسی - موخته، خواهان حمایت از تهدیدترین فشر روستایی بودند. صل بر بر قرار گرفت که زمینهای هر ده به طور سرانه بین روستاییان همان ده تقسیم گردد ولی در عمل دهقانان صاحب نشی به قیام و اقدام برخاستند. به گونه ای که در چندین جا منتهی به قتل و کشتار شد. سرانجام سحر جری صبح به نفع دهقان صاحب نشی متحول گشت یعنی همان دهی انتخاب شد که در روسیه بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ صورت گرفت و به طرح استولینینی معروف گشت بدین هدف که با تخصیص زمین روست به قشر مرفه روستایی در هر روستا یک قدرت ارتجاعی و سودجویی پدید آید. که به مطمئن ترین تکیه گاه برای دولت و سرکوبگرترین نیرو در برابر دهقان بی زمین تبدیل گردد و دیگر نیازی نباشد که دولت برای استقرار نظام و آرامش نیروی نظامی به روستا گسیل دارد. با اجرای این شیوه جامعه روستایی به دو گروه با خصلت مادی متضاد تجزیه شده، قشری مرفه و صاحب زمین رهاگشته از سلطه ارباب که در موقعیت جدید طبقاتی ممکن است از تمام مواهب روستا و فرهنگ شهری تا حد اعزام فرزندان به دانشگاه بهره گیرند و اکثریت دهقان بی زمین که در روستا جایی برای تأمین معاش ندارند. سیل روستایی بی زمین به جانب شهر و پایتخت سرازیر شد. این گروه عظیم در دو جبهه به شهرها نفوذ نمودند. جوانان با اقامتی کوتاه در شهر و گذراندن دوره استعداد گردی به صنعتکاران شهری تبدیل و واحدهای کوچک پیشواری برای خود احداث نمودند. آنان که به لحاظ سنتی فرصتی برای کارآموزی نداشتند به صورت نیروی سرگردان در موقعیت کارگران ساختمانی و صنعتی کمربند شهری را اشغال نمودند. بدین ترتیب جامعه شهری از درون و بیرون تحت تأثیر نیروی مادی و فکری اردوی مهاجر قرار گرفت. هجوم سیل روستایی به جانب شهرها با گذشت زمان به انتقال پندار مذهبی و معتقدات کهن روستائیان به شهرها و تأثیر آن بر شیوه تفکر جامعه شهری همراه شد. به موازات آن ورود فرزندان روستایی به دانشگاهها و کانونهای فرهنگی که در سایه رفم ارضی تحقق یافت نحوه تفکر دانشگاه و محافل علمی را نیز از اقامتی طولانی در موضع چپ متدرجاً به راست متمایل ساخت و این آغازی بود در شکل گیری یک انقلاب خرده بورژوازی به هدف سرنگونی نظام شاهنشاهی. در مورد رفم ارضی و نقش تاریخ ساز آن هیچ یک از دو جناح چپ و راست به تحلیل علمی و اثرات عمیق آن در تحول ساختاری جامعه نپرداختند. جناح چپ فقط از این جهت که این رفم در زمان شده و ظاهر به دست شاه انجام گرفت بدون هرگونه غور و تحقیق با عنوان نمودن شعارهای بی محتوا از کنار آن گذشت. روشنفکران وابسته به جناح راست هم چون در آغاز نابخردانه به مقابله با آن برخاستند اینک از شرمندگی شهادت اعتراف به خطا را ندارند. دهقان صاحب زمین که از پرداخت بهره مالکان معاف و اندیشه اش در راه تغییر شیوه تولید و افزایش درآمد به کار افتاد با گذشت زمان توانست علم و تکنیک را به خدمت گیرد. دستگاه شخم زنی ژاپنی را جانشین خیش چوبین ساخت به مبارزه شیمیایی با آفات برنج آشنات گشت. از کود شیمیایی و سموم علف کش بهره گرفت با این دگرگون سازی علمی و استفاده از بذری پیوندی حجم محصول را از ۲ تن در هکتار به ۶ تن افزایش و دوره کشت و برداشت را از هشت ماه به پنج ماه و ایام اشتغال لازم را از شش ماه به ۴۵ روز تقلیل داد. این موفقیتها به او امکان داد خود را از کار بر روی زمین معاف و یوغ استثمار را برگردان دهقان بی زمین گذارد. در آغاز متقبل شد بذری و کود و سم و زمین را در اختیار دهقان بی زمین نهد و در نصف محصول سهیم گردد. در مرحله بعدی توافق شد فقط با واگذاری حق کشت بر روی زمین نصف محصول را تصاحب نماید. در آخرین مرحله میزان استثمار بدان پایه رسید که ۲/۱ محصول به صاحب زمین و ۱/۳ به دهقان کشتکار تخصیص یافت. آنگاه که با بهره گیری

از ذهنیت مردم و دولت در سایه سیاست حمایتی دولت توانست بهای برنج را تا کیلویی ۶۰۰۰ ریال افزایش دهد. پیوندش را با دهقان بی زمین گست و بهره گیری از سیستم مزدوری را جانشین مشارکت با دهقان بی زمین ساخت. در انقلاب ۱۳۵۷ با آن که سنگینی بارانقلاب بردوش دهقان بی زمین - کن روستا و آورده در شهرها بود این سازندگان بازوی اصلی انقلاب هیچگونه سود مادی نبردند. کیفیت زندگی آنها بدتر از گذشته و شانس کاروبایی ضعیف تر گشته است. مگر لاکهای ده از انقلابی که کاملاً با مزاجش سازگار بود به حد اکثر بهره گیری چه از لحاظ اقتصادی و چه از جهات سیاسی دست یافت. با گره زدن رشته حکومت محلی خود با حکومت دولتی به صورت مطمئن ترین پایگاه اجتماعی حکومت درآمد. در نقش انجمن و شورای ده امکان یافت به نام دهقان سخن بگوید. رفاه خود را به حساب رفاه روستائیان بگذارد، به ایجاد مساجد و تکایا در روستا پیشقدم گردد، در مقام دهقان نمونه صفحه تلویزیون را جولانگاه زحمت و ابتکارات دروغین خود سازد و هر وقت که مقامات دولتی مصلحت بدانند دهقانان را برای نمایش شهری بسیج نمایند. توجه به جدولی که بر پایه اعداد و ارقام به نحوی مستند در ارتباط با تولید محصول در سال جاری یعنی سالی که به ادعای دهقان و تولید دولت کمکی ملی و فوری برای جبران زیان کشتکاران ضرورت تام دارد، تنظیم گشته، در به یافتن حقیقت یاری خواهد نمود. در این نمودار برنج ظرم که کم محصول ترین برنج می باشد در سطح یک هکتار مبنای قرار گرفته است.

بذر - ۶۰ کیلو به بهای کیلویی ۱۸۰۰ ریال	۱۰۸۰۰۰ ریال
کود در دونیت ۳۰۰ کیلو بهای کیلویی ۴۰۰ ریال	۱۲۰۰۰۰ ریال
سم	۱۰۰۰۰۰ ریال
هزینه شخم با تیلر	۱۰۰۰۰۰ ریال
اجرت ۱۰ نفر کارگر روزمزد برای نشاء	۵۰۰۰۰۰ ریال
اجرت ۵ نفر کارگر روزمزد برای وجین	۲۵۰۰۰۰ ریال
اجرت ۱۰ نفر کارگر روزمزد برای درو	۵۰۰۰۰۰ ریال
هزینه ناهار برای کارگران روزمزد	۲۰۰۰۰۰ ریال
پرداخت آب بها به اداره آبیاری	۳۲۰۰۰ ریال
هزینه خرمکوب	۲۵۰۰۰۰ ریال
هزینه حمل محصول به کارگاه شالیکوبی	۱۴۰۰۰۰ ریال
هزینه های پیش بینی نشده	۲۰۰۰۰۰ ریال

جمع ۲۵۰۰۰۰۰ ریال

هزینه تبدیل شالی به برنج و همچنین خرج دلالی برای فروش برنج از محل فروش نمدانه و سبوس پوشش می شود. حداقل محصول در هر هکتار ۴ تن شالی است که ۶۵٪ آن به برنج خالص تبدیل می گردد یعنی کشتکار در هر هکتار صاحب ۲۵۰۰ کیلو برنج خالص است که بهای تمام شده هر کیلو معادل ۱۰۰۰ ریال خواهد بود. دهقان از فروش محصول با قیمت را کد کنونی که به طور متوسط در ۳۰۰۰ ریال تثبیت شده ۷۵۰۰۰۰۰۰ ریال عایدش می شود یعنی ارزش افزوده در هر هکتار به ۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال بالغ می گردد که در سالهای گذشته براهر بالابودن سطح قیمت ارزش افزوده در هر هکتار بیش از ده میلیون ریال بوده است. این برآورد هزینه و درآمد بر محور برنجی کم محصول ولی مرغوب و پربها یعنی برنج طارم تنظیم گشته انواع دیگر برنج در سطح کیلویی ۲۰۰۰ ریال فروخته می شود ولی حجم محصول یک برابر و نیم است که تفاوت قیمت را جبران می نماید. این درآمد عاید روستائینی می شود که در طول سال حتی یک روز هم به کار مفید و تولیدی نمی پردازد. بعد از برداشت محصول هشت ماه زمین پریبرکت مازندران را عاطل و باطل می گذارد و از رکود بازار می نالد. با این درآمد

باد آورده چه می‌کند؟ در درجه اول به مصرف خرید زمین و مستقل شهری می‌رسد که سرچشمه‌ای است سودافز بری زمیندار و تورم‌زا برای جامعه. بخشی از آن به زیارت خانه خدا و سفرهای مکرر به سوریه اختصاص می‌یابد که فرصت ارزنده‌ای برای آمرنگر - دوشی پدید می‌آورد تا کثرت زائران را به حساب رفته همه دهقان منحصر در دانه‌های آن نیز در راه خرید لوازم برقی فوق تجملی و وسائل سرگرم‌کننده سمعی و بصری مصرف می‌گردد. دهقان زحمتکش یزدی در آن کویر خشک و بی‌آب بدون استفاده از نیروی حیوانی یا موتوری سالی سه محصول «جو ترش، چغندر، گندم» از زمین برمی‌دارد. دهقان سمنانی در شوره‌زاری نظیر «دشت قره قوم» بهترین محصولات صیفی تولید می‌نماید، دهقان صفهانی با ایجاد کبوتران خانه از کود پرندۀ صحرایی بهره می‌گیرد ولی کولاک مازندرانی فضولات دام را به جای انتقال به مزرعه در رودخانه محل می‌ریزد که تلاش مستمر اداره بهداشت برای بازداشتن آنها اکنون به جایی نرسیده است. بعضی از دهقانان پس از برداشت محصول از رویش مجدد ساقه در بوته‌های برجای مانده بر زمین به برداشت محصول تا میزان نصف - وره و ن بهره می‌گیرند که این عمل به اصطلاح محلی «نوج» نامیده می‌شود. اگر به جای حمایت و دخالت نامعقول به یاری گرانساز محصول برنجیزم و راضی شویم بازار خود بر پایه هزینه تمام شده و ارزش افزوده عدولانه قیمت محصول را تعیین نماید شاید این پدیده به عنوان یک عامل دینامیک کولاک‌های ده را وادارد حداقل با شیوه بهره‌گیری از «نوج» نیم برابر به حجم تولید بیفزاید.

قبل از انقلاب دولت چند خانواده چینی را برای راهنمایی دهقانان به ایستگاه شماره یک برنج آمل آورد، این انسانهای زحمتکش از طلوع خورشید تا شامگاه در مزرعه کار می‌کردند شها از بامبو که در مازندران فراوان است سبد و اسباب‌بازی برای کودکان می‌ساختند. بعد از برداشت محصول زمین را برای پرورش گلایل زیر کشت بردند. در آن سال با عرضه گلایلهای خوشرننگ و ارزان بازار گل فروش تهران را قبضه نمودند. در سفر به چین از دیدن مزارع برنج در طرفین رود یانگ تسه و تماشای کوشش خستگی‌ناپذیر دهقان چینی که سالی ۲ بار از زمین محصول برمی‌داشت لذت می‌برد. دهقان چینی در حاشیه مزارع که به زمینهای با سطح عمودی ختم می‌شد بدر خیار و خربزه و هندوانه می‌کشت و با ایجاد داربست حتی از این سطوح به ظاهر عایق در حدی قابل تحسین بهره می‌گرفت. قیمت برنج داخلی نسبت به بهای برنج در مقیاس جهانی بسیار گران است. بخش خصوصی از کشور آمریکایی و اروگوئه برنج می‌خرد. هزینه حمل آن را از آمریکا تا گمرک ایران می‌پردازد. به گمرک ایران عوارض گمرکی و سود بازرگانی می‌دهد با تقبل هزینه حمل و نقل به بازارهای داخلی باز هم قادر است برنجی مرغوب‌تر از برنج داخلی و کم‌بهارتر از آن عرضه نماید. آنگاه دهقان زمیندار به جای کاستن از اشتیهای خویش و همگونی با بازار جهانی از تهاجم برنجی غرب ناله سر می‌دهد و دولت و ملت را به حمایت از برنج گرانقیمت سستی فرا می‌خواهد. دانش پیشرفته اعلام می‌دارد که کشت شیدر در شالیزار حجم محصول برنج را نیم برابر افزایش می‌دهد. دوره کاشت و برداشت شیدر در مازندران سه ماه است. چرا ما باید با پذیرش گرانی قیمت برنج برکت محصولی و قبول هشت ماه بیکاری در روستا مهر تأیید بگذاریم؟

آقای خاتمی در گزارش فعالیت صد روزه فعالیت یادآور شدند که به منظور حمایت از برنجکاران مبلغ هنگفتی برای خرید برنج اختصاص دادند این تصمیم محصول همان ذهنیتی است که کولاک‌های ده در مردم و دولت ایجاد نموده‌اند از افزایش قیمت برنج جز افزایش هزینه زندگی دهقان بی‌زمین چیزی عاید نمی‌گردد. این کمکها به جیب کسانی می‌رود که زمین زراعی را در انحصار دارند. بیایم با احتراز از حمایت ناموجه، دهقانان را به گونه‌ای

هدایت کنیم که با افزایش ایام اشتغال و تنوع محصول زراعی و بهره‌گیری از زمین متعدد و پر برکت مازندران در تمام فصول سال شرایطی فراهم سازد که حجم تولیدات زراعی افزایش یابد و مصرف‌کننده از گرانی بهره و برنج خارجی قادر به رقابت با برنج داخلی نگردد.

آشنایی با سازمان «اتحاد چپ دمکراتیک ایران»

«شرکت پژوهشی پیام پیروز» تاکنون در راستای آشنایی خوانندگان و علاقمندان با مواضع و برنامه و عملکردهای سازمانهای سیاسی کشور، گامهایی جدی برداشته است. و بدیهی است که انعکاس نظرات و مواضع این سازمانها، تنها به منظور ارتقاء آگاهی و شناخت سیاسی افراد علاقمند از نیروهای سیاسی کشور صورت می‌پذیرد و الزاماً به معنای تأیید نظر و مواضع این سازمانها توسط «شرکت پژوهشی پیام پیروز» که صرفاً یک شرکت اطلاع‌رسانی و یک تشکیلات سیاسی است، نخواهد بود. در این شماره نیز به معرفی سازمان «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» که یک نیروی اپوزیسیون مخفی در داخل کشور است، و بیان مواضع اصلی آن، آن گونه که خود این سازمان به معرفی خود و مواضعش پرداخته است، می‌پردازد. بار دیگر تأکید می‌نمائیم که معرفی این سازمان و ارائه مواضع و نظرات آن، الزاماً به معنای تأیید آن از سوی شرکت نخواهد بود.

(الف) - معرفی:

سازمان «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» که رسماً در اردیبهشت ۱۳۷۴ در داخل کشور تشکیل شده، یک نیروی اپوزیسیون است که در داخل کشور و به شکل مخفی علیه حکومت دینی و نظام سرمایه‌داری، افکار گسیخته انگلی مبارزه می‌کند و خط مشی استراتژیکی آن گذار از حکومت دینی استبدادی به حکومت دمکراتیک، غیردینی، ملی و مردمی است. شیوه اصلی مبارزه این سازمان، مبارزه مسالمت آمیز و به دور از درگیری مسلحانه، بمب‌گذاری، ترور و جنگ داخلی است و در مبارزه خود بر حفظ منافع ملی، حفظ تمامیت ارضی و وحدت کشور تأکید دارد.

(ب) - مواضع:

(به نقل از پیشواز «ارگان مرکزی سازمان اتحاد چپ دمکراتیک ایران» شماره ۲۱، مورخ اول آذرماه ۱۳۷۶ که با استفاده از برخی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های این سازمان از گذشته تا دی ۱۳۷۶ تکمیل شده است)

مواضع ما

۱- اتحاد چپ دمکراتیک ایران اعتقاد دارد که قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر حکومت دینی و اصل ولایت فقیه - نقض اصل حاکمیت کامل مردم - اعمال تبعیض مذهبی و عقیدتی - نقض آزادی کامل عقیده بیان، قلم، مطبوعات، فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و تشکلهای صنفی مستقل - عدم ارائه پیگیر و قاطع خواستها و حقوق دمکراتیک مردم - ... یک قانون اساسی غیردمکراتیک و غیرمردمی است. از این رو اجرا و رعایت قانون اساسی و حاکمیت قانون یک اقدام اساسی و کلیدی برای غلبه بر بحران عمومی فراگیر موجود در جامعه نیست. با التزام به این قانون اساسی نمی‌توان به مردم سالاری و حاکمیت دمکراتیک و مردمی دست یافت. زیرا اصول پایه‌ای قانون اساسی که به نوع و شکل حکومت و رابطه آن با مردم مربوط است. ضددمکراتیک و ناقض حقوق اساسی مردم است و عملاً و رسماً به نفی مردم سالاری و حاکمیت واقعی مردم منجر می‌شود. در قانون اساسی کنونی، نهاد ولایت فقیه و اقتدار و اختیار آن برفراز

اصل حاکمیت مردم و ملی و قوی ناشی از آن قرار دارد. مطابق اصل ۱۱۰ قانون اساسی، اختیارات گوناگونی بری ولی فقیه تعیین شده است و تقریباً مورد کفایت و اساسی وجود ندارد که از دایره اختیارات او بیرون باشد. از این رو طرح شعار اجرای قانون و مقید شدن ولی فقیه به قانون اساسی مسئله و مشکل مهمی برای اصل ولایت فقیه و خود ولی فقیه بوجود نمی‌آورد و اختیارات اساسی و مهم همچنان در اختیار و قریب خواهد داشت. برپایه این قانون، با اعمال تبعیض مذهبی و عقیدتی و نیز با دخالت و اعمال نظر نهادهایی همچون «شورای نگهبان» حق شرکت بدون استثناء تمامی اقشار مردم و کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور در انتخابات (مانند مجلس، ریاست جمهوری، ...) و آزادی کامل آنها در کاندید شدن و کاندید کردن نقض و لگدمال شده است. هر نوع انتخاباتی که در چارچوب این قانون اساسی و با رعایت و التزام به اصول آن برگزار شود، نمی‌تواند یک انتخابات واقعاً آزاد و دموکراتیک باشد. قانون اساسی بر وجود «شورای نگهبان» منتخب ولی فقیه در بالای سر همین مجلس برخاسته از چنان انتخابات غیردموکراتیکی تأکید می‌کند که حتی مصوبات همان افراد گلچین شده از جانب خود را با «شرع» و منافع حاکمان منطبق سازد. برپایه قانون اساسی، مجلس بدون وجود شورای نگهبان و مصوبات مجلس بدون تأیید این شورا اعتبار قانونی ندارد. براساس مکتب موجود در قانون اساسی، ولی فقیه فقهای شورای نگهبان را انتخاب می‌کند و شورای نگهبان عده‌ای از مجتهدین مورد تأیید خود را برای نمایندگی مجلس خبرگان گلچین و به مردم برای رأی دادن معرفی می‌کند و چنین مجلس خبرگانی ولی فقیه را انتخاب می‌کند. در هر صورت ولی فقیه با مکانیسمی خاص، با یاری افراد منتخب و مورد تأیید خود، بار دیگر خودش را به ولایت فقهی انتخاب می‌کند. این قانون اساسی بر وجود مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات میان مجلس و شورای نگهبان و نیز وظایف محوله از جانب ولی فقیه از جمله در سیاست‌گذاریهای کلان در کشور، تأکید دارد. در قانون اساسی، در هر جایی هم که به رعایت برخی از حقوق اساسی مردم اشاره شده است، با گذاشتن شروط «مگر مغل به مبانی اسلام باشد» یا «مگر به حکم قانون» عملاً اصول مربوط به حقوق ملت، کم رنگ و نیم‌بند، نپیگیر و غیرقاطع و لوث شده است. هیچ غیرمسلمانی با همه شایستگی و امتیازات و حتی در صورت داشتن رأی اعتماد و حمایت مردم، حق کسب هیچ مقام کلیدی و حساس و پراهمیت در کشور را ندارد. بر پایه این قانون بسیاری از حقوق اساسی مردم، حق اعتصاب برای زحمتکشان، حق برابری مردم صرفنظر از اعتقاد و مذهبشان، حقوق برابر زنان و مردان در همه عرصه‌ها، ... به رسمیت شناخته نشده است. تصور ایجاد «جامعه مدنی مترقی و دموکراتیک» براساس این قانون اساسی غیردموکراتیک و غیرمردمی و در چارچوب حکومت دینی (صرفنظر از تسلط سنت‌گراهای متحجر یا نوگرایان دینی بر آن)، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، یک خطای فاحش و خطرناک سیاسی و اجتماعی است که حتی به واقعیات علمی جامعه‌شناسی و تجارب عمیق مبارزات اجتماعی کمترین توجهی ندارد. هر نظر و حرکتی به منظور ارائه شکل جدید و آرایش نوین سیمای مائیتاً فرسوده و پوسیده حکومت دینی (صرفنظر از این که با انگیزه فرصت‌طلبی و قدرت‌طلبی و نه به نرخ روز خوردن یا بواسطه خستگی و سرخوردگی از وضعیت ناهنجار کنونی یا در اثر درهم ریختگی و عدم انسجام فکری و عوارض منفی روحی ناشی از شکست‌های سیاسی و ایدئولوژیکی و وجود جو ترس و یاس و انفعال، یا با توجه به آرمان‌گرایی مذهبی طرح شده باشد)، در نهایت به عوامفریبی و ایجاد توهم زیان‌بار در مردم منجر می‌شود. اصول اساسی و پایه‌ای قانون اساسی با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در تناقض آشکار و آشپتی‌ناپذیر قرار دارد.

بنابراین رعایت کامل و بدون خدشه حقوق بشر در چارچوب این قانون اساسی امکان‌پذیر نیست. ما به عنوان یک نیروی چپ دموکراتیک نمی‌توانیم حکومت دینی و دخالت دین در حکومت، اصل ولایت فقیه و دیگر اصول ضددموکراتیک حاکم بر قانون اساسی را قبول کنیم و بپذیریم و نمی‌توانیم به چیزی که باور نداریم، از لحاظ عملی و نظری التزام داشته باشیم. برخی از نیروهای پژوهشیون که خود را ملتزم به قانون اساسی معرفی و دیگر نیروها را به این روش مبارزه دعوت می‌کنند، توضیح می‌دهند که «لتزم به قانون» به معنای پذیرش و تأیید آن قانون نیست و از این رو می‌توان و باید به قانونی که حتی با آن موافق نیستیم ملتزم بود. اما به اعتقاد ما اولاً التزام به قانون اساسی هر چند که موادی از این قانون و به ویژه اصل ولایت فقیه مورد پذیرش و تأیید نباشد، هم رسماً و هم عملاً به معنی التزام به دفاع از حکومت دینی، التزام به دفاع از موجودیت ولایت فقیه و دفاع از اختیارات قانونی آن، التزام به حمایت از موجودیت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و مجلس خبرگان، التزام به تبعیض مذهبی و عقیدتی در انتخابات و کسب مقامهای اساسی و مهم حکومتی و دولتی، ... است که در قانون اساسی بر آنها تأکید شده است. این تعریف حقوقی و سیاسی التزام به قانون و مکتبم چنین التزامی است. چنین التزامی برای ما قابل قبول نیست. ثانیاً بحث مربوط به قانون اساسی با قوانین مثلاً اداره راهنمایی و رانندگی همانند نیست که اگر بخشی از آن مورد قبول هم نبود، اجرا نمی‌ایم و به آن ملتزم باشیم. قانون اساسی، میثاق و قرارداد عمومی است که در آن اصولی که مستقیماً به آماها، حقوق انسانی، اعتقادات و اهداف سیاسی افراد مربوط است منعکس می‌شود. نمی‌توان با این اصول اعتقادی و سیاسی و حقوقی مخالف بود ولی به آن التزام داشت و به عبارتی اصول اعتقادی و سیاسی و حقوقی خود زیر پا گذاشته می‌شود و در حقیقت هدف سیاسی خود تحت الشعاع هدف سیاسی‌ای قرار می‌گیرد که از بیخ و بن با آن در تضاد است. علاوه بر آن اجرای چنین اصول ارتجاعی برای جامعه مصیبت و فاجعه عمیق و بحران فراگیر اجتماعی به ارمغان آورده و می‌آورد، در حالی که اجرا یا عدم اجرای مثلاً قوانین اداره راهنمایی و رانندگی دارای این ابعاد پراهمیت نیست. از این‌رو مقایسه مکانیکی میان قانون اساسی و قوانین دیگر خطاست، ضمن آن که قانون‌گرایی و تحکیم قانون به این معنی نیز هست که قوانین جزئی مهم حکومتی دیگر باید ناشی از اصول قانون اساسی باشد. قانون اساسی پرنقض، غیردموکراتیک و ناقض حقوق انسانی چه پیامدهای سالی می‌تواند برای دیگر قوانین جزئی به ارمغان بیاورد جز آن که این قوانین نیز مائیتاً و مضموناً غیردموکراتیک و در نهایت ارتجاعی باشد. خطمشی استراتژیکی نیروی چپ دموکرات نمی‌تواند مبارزه قانونی برای اجرا و حاکمیت قانون اساسی، یا تغییر حاکمیت‌ها در چارچوب ساختار سیاسی - ایدئولوژیکی تثبیت شده در قانون اساسی باشد. و از این‌رو ما برای دگرگونی قانون اساسی، طرد حکومت دینی و حذف اصل ولایت فقیه و دیگر اصول غیردموکراتیک آن و تدوین قانون اساسی دموکراتیک نوین بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» و با تأکید بر اصل جدایی دین از حکومت و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم مبارزه می‌کنیم این مبارزه‌ای است تعطیل‌ناپذیر، وقفه‌ناپذیر و انتقال‌ناپذیر. خطمشی استراتژیکی ما، مبارزه سیاسی توده‌ای در پیوند زنده با توده‌ها و سازماندهی جنبش مردمی، برای گذار آرام و گام به گام و مسالمت‌آمیز بدون توسل به ترور و بمب‌گذاری، درگیری مسلحانه و جنگ داخلی از حکومت استبدادی دینی به حکومت دموکراتیک، غیردینی، ملی و مردمی است.

۲- ما اعتقاد داریم که نیروهای چپ دموکرات می‌توانند به عنوان یکی از مؤثرترین اقدامات تاکتیکی (و نه استراتژیکی) برای تأمین حاکمیت قانون و

اجرای اصول مربوط به حقوق و آزادیهای ملت مصرحه در قانون اساسی، برگزاری انتخابات سالم و نسبت فرگیر در چارچوب قانون، باز شدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور، تضعیف حکومت مطلقه فردی، ایجاد نهادهای مدنی در جامعه، رشد و تقویت فرهنگی و روحیه دموکراتیک در کشور، نابودی هرج و مرج در جامعه، فراهم شدن شرایط مناسب برای مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم در تعیین سرنوشت کشور، تضعیف هرچه بیشتر استبداد دینی در جامعه، ... مبارزه کنند و ادا کردن همین حاکمیت استبدادی دینی به نفع از همین قانون اساسی پرنقض و اجرای موادی از همین قانون که تا حدی که برای از حقوق اساسی مردم را به رسمیت شناخته و تضمین کرده است، یک موفقیت بزرگ برای نیروهای آزادیخواه در راستای تضعیف استبداد مطلقه دینی است. این تاکتیک می تواند در کادر هدف استراتژیکی ما و در خدمت و تابع آن باشد و بیش از هر چیز به موفقیت آتی استراتژیکی کمک کند. نمی توانیم به شعارها و مراحل تاکتیک بی توجه باشیم یا آنها را نفی کنیم. شاید به نظر برخی چنین احتمالی اصولاً منفی باشد که در نتیجه تشدید درگیریهای میان جناحهای درون حکومتی، تغییر تناسب نیرو میان اپوزیسیون و حاکمیت، رشد کمی و کیفی جنبشهای اعتراضی و مطالباتی، تشدید نبردهای اقتصادی و سیاسی بین المللی، در بسیاری از جنبه های سیاست حاکمیت تغییری بوجود آید و مثلاً دولتی با قدرت کامل سرکار آید که عملاً تا حدود زیادی در کادر اصولی از قانون اساسی که حقوق ملت را تضمین نموده عمل نماید، بدون آن که در ماهیت اجتماعی حکومت تغییری حاصل گردد. ولی نیروهای چپ باید برای مقابله با چنین شرایطی و استفاده از چنین موقعیتهایی از قبل آماده باشد. نیروهای چپ نمی توانند به صرف تمایلات ذهنی خود این قبیل امکانات را که ممکن است روزی به واقعیت تبدیل شود، از نظر دور بدارند. طرح شعارهای تاکتیکیه منظور دوری جستن از شعار استراتژیک نیست، بلکه به منظور نزدیک شدن به آن است. برای وصول به قله پیروزی باید از راههای پریچ و خم گذشت، گاهی باید خزید، گاهی باید دوید، گاهی باید راه پیموده راه دوباره پیمود، گاهی باید همان راه را دور زد، گاهی باید هجوم کرد و گاهی باید عقب نشست. نتیجه روی گرداندن از شعارهای تاکتیکیه، روی گرداندن از هرگونه مبارزه مثبت و مشخص و قابل اجرا در شرایط کنونی است. نتیجه نفی شعارهای تاکتیکیه، مبارزه نکردن به بهانه مبارزه جهشی کردن است. بدیهی است که وجود ولایت فقیه، چه اعلم یا مرجع باشد چه نباشد، سد اساسی هرگونه تحول جدی دموکراتیک در میهن ما است. ذات و ماهیت اصل ولایت فقیه، استبدادی و واپسگرایانه است. اما ما اعتقاد داریم که کار سترگ طرد و حذف ولایت فقیه و تغییر حکومت دینی، نه یک باره و با معجزه بلکه با گذار از مراحل گوناگون مبارزات تاکتیکیه و در یک نبرد وسیع اجتماعی، درازمدت و پرفراز و نشیب و با اتکاء به جنبش دموکراتیک توده های امکان پذیر است. برای این مبارزه نمی توان تنها و تنها یک شکل و شیوه مبارزه اختراع و آن را به دیگر نیروها تحمیل کرد. بلکه هر نیرو با توجه به درک خود از موقعیت نیروهای اپوزیسیون، وضعیت جامعه، تمایلات و توان توده ها، موقعیت مجموعه حکومت و جناحهای درون آن، اوضاع بین المللی، و با در نظر داشتن توان واقعی و پشتوانه و اهرمها و امکانات خود به ویژه در داخل کشور، ... طرح و مهندسی خاصی برای تحقق این هدف پی ریزی می کند. امتزاج شعارهای تاکتیکیه و شعار استراتژیک، به شکلی که بتواند از کوتاهترین راه با سریعترین آهنگ، جنبش را به هدف برساند، وظیفه ماست. طرد و نفی شعارها و مراحل تاکتیکیه موجب سست شدن مبارزه و بی توجهی به انواع فعالیتیهایی می شود که ما را به تحقق شعار استراتژیک نزدیک می کند. اما بی توجهی به شعار استراتژیک پرت شدن ما از هدف و مسیر اصلی مبارزه

و درگیر شدن در فعالیتیهایی غیر اساسی و هرز رفتن نیروها در خرده کاریهای بی سرجمه می شود. نیروهای چپ دمکرات ضمن توجه اساسی به مرحل و شعارهای تاکتیکیه فراگیر ضروری، هیچگاه شعارهای تاکتیکیه را جایگزین شعارها و اهداف استراتژیکیه نمی کنند. تاکتیکها باید در خدمت و تابع استراتژی باشند، نه این که استراتژی ما در حد شعارها و اهداف تاکتیکیه تنزل کند. شد و اهمیت خط مشی استراتژیکیه با ارزش شعارها و اهداف تاکتیکیه یکسان نیست. نیروهای چپ دموکراتیک می توانند از هر اقدام تاکتیکیه فرگیر و مناسب در خدمت دگرگونی در قانون اساسی و حذف حکومت دینی و اصل ولایت فقیه و ... و در راستای هدف استراتژیکیه برقراری حکومت دموکراتیک، غیردینی، ملی و مردمی بهره گیرند. نه آن که آنقدر در چارچوب شعارها و اهداف تاکتیکیه حبس و محصور شوند که هدف استراتژیک قربانی و شعارهای استراتژیک از محوریت اصلی خارج شوند. بی توجهی به اهمیت و چگونگی پیوند و هماهنگی میان تاکتیک و استراتژی، از یک سو موجب چپ روی و پرهیز از فعالیتیهای جدی و دوری از توده های مردم می شود و از سوی دیگر به راست روی و دور ماندن از اقدامات مؤثر اساسی و عوام زدگی و دنباله روی جاهلانه از توده های مردم منجر می شود. متأسفانه مجموعه جنبش چپ میهن ما در طول تاریخ فعالیت خود تا کنون نتوانسته است از لحاظ نظری و عملی، در جهت شناخت صحیح، چگونگی امتزاج و پیوند و هماهنگی میان شعارهای تاکتیکیه با هدف استراتژیک گامهای درست سیاسی - تاریخی بردارد و از این رو همواره از حالت تعادل خارج شده و به چپ و یا راست روی کشیده شده است. یکی از وظایف مهم نیروهای چپ دموکراتیک، بررسی دقیق تئوریکیه، پراتیکیه و تجارب مربوط به این مسائل و ارائه و انجام خط مشی صحیح خردمندانه، سیاستمدارانه و در عین حال اصولی برای تحقق شعارها و اهداف صحیح تاکتیکیه مؤثر و البته در کادر خدمت و تابع هدف استراتژیکیه است.

۳- «تحداد چپ دموکراتیک ایران» هیچ یک از جناح های موجود در حاکمیت را مورد تأیید قرار نمی دهد و اعتقاد دارد که ماهیت همه این جناح ها و مضمون اساسی ایدئولوژی و دیدگاهها ونوع عملکرد آنها، اساساً غیردموکراتیک بوده و هست. کلیه جناح ها بر اصول ارتجاعی و ضددموکراتیک ولایت فقیه اصرار و تأکید دارند، اما یک طیف قدرت و اختیارات ولایت فقیه را نامحدود می داند و طیف دیگر ضمن پذیرش ولایت فقیه قدرت و اختیارات آن را مقید به قانون اساسی می داند.

متحجرتترین، راست ترین و ضددموکراتیک ترین جناح حکومت، با قدرت ملی بنیاد مستضعفان، کمیته امداد، صندوقهای قرض الحسنه بازار، آستان قدس رضوی و کلان بازاریها، (که با در اختیار داشتن حدود ۴۰ درصد از درآمد کشور، امپراطوری عظیم اقتصادی ایجاد کرده اند) با در اختیار داشتن نهادهای مذهبی جامعه روحانیت مبارز، جامعه وعاظ، بسیاری از مدرسين حوزه های علمیه، ستاد ائمه جمعه، با قوه قضائیه و دادسراها، رادیو و تلویزیون، با وجود گروه های فشار انصار حزب الله، سازمان های تروریستی، فرماندهان عالی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، با هدایت سازمانهای سیاسی هیأت مؤتلفه اسلامی، فدائیان اسلام و تشکل های همسو، ... توانسته اند مافیای قدرتمند مالی - سیاسی - نظامی را بوجود آورند تا حکومت و جامعه را کامل و مطلق در اختیار خود بگیرند. این جناح یک دولت سایه قوی در اختیار دارند و همه گونه آزاد عمل تا حد کک زدن حتی مراجع تقلید مذهبی و نیز قدرت مذاکرات علنی و پنهانی با دولتهای خارجی (به ویژه انگلستان) را دارند. این جناح با تأکید بر شعار «ولایت مطلقه فقیه» و «دوب در ولایت» و «ایجاد جامعه ولایی» میدان داری می کند این جناح تلاش می کند که خامنه ای را بیش از پیش مرعوب قدرت خود سازند و او را

هرچه بیشتر به سوی سیاستهای مطلوب خود هدایت کنند و شرایط را به گونه‌ای فراهم سازند که خانه‌ی بیش از پیش از دریا بد که تنها با پول بازار و تشنج آفرینی گروه‌های فشار، حمایت نهاد‌های مذهبی و سازمان‌های سیاسی و بنیادهای مالی وابسته به این جرح می‌تواند خود را «ولی فقیه» و «رهبر» بداند و در این صورت او باید مجری آشکار و بی‌چون و چرای فرامین همانهایی باشد که مدعی تاج و تیرا «رهبری» بخشیدن به او خواهند بود. اگر روزی همین ولی فقیه، یک شبه و نلی احکام جداگانه، مثلاً محسن رفیق‌دوست را از بلند مستضعفان و سگراولادی را از کمیته امداد و تولیت آستان قدس را از دست واعظ طبسی خارج سازد و همه این بنیادها و مراکز پر قدرت مالی را در اختیار نه نیروهای واقعی مردمی مخالف بلکه در اختیار همین دولت خاتمی قرار دهد یا آن که ترکیب شورای نگهبان را تغییر دهد، رئیس قوه قضائیه را برکنار کند، رادیو و تلویزیون را از دست لاریجانی بیرون آورد، لاجوردی را از ریاست سازمان زندانها برکنار کند، مؤولین ستاد انجمن جمعه را تغییر دهد. دم جمعه‌های کنونی را برکنار سازد و به جای همه این افراد، از همین جرح حکومتی مخالف آنها یعنی «ائتلاف خط امام» اشخاصی را جایگزین کند. بدون هیچ شک و شبهه‌ای، ظرف ۲۴ ساعت، همین طرفداران امروز ولی فقیه خسته‌ای علیه همین ولی فقیه به خیابانها کشیده خواهند شد و همان کراهی را که نسبت به منتظری مرتکب شدند، نسبت به خامنه‌ای انجام می‌دهند، با چوب و چماق به خانه این «رهبر» می‌ریزند و با فریاد «رهبر غیر اعلم معزول باید گردد»، خواهان تعیین رهبری دیگری خواهند شد، که حتماً و به نظر آنها «اعلم و مرجع» باشد. این جناح که با پیروزی خاتمی در انتخابات دوم خرداد ضربه سنگینی خورد قصد دارد تا به ویژه پس از اتمام کنفرانس سران اسلامی در ایران، با امکانات و اهرمهای قدرتمند خود، اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور را به سستی ببرد تا یا خاتمی را مرعوب و در خود هضم کند یا آن که با ایجاد تشنجات و افزایش فشارهای اقتصادی و ناتوانی خاتمی در حل معضلات کشور، او را در نزد رأی‌دهندگان از محبوبیت و اعتبار بیندازد و سپس با در بن بست قراردادن او، وی را وادار به استعفا سازد، آنگاه با اعلام وضعیتی غیرعادی و تکیه بر ضرورت وحدت و تمرکز هرچه بیشتر بر محور ولایت فقیه، با اتکا به ولی فقیه خامنه‌ای که به عنوان مهره مطیع این جناح عمل می‌کند، با تغییراتی در شورای تشخیص مصلحت، حکومت خلافتی اسلامی شبه عربستان را تحکیم بخشند و به موازات تثبیت اوضاع در کشور در مسیر مطلوب خود، با دادن امتیازات فراوان به ویژه به دولتهای آمریکا و انگلیس، نظر کاملاً موافق آنها را نسبت به خود جلب و بدینگونه خود را در سطح جهانی نیز تثبیت کنند و آنگاه سیاست هرچه بیشتر راست در عرصه اقتصادی، سرکوب و ترور و اختناق هرچه بیشتر را در کشور مسلط سازند. دولتهای آمریکا و انگلیس نیز که همواره حقوق بشر، برای آنها ابزار و اهرمی علیه برخی حکومتها در گرفتن امتیازات هرچه بیشتر بوده است، و همواره در جهت تقویت راست‌ترین جناح حکومت ایران تلاش کرده (و حتی در دیگر کشورها مانند افغانستان و عربستان چنین کرده است)، در این مسیر به آنها کمک می‌کنند. اگر هم به دلایل احتمالی مانند مخالفت جدی مردم و تشدید جنبشهای اعتراضی آنها، مقابله جدی و متحد و سازمان یافته نیروهای اپوزیسیون مترقی، یا به دلیل مقاومت جدی جناح‌های مخالف درون حکومت، ... این خط‌مشی جناح راست افراطی به پیروزی و نتیجه مطلوب آنها نرسد، آنها با استفاده از امکانات و ابزارهای قوی و گسترده خود تلاش می‌کنند جامعه ایران دستخوش تشنجات کور عصبی و درگیریهای مسلحانه شود و آنگاه از این وضعیت به سود خود بهره ببرند.

جناح دیگر معروف به «ائتلاف خط امام» از سه جزء اصلی سازمان

مجاهدین اسلامی، مجمع روحانیون مبارز، اتحادیه تجمن‌های اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت، تشکیل شده است و ینک در دفاع از آزادیها و حقوق ملت در چارچوب قانون اساسی و حکومت ولایت فقیه شعار می‌دهند. آنها جناحهای دیگر درون حاکمیت را نیروهای خودی و همه نیروهای خارج از حکومت ولی مقید و ملتزم به قانون اساسی و نظام را «غیرخودی» و کلیه نیروهای غیرمقید و غیر ملتزم به نظم و قانون اساسی را دشمن می‌دانند. این جناح در دوران پس از تحول ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا اواسط ۱۳۶۸ نقش مسلط و غالب را در مجموعه حکومت به عهده داشت و حداقل هفت سال دولت مهندس موسوی و نیز سه دوره مجلس شورای اسلامی عمدتاً در جهت خواستها و اعتقادات آنها عمل کرد. این جناح در تداوم جنگ بی‌معنی و خانمانسوز هشت ساله، صدور انقلاب، دخالت نظامی و تروریستی در دیگر کشورها، خدشه دار کردن حیثیت و اعتبار بین‌المللی، نابودی فرهنگ و هنر ملی، از بین بردن ذخایر ارزی و ثروت ملی، ویرانی دهها شهر و روستا و صدها کارخانه و مزارع و به مسلخ مرگ فرستادن میلیونها نفر از جوانان میهن در جبهه‌های جنگ، به خطر انداختن و بازی کردن با استقلال و منافع ملی و تمامیت ارضی کشور، سرکوب خشن احزاب و سازمانهای مترقی و آزادیخواه، ایجاد شبکه گسترده خفق و اطلاعاتی در شکلهای گوناگون و ترغیب مردم به آدم‌فروشی و لو دادن مخالفان، دستگیری و شکنجه و اعدام زندانها، نفر از مخالفان سیاسی و مذهبی، کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، تعطیلی هفت ساله دانشگاهها و محروم کردن صدها نفر از دانشجویان از ادامه تحصیل و دهها نفر از معلمان و اساتید از دانشگاهها و مدارس، اخراجهای گسترده از محل کار و کارخانه‌ها و ادارات به دلیل سیاسی و اعتقادی، اعمال شدیدترین تبعیضات مذهبی و عقیدتی، جداسازی جنسی و تحمیل حجاب اجباری برای زنان، ... دست در دست جناح راست تر حکومت مسؤولیت اصلی، مستقیم و انکارناپذیر داشته است. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تشکیل سپاه و کمیته، ایجاد ارگانهای سرکوبگر اطلاعاتی سپاه، تشکیل وزارتخانه اطلاعات و در سرکوب خشن احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف نقش اصلی داشته است. موسوی خوئینی‌ها، عباس عبدی و دیگر دانشجویان پیرو خط امام، به یاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از عوامل و سازماندهندگان اصلی اقدام تروریستی و ضد ملی تصرف سفارت آمریکا در ۱۳۵۸ بودند و با این اقدام خود هم منافع و مصالح ملی ایران را در معرض خطر جدی قرار دادند و هم روند سرکوب آزادیهای سیاسی نسبی ناشی از تحول ۲۲ بهمن را تسریع کردند و هم موجبات استقرار حاکمیت مطلق روحانیون مرتجع را فراهم ساختند. موسوی خوئینی‌ها که اینک در روزنامه سلام داد «قانون گرای» سر می‌دهد، در دوران یک‌تازی خود در مقام دادستان کل کشور به قاضی‌هایی که برای صدور حکم اعدام برای مخالفان سیاسی، روندی قانونی در پیش گرفته بودند، اعتراض می‌کرد و می‌گفت: «قضات ما زیادی قانون‌نگر هستند». عباس عبدی سردبیر سلام که اینک طرفدار آزادی و رفتار انسانی با زندانیان شده است، در همان زمانها که به پشتگر می‌خیم هر کاری می‌کردند، خشن‌ترین و زشت‌ترین برخوردها را با افرادی که به اتهام رابطه با آمریکا دستگیر شده بودند انجام می‌داد. دفتر تحکیم وحدت که اینک بر مسئله حقوق و آزادیهای دانشجویان مانور سیاسی می‌دهد، نقش بازوی اطلاعات و سرکوب را در دانشگاهها ایفا می‌کردند و چنان جو سنگینی در محیطهای دانشجویی بوجود آورده بودند که به «دفتر تحکیم وحشت» لقب گرفتند. حتی افرادی مانند «طبرزدی» که اینک از دفتر تحکیم وحدت جدا شده و عوام‌فریانه از خود چهره مخالف استبداد نشان می‌دهد، در دوران قدرتمند خود برای شناسایی، اخراج، دستگیری دانشجویان مخالف سنگ تمام می‌گذاشت. در زمان

حاکمیت این جناح در سه دوره مجلس، قانون مترقی و دمکراتیکی به تصویب نرسید. قانون مافوق رنجاعی «مجازات اسلامی» قانون تشکیل وزارت اطلاعات، قوانین ارتدعی مربوط به حقوق مدنی و خانواده، ... در دوره تسلط این جناح بر مجلس و دوران ریاست مجلس مهدی کروی از تصویب گذشت. حنحالی که هر روز گروه گروه انسان و از جمله مبارزین چپ در ترکمن صحرا و کردستان قتل عام می‌کرد، هندی غفاری فلائیکه با اسلحه و نارنجک با دیگران بحث سیاسی می‌کرد، محتشمی ترورست که در مقام سفیر ایران گروههای ارتدعی ترورست ایرانی و عربی را تغذیه می‌کرد، حسن صانعی رئیس بده ۱۵ خرداد که تنها هنرش افزایش جایزه نقدی برای قتل سلمان رشدی است و شیخ انصاری رئیس دفتر خمینی، ... از جمله عناصر برجسته این جناح هستند که اینک آزادیخواه و طرفدار حقوق ملت و جامعه مدنی شده‌اند. قس از انتخابات دوم خرداد، مجموعه «ائتلاف خط امام»، به شدت از حکومتی که در آن زمان عمدتاً در اختیار جناح رقیب آنها بود، انتقاد می‌کرد. اما پس از انتخابات، ماسکها برداشته شد. در روزنامه «سلام» از کترین انتقادی نست به حکومتی که اینک در آن سهیم شده خبری نیست. رگه‌های فلائیکه و فاشیستی «مجاهدین انقلاب اسلامی» بیش از پیش تقویت شده و جلوه می‌کند و مواضع خصمانه آنها علیه «مخالفان قانونگرا» (چه رسد به اپوزیسیون دشمن و غیرملتزم به قانون) تشدید شده و این همان موضعی است که «دفتر تحکیم وحدت» نیز در بیانیه‌های اخیر خود علیه این نیروها اعمال کرده است. از دیدگاه این نیروها، نیز اپوزیسیون و نیروهای دگراندیش نقش تریبی در جامعه دارند. این نیروها در زمانی که عمده‌ترین اهرمهای قدرت در اختیار جناح رقیب بود، و در زمانی که در انتخابات، در آستانه تبدیل شدن به نیرویی مغلوب بودند، به فکر چاره‌جویی می‌افتند و هراسان از شکست و موقعیت آینده خود، برای گرم کردن میدان و سوءاستفاده از اپوزیسیون برای طلب پشتوانه به سود خود و علیه رقیب حکومتی، برخی از نیروهای مخالف قانونگرا را آن هم در زمانی که از ضعف و ناتوانی آنها مطمئن باشند، به حضور در جامعه و حتی شرکت در انتخابات دعوت می‌کنند. اما وقتی به نیرویی غالب تبدیل می‌شوند، همه شعارهای «آزادیخواهی» را فراموش کرده و در جهت تحمیل قدرت و نظر خود به دیگران عمل می‌کنند و در این راستا به شیوه «سرکوب قانونی» متوسل می‌شوند. زیرا آنها اعتقاد دارند که سرکوب این نیروها در شرایط کنونی نه بوسیله گروههای فشار اوپاش بلکه به شیوه قانونی و از طریق مراجع قضایی صورت پذیرد. کلیه حرکت‌های ضد مردمی و ضد دمکراتیک این جناح با تغذیه فکری و پشتوانه عملی از جانب خمینی و با هدایت وی صورت می‌گرفت و از این روست که اینک نیز همانند گذشته خود را «پیرو خط امام» می‌دانند. در حالی که فاجعه علمی و مصیبت بزرگ برای میهن ما، از همین خط امام آغاز شد و تداوم یافت. در واقع این جناح در دوران تسلط خود در حکومت و به یاری خمینی، مبتکر و طراح و مداح شعار «ولایت مطلقه فقیه» بود، که با درخواستهای مکرر دولت موسوی، نخست‌وزیر دوران جنگ و بدبختی و دیگر خط امامی‌ها از سوی خمینی، مطرح و تئوریزه شد و این خط امامی‌ها از این شعار برای مقابله با جناح مخالف خود بهره‌ها بردند و سالها بعد جناح راست افراطی و بازار با همین سلاح «ولایت مطلقه فقیه» و ذوب در ولایت برای طرد و حذف «خط امامی‌ها» به میدان آمد.

جناح تکنوکراتها و به اصطلاح «میان‌روها»ی حکومتی به رهبری هاشمی رفسنجانی با خصلت شدیداً پرگماتستی و قدرت‌طلبانه پس از فوت خمینی در پیوند و اتحاد با جناح راست افراطی علیه «خط امامی‌ها» اقدام کرد و به طرد و حذف این جناح از دایره اصلی قدرت حکومتی موفق شد. سالها بعد به ویژه در دوران انتخابات پنجمین دوره مجلس و هفتمین دوره ریاست

جمهوری که خطر حدی حذف کامل خود و جریانش از دایره اصلی قدرت، از جنب راست افراطی و بازار را احساس کرد، به هماهنگی و وحدت عمل با جناح «خط امامی‌ها» و این بار علیه جناح راست افراطی دست زد. رفسنجانی که خود را ماورای جناحها نشان می‌دهد با تصرف مقام ریاست مجمع تشخیص مصلحت به عنوان مقام کلیدی در تعیین سیاست‌گذاریهای صلی نظام و کنترل قوی سه گانه و نهادهای مختلف حکومت، آینده قدرت کامل در جمهوری اسلامی را به نام خود رقم می‌زند. یاران خط رفسنجانی در جریان «کارگزاران سازندگی» مشکل شده‌اند. هاشمی رفسنجانی با تحکیم شورای تشخیص مصلحت و گسترش وظایف آن و ایجاد کمیسیونهایی برای تعیین و تدوین سیاستهای اصلی نظام و به عبارت دیگر با کسب قدرت ممتاز و برتر در تعیین سیاستهای اصلی نظام در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سیاست خارجی و ... بیش از پیش به عنوان کانون اصلی قدرت آشکار می‌شود. سیاستهای تدوین و تعیین شده توسط شورای تشخیص مصلحت به ریاست رفسنجانی در واقع جهت امضاء و تأیید نهایی به ولی فقیه خامنه‌ای ارائه می‌شود و پس از امضاء جهت اجرا به رگنه‌های مهم حکومت و از جمله دولت و رئیس جمهور ابلاغ می‌شود. رفسنجانی با قدرت مانور و تعطف‌پذیری زیاد توانسته بیش از ولی فقیه خامنه‌ای و رئیس جمهور خنسی و رؤسای قوای دیگر، در میان مجموعه رهبریت و بدنه و بسته به نظام موقعیت پایدارتر و استوارتری و نقش برجسته‌تری به دست آورد. با تشدید اختلافات درون حکومتی و گسترش بحران عمیق و همه جانبه در جامعه، کانون قدرت بیش از پیش در مجمع تشخیص مصلحت و رئیس آن متمرکز می‌شود و آینده قدرت کامل به شکل روزافزون و بیش از پیش به نام هاشمی رفسنجانی رقم خواهد خورد.

در شرایط کنونی جناح‌های «ائتلاف خط امام» و «کارگزاران سازندگی» خود را اجرا و رعایت قانون اساسی و رعایت نسبی حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی می‌باشند. ولایت فقیه را مقید به قانون اساسی می‌دانند. مخالف سرکوب فیزیکی نیروهایی هستند که بخواهند با التزام به قانون فعالیت کنند. جناح «راست سنی افراطی» (و البته جناح تندرو و حزب‌اللهی که در روزنامه کیهان و نشریه صبح مشکل شده‌اند) موافق سرکوب کامل دگراندیشان، مخنث تأمین آزادیهای سیاسی حتی در چارچوب قانون اساسی است. خود را همان تحکیم سلطه دیکتاتوری مذهبی و طرفدار مقابله خشن با جلوه‌های فرهنگ تجدد و خواهان حفظ روابط اجتماعی و فرهنگی سنی مذهبی است. بر اصل ولایت مطلقه فقیه تأکید داد و خواهان اجرای بی‌کم و کاست شعار دینی و اتکا به فقه سنی است. طرح این جناح تبدیل همین جمهوری اسلامی به حکومت خلافتی اسلامی و ایجاد «جامعه ولایی» است. در شرایط کنونی، اکثریت اعضای کابینه دولت، نصف نمایندگان مجلس، نیمی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت در اختیار «ائتلاف خط امام» و «کارگزاران سازندگی» است. اما نیمی دیگر از نمایندگان مجلس، نصف اعضای مجمع تشخیص مصلحت، ریاست قوه قضائیه و پست‌ها و مقامهای کلیدی در این قوه، هیأت رئیسه مجلس، ریاست صدا و سیما، فرماندهان عالی سپاه و بسیج نیروهای انتظامی، وزارت اطلاعات و امنیت، بنیادهای پر قدرت مالی که زیر نفوذ و اختیار دولت نیستند، اکثریت امام جمعه‌ها، دفتر مقام رهبری و شخص ولی فقیه خامنه‌ای، در اختیار جناح راست افراطی قرار دارند.

به اعتقاد ما، مجموعه حاکمیت و کلیه جناحهای آن در تمامی دوران پس از تحول ۲۲ بهمن تاکنون با اعمال سیاست ضد دمکراتیک، ضد ملی و ضد مردمی در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، سیاست خارجی و فرهنگی، جامعه را در یک بحران عمیق و همه جانبه فرو برده‌اند و از این رو همه آنها، علی‌رغم مواضع و قیافه‌ها و اداهای جدیدشان، در ایجاد و گسترش

وضعیت فاجعه‌بار و جریان‌ناپذیر کنونی مقصودند. کلیه این جناح‌ها همواره برای حفظ ساختار حکومت دینی ولایت فقیه و موجودیت حاکمیت خود، هر یک در زمان و دوره خاصی، حقوق دموکراتیک و آزادیهای اساسی مردم و اعتراضات حق طلبانه آنها را سرکوب کرده‌اند. جناح‌های گوناگون حاکمیت علی‌رغم اختلافات و درگیری‌ها، به یکدیگر، در طول بیش از هجده سال عمر رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی دست در دست یکدیگر، حقوق و آزادیهای اساسی مردم را نقض و نگهدار و اتخاذ سیاستهای ضد مردمی موجب گسترش فقر و تنگدستی، افزایش بیکاری و بی‌مسکنی، توسعه فساد و فحشا و ارتشاء، نابودی فرهنگ و هنر ملی، رشد فرهنگ و روحیه تزویر و ریا، نابودی ذخایر و ثروت ملی، رشد سرمایه‌داری افسارگسیخته و در آستانه نابودی قرار گرفتن صنایع و کثرت ورزی در جامعه شده‌اند. آنجا که کلیت رژیم ولایت فقیه و نظام آسمانی جمهوری اسلامی به خطر افتد، در سرکوب خشن مردم و نیروهای مترقی و آزادیخواه تردیدی به خود راه نداد و نخواهند داد و یکدل و متحد عمل خواهند کرد. کلیه جناح‌های حکومتی، در تفکر و ایدئولوژی و دیدگاه سیاسی حریص - نوع حکومتی موفق هستند که صرف نظر از شکال متنوع آن، در مضمون و جهت خود غیردموکراتیک است و از استبداد دینی بهره می‌گیرند. از این رو، جنبه مبدا به منازعت درون حکومت نداریم و مبارزه خود را تا حد درگیری جناح‌های وابسته به هیأت حاکمه تقلیل نمی‌دهیم. اما در عین حال اعتقاد داریم که اختلافات میان جناح‌های گوناگون وابسته به حکومت واقعی و تأثیر این اختلافات تا اندازه‌ای در بسته‌تر یا باز شدن نسبی فضای سیاسی و جماعتی و فرهنگی کشور محسوس است. از این رو ما تلاش می‌کنیم تا در راستای خدمت به هدف استراتژیکی خود و طرد کامل مجموعه حاکمیت استبدادی، با تضعیف بیشتر جناح‌ها و عناصر متحجرتر و ضددموکراتیک‌تر و سرکوبگرتر حکومت، در جهت منافع مردم و مصالح مبین گام برداریم. تفاوت میان جناح‌های حکومتی، تفاوت میان «بد» و «بدتر» است. ما نه تنها از شعار هر چه بدتر، بهتر، پیروی نمی‌کنیم بلکه بد را به هر حال بهتر از بدتر می‌دانیم و از هر گشایش مثبتی در جامعه استقبال می‌کنیم. اما از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که انتخابات بین بد و بدتر راه نجات از قید و بند استبداد است. کسی که گرفتار این منطق شود، به بازی در بساط بد و بدتر گرفتار شده و قدر نخواهد شد مبارزه‌ها را به فراتر از این دایره تنگ هدایت کند. ما با هر دو طیف بد و بدتر مبارزه می‌کنیم با این تفاوت که نوک تیز مبارزه‌مان متوجه بدتر است. این سیاست با تضعیف هر چه بیشتر بدتر آن را در برابر بد تضعیف می‌کند، اما ما به ایجاد توهم نسبت به ماهیت بد کشانده نمی‌شویم. در عین حال ما می‌توانیم از هر نوع اصلاحات واقعی و جدی که از سوی آن جناح، صرف نظر از انگیزه و نیت آنها به سود مصالح ملت و منافع ملی، بهبود سطح زندگی مردم، ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحقق یابد، پشتیبانی کنیم. پشتیبانی از این اقدامات، الزاماً به معنای تأیید آن جناحی که چنین عمل کرده است، نخواهد بود. اما باید همواره هدف و انگیزه آنها از انجام چنین اقداماتی را برای مردم افشا کرد تا از ایجاد توهم نسبت به ماهیت و اهداف کلیه جناح‌های موجود حاکمیت در میان مردم جلوگیری شود. نباید صف میان اپوزیسیون آزادخواه مبین را با صف جناح‌های درون حکومت مخدوش کرد. ما تأکید می‌کنیم که عرصه مبارزه ما نباید به عرصه رقابت جناح‌های حکومتی محدود یا تابع آن شود. ۴- ما اعتقاد داریم که به دلیل سطح رشد آگاهی و فرهنگ عمومی و بافت پیچیده فرهنگی و مذهبی در جامعه، شکل عمده رفرم ایدئولوژیکی و فرهنگی در کشور ما، رفرم مذهبی است. انجام رفرم ایدئولوژی مذهبی در جامعه ما، ضرورتی انکارناپذیر است. جریان رفرم مذهبی هم در حکومت و هم در بین نیروهای اپوزیسیون مذهبی وجود دارند

و عمدتاً به چهار طیف اصلی تقسیم می‌شوند:

الف) رفرمیزم مذهبی که همچنان به جدایی دین از حکومت اعتقاد ندارد، بلکه آن را مورد تأیید قرار می‌دهد و تنها قرائت و برداشتی از حکومت دینی با نوع تفکر سنت‌گراها متفاوت است. این نیروها بیشتر به دنبال طرد حکومت روحانیون هستند نه اصل حکومت دینی.

ب) رفرمیزم مذهبی طرفدار جدایی دین از حکومت و محذوف حکومت دینی در هر شکل آن. این جریان برای دین جنبه و حاصل ایدئولوژیکی قائل است و از دین یک ایدئولوژی معینی برای سازمان دهی فعالیت سیاسی و اجتماعی ترسیم می‌کند.

ج) رفرمیزم مذهبی طرفدار جدایی دین از حکومت و مخالف حکومت دینی که در عین حال با دین ایدئولوژیکی مخالف است و قصد ندارد دین را در قالب ایدئولوژی خاصی محصور نمایند.

د) رفرمیزم مذهبی که دین را به عنوان امر کاملاً خصوصی هر فرد و دارای کارکردی صرفاً خصوصی می‌داند و از این رو تأکید دارد که دین نباید در سیاست و حکومت و اداره امور اجتماع دخالت کند. با توجه به این منظره کلی ما اعتقاد داریم که:

۱- به نوبت پیکان حمله و افشاگری خود را متوجه بنیادگرهای ارتجاعی مذهبی ساخت و این جناح مافوق ارتجاعی را در مقابل رفرمیستهای مذهبی تضعیف کرد و از حقوق و آزادی رفرمیستهای مذهبی در طرح و بیان اعتقادات خود دفاع کرد.

۲- رفرمیزم مذهبی طرفدار حکومت دینی (حتی دموکراتیک دینی) یا موافقان دین ایدئولوژیکی (حتی با ایدئولوژی به اصطلاح «چپ») را در مقابل رفرمیزم مذهبی مخالف حکومت دینی و دین ایدئولوژیکی تضعیف کرد.

۳- کلیه جریانهای رفرمیزم مذهبی را در مقابل رفرمیزم طرفدار جدایی دین از سیاست و حکومت و اداره امور اجتماع تضعیف نمود.

۴- اجزای نداد تا تبلیغات دولتها و دستگاههای امپریالیستی، «چهره‌سازان بین‌المللی»، جو سازیهای کاذب و دروغپردازیها برای مظلوم‌نمایی افراد ناشی از سیاست سرکوب خشن حکومت یا هجوم اوباشان و بنیادگرهای ارتجاعی، ... موجب شود تا از رفرمیزم مذهبی سیمای غیرواقعی و مغایر با آنچه که واقعاً هستند ارائه شود. بنابراین حتماً باید ماهیت عملکرد و بینش و سابقه تاریخی فعالیت و منش نادرست جریانهای رفرمیزم مذهبی، ناپیگیریها و تزلزلها، و انگیزه‌های قدرت‌طلبانه، زد و بندهای سیاسی، مصلحت‌جویی‌های غیراصولی، عوامفریبی‌ها، فرهنگ و روحیه غیردموکراتیک در صفوف هر یک از آنها را افشا کرد.

در عین حال ما اعتقاد داریم که:

الف) - هر ایدئولوژی بسته‌ای که هیچگونه تجدیدنظری را در خود نپذیرد و منابع اصلی، سایل و اصول اساسی و کلیدی خود را در معرض نقد و بررسی علمی و دموکراتیک قرار ندهد، یک «دین» است و از این رو نه تنها ادیان ابتدایی یا به اصطلاح «الهی» و مذاهب به اصطلاح «آسمانی» یا «زمینی» بلکه هر ایدئولوژی بسته و لایتغیر و دگم و غیرقابل تجدیدنظری می‌تواند از نظر تاریخی نقش منفی، از لحاظ فرهنگی نقش مخرب و از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی نقش افیون توده‌ها را ایفا کند.

ب) - هیچ دین و مذهب و ایدئولوژی تعریف شده‌ای، نو و کهنه ندارد. در ماهیت و مضمون و نوع خود یکی است. بلکه برداشت‌های دین‌داران و شیوه‌های اجرای اصول آن، می‌تواند نو یا کهنه باشد و نه ماهیت و مضمون اصول آن. اگر برداشت‌های دینی از حد و مرز ماهیت معین آن دین خارج شود دیگر از آن دین خارج شده و نه برداشت نو و رفرمیزم مذهبی در چارچوب

یک دین، بلکه «دین نوینی» رفته می‌شود. آنچه برخی از رفرمیستهای مذهبی از دین اسلام ارائه می‌دهند به دین اسلام منحوس نمی‌شود. در عین حال رفرمیستهای مذهبی در جامعه ما، به معنای واقعی کلمه «اندیشمند» و «نوگرا» نیستند. همه آنها اندیشه‌های پیشروان و حرمه‌های گذشته در غرب را ارائه می‌دهند، منتهی هم در قلبی مذهبی و بی حس جوانان مذهبی و هم در قالبی روشنفکرانه برای جلب فرد هل تفکر و روشنفکر. این رفرمیسم مذهبی که با مردم و جوانان صادقانه برخورد نکند و مصلحت‌ها از سوی مردم طرد نشدن، آنها را به کتمان حقیقت و ناپیگیری در بحث‌ها و نقدها بکشانند، این رفرمیسم مذهبی که از بطن جنبش فکری و نظری نقد دموکراتیک دین در جامعه خود ناشی نشود بلکه عاریت گرفته از اندیشمندان دیگر کشورها و تقلیدی باشد، این رفرمیسم که به نقد صورت و منابع اصلی دین خود که مقدس و لاینغیر قلمداد شده دست نبرد و این منطقه را «منطقه ممنوعه» بداند، اساساً اندیشمند نوگرا و مصلح دینی و مترقی قلمداد نمی‌شود. واقعیت آن است که جریانهای عمده رفرمیسم مذهبی به دور از هستند که تقلید از خود و «تقلید از روشنفکران دینی» را جایگزین تقلید از حوزه‌ها و فقها سازند و نه آن که «تقلید» را از بیخ و بن برکنار کنند. در حسی که ما به دنبال جامعه‌ای «محقق‌پرور» هستیم نه «مقلد‌پرور».

ج) - ما تأکید داریم که دین و ر حسمه دین اسلام با جامعه مدرن، دموکراسی و آزادی، حقوق بشر، حقوق رفاه، نقض آشکار و آشتی‌ناپذیر دارد و این نکته‌ای است که در قرآن صریح‌ترین منبع دین اسلام ارائه می‌شود و نیز بررسی تاریخ سیاسی اسلام آن را ثابت می‌کند.

د) - ما تأکید می‌کنیم که در شرایطی که لائیسیم به عنوان یک ضرورت در جامعه ما مطرح شده است، رفته هر نوع رفرمیسم مذهبی در جهت خشنی کردن جو «لایک» در جامعه (در بین مردم یا روشنفکران)، حرکتی واپسگرایانه است.

ما اعتقاد داریم که بیان دیدگاهها و نضرت و مبارزه ایدئولوژیکی نباید تابع مصالح زودگذر و موقتی سیاسی شود. ما با ریاکاری و کتمان حقایق از مردم اگر هم در کوتاه‌مدت «محبوب» شد شویم در درازمدت در نزد آنها منزوی‌تر خواهیم شد. ما با کتمان عقاید و سرپوش گذاشتن بر نظرات انتقادی خود نمی‌توانیم به وحدت عمل پایدار و سولی با دیگر نیروها دست یابیم. وحدت باید بر پایه برنامه عمل مشترک و پذیرش حق انتقاد هر یک از برنامه‌ها و تفکرات نادرست دیگری شکر گیرد ما باید به عنوان یک نیروی مستقل با حفظ هویت و صف مستقل خود، در اتحاد با دیگر نیروها شرکت کنیم و در عین حال بدون توجه به محسبت حقیرانه واهمه از دست دادن تعدادی از نیروهای پیرامون، نظرات و قعی خود را صریح و شفاف بیان کنیم و از حق و آزادی عقیده و بین و قلم خود دفاع نماییم.

۵) - «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» اعتقاد دارد که امپریالیسم جهانی و قطبهای نیرومند اقتصادی - سیاسی بین‌نسلی برای منحرف و مسخ کردن جنبش آزادیخواهی مردم و تابع ساختن بن جنبشها به منافع ملی و مصالح اقتصادی خود، توطئه‌ها انجام داده و می‌دهند. تضاد بین این قطبهای جهانی در کشور ایران و درون حکومت نیز بازتاب می‌یابد. اکثریت سیاستگزاران دولتهای آمریکا و انگلستان از حامیان صی جناح راست افراطی در حکومت ایران هستند. این دولتها که از جریانهای فوق‌ارتجاعی در نقاط مختلف جهان (مانند گروه طالبان در افغانستان؛ حکومت فهد در عربستان) حمایت مطلق می‌کنند، قصد دارند برای حاکمیت کامل نظامی و سیاسی خود در خاورمیانه و خلیج فارس و آسیای میانه به افزایش قدرت خود در مقابل دیگر رقبای جهانی با کنترل هرچه بیشتر و کس‌تر بر منابع حیاتی نفت و گاز و مناطق استراتژیکی و برای تأمین و حاکمیت مطلق سیاسی و اقتصادی بر

ایران، و تضعیف توان کشور و مردم ایران (حتی نابودی وحدت و تمامیت ارضی کشور، برپایی جنگ و تشنجات کور داخلی) تلاش می‌کنند. قصد اکثریت سیاستگزاران آمریکا و انگلستان به هیچ وجه براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست بلکه تلاش می‌کنند تا متحجرتترین و راست‌ترین جناح حکومتی بر کشور تسلط مطلق و انحصاری به دست آورد. هدف اصلی دولت آمریکا از اعمال فشارهای رسمی و غیررسمی و پیشنهادهای اعمال تحریم اقتصادی و همه جانبه علیه ایران تنها تسلیم شدن هرچه بیشتر مجموعه حکومت ایران به خواستههای دولت آمریکا و ایجاد شرایط مساعد برای تسلط مطلق جناح راست‌تر و متحجرت‌تر بر مجموعه حکومت ایران است. برخی از دولتهای اروپایی به دنبال تثبیت و تحکیم قدرت جناح میانه‌روی حکومت در مقابل جناح راست افراطی هستند. زیرا تکنوکراتها و میانه‌روهای حکومتی منافع اقتصادی دولتهای اروپایی را ضمن توجه به برخی مایل مورد نظر آنان، نسبت به دیگر جناحهای حکومتی به شکل بهتر و مناسب‌تری تأمین می‌کنند. اگر دولتهای آمریکا و انگلیس بر کشورهای عمده منطقه سیطره کامل به دست آورده‌اند، برخی از دولتهای اروپایی متحد تلاش می‌کنند تا در ایران سیطره اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند تا در مقابل رقبای جهانی خود خلع سلاح و ضعیف نشوند. در انتخابات دوم خرداد نیز هندگونه که دولتهای آمریکا و انگلیس در جهت کسب قدرت توسط ناطق نوری تلاش می‌کردند، اکثر دولتهای غربی به ویژه آلمان و فرانسه و ایتالیا در جهت تسلط عناصر ملایم و معتدل که پیرامون خاتمی جمع شده بودند، بر حکومت ایران فعالیت می‌کردند. گرچه تمایل جناح میانه‌رو و تکنوکراتهای جمهوری اسلامی نیز آن است که با دولت آمریکا به مذاکره بنشینند و روابط گرمی را با آن برقرار سازد اما تاکنون سیاستگزاران اصلی دولت آمریکا با توجه به شرایط اهداف و نقشه‌های خود برای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و ایران عمده‌ترین توجه و تمرکز خود را به سوی جناح راست افراطی حکومت معطوف کرده است. در هر حال مبارزه قطبهای نیرومند جهانی به هیچ وجه برای آن نیست که در کشور ایران حقوق اساسی بشر تأمین شود و مردم ایران از زیر یوغ استبداد دینی رها شوند و این مردم بر سرنوشت خویش حاکم گردند. بلکه تلاش آنها برای کسب موقعیت برتر سیاسی، اقتصادی، نظامی بر مناطق حساس و کلیدی جهان و نیز تسلط مطلق بر ایران است. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در روند تمام فعالیتها و خطمشی سیاسی خود بر حفظ منافع ملی کشور تأکید دارد و از این رو با هر نوع تماس و ارتباط و همکاری از جانب خود با دولتهای خارجی مخالف بوده و تنها در چارچوب برنامه خود از امکانات تبلیغی سازمانها، نهادها و مجامع رسماً غیردولتی مدافع آزادیها و حقوق بشر در جهان و نیز رسانه‌های گروهی بهره می‌گیرد. ما با هر نوع سیاست، اقدام و برنامه دولتهای خارجی که منافع و حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی و وحدت کشور و صلح را به خطر انداخته و به وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم منجر شود، تحت هر بهانه‌ای که انجام پذیرد، مخالف هستیم. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در روند مبارزه خود علیه سلطه‌طلبی امپریالیسم جهانی و مقابله با اقدامها و فشارهای آنها بر ضد مردم و منافع ملی کشور، هیچگاه مبارزه برای تأمین خواستهها و حقوق دموکراتیک و آزادیهای سیاسی در کشور و علیه حکومت استبدادی دینی را متوقف نمی‌سازد. ما فریب شعارهای عوامفریبانه به اصطلاح «ضد امپریالیستی» رژیم استبدادی را نخواهیم خورد. در عین حال ما مبارزه خود برای تحقق دموکراسی، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را با اتکاء به توده‌های مردم ادامه خواهیم داد و در این مبارزه برای دولتهای خارجی هیچگونه حق دخالتی قائل نیستیم.

۶) - ما اعتقاد داریم که در مبارزه برای آزادی، باید نه فقط از تمامی

نیروهای رادیکال و انقلابی و جریانهای مترقی و دمکراتیک، بلکه از تمام نیروهای مخالف سرکوب و استبداد حاکم، صرفنظر از دیدگاههای سیاسی و ماهیت طبقاتی و اجتماعی یا انگیزه‌های مخالف آنها، حداکثر استفاده را نمود. «شیطان رجیم» هم اگر با استبداد مخالفت کرد، باید از مخالفت او استفاده کرد. اما بهره‌برداری و استفاده از مخالفت فرد یا گروهی با استبداد حاکم، به هیچ وجه به معنی حمایت الزامی از آنها یا تأیید آن افراد نیست. در شرایط کنونی همانند گذشته نیروهای ارتجاعی و غیردمکراتیک با انگیزه‌های کسب قدرت، گرفتن امتیازات، مطرح شدن، سوار شدن بر موج نارضایتی مردم و عقده‌گشایی‌ها، منحرف کردن مسیر درست مبارزه اجتماعی مردم... به مخالفت با استبداد حاکم دست زده‌اند. نیروهای اپوزیسیون آزادیخواه می‌توانند ماهرانه ضمن بهره‌برداری از ندهای مخالف این مدعیان دروغین آزادیخواهی، به گونه‌ای عمل کنند که فضای جامعه را برای قهرمان‌نمایی، جلوه‌گری و چهره‌سازی و آلترناتیو سازی این نیروها آماده نسازند، و نسبت به ماهیت این نیروها در بین مردم توهم بوجود نیاورند، و ناخودآگاه به عامل و مهره این نیروها بدل نشوند. متأسفانه بسیاری از چهره‌های دروغین «آزاداندیش» که سالها در سرکوب و فشار بر نیروهای مخالف و دگراندیش نقش مهمی داشتند، اینک با سوء استفاده از کینه و خشم عمومی از حکومت جمهوری اسلامی، با مظلوم‌نمایی و ادعای دروغین محدودیت داشتن و سوءاستفاده از روحیه مظلوم پرستی مردم، با جو سازی ناشی از عملکرد گروه‌های فشار مانند انصار حزب الله وابسته به وزارت اطلاعات، با حمایت تبلیغاتی گسترده رادیوها و رسانه‌های امپریالیستی، با فریب نیروهای اپوزیسیون که بدون هیچ مرزبندی از این حمایت می‌کنند... توانسته‌اند در بین بسیاری از روشنفکران، از خود چهره «آزاداندیشی» جا اندازند. ما از آزادی، از نهادینه شدن دمکراسی، از حقوق انسانها، از آزادی بیان و عقیده و قلم و مطبوعات و حق تشکیل سازمانها دفاع می‌کنیم. مخالفت ما با سرکوب یک فرد یا نیروی سیاسی به معنای تأیید تفکرات و دیدگاهها و اقدامات، منش و شخصیت آنها نیست. به اعتقاد ما در پروسه مبارزه آزادیخواهانه خود باید:

۱- بر حفظ مرزبندیها تأکید داشت و از بیان اعتقادات خود نسبت به آن نیروها و افشای ناسلامتی و نادرستی و انگیزه‌های آنها خودداری نکرد.

۲- مراقب باشیم تا در دام «آلترناتیو سازی» و «چهره سازی» که توسط محافل امپریالیستی تدارک دیده می‌شود، نیفتیم بلکه مبارزه خود را به گونه‌ای پیش ببریم که در مجموع شعارهای مترقی و آزادیخواهانه را اعتلاء دهیم، نیروهای «آزاداندیش» را قوت بخشیم، ارتجاع مستبد را تضعیف نماییم و ضمن بهره‌برداری از هر ندای مخالف سرکوب و استبداد، چهره‌های دروغین، آزاداندیش را افشا سازیم و اجازه ندهیم یک رهبر ساخته و پرداخته شده و در آب نمک خوابانده شده بر جنبش آزادیخواهانه مردم تحمیل گردد. ظرافت، دقت، هشاری و دشواری کار هم در همین است. یکی از مهمترین وظایف ما، برقراری پیوند ارگانیک، آگاه کننده و سازمان‌گرایانه با مبارزات مردم است. مشی سیاسی «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» مبتنی است بر ایجاد و توسعه تشکیلات منسجم و آگاه چپ دمکراتیک در میان مردم، گسترش فعالیت توده‌ای، ترویج ایده‌های دمکراتیک و اندیشه‌های سوسیالیستی در جامعه، تهییج و بسیج و تشکل توده‌ها و هدایت مبارزات آنها برای تحقق خواستها و مطالبات دمکراتیک و عدالتخواهانه، حضور فعال سیاسی در جامعه، کسب نفوذ و قدرت رهبری کننده در میان مردم، تلاش برای همکاری و وحدت با دیگر نیروهای مستقل و آزادیخواه مین به ویژه در داخل کشور، گسترش مبارزه سیاسی مردمی بر علیه حکومت استبدادی دینی تنها بدین گونه می‌توان با جنبشها و حرکتها مردم ارتباطی ارگانیک

برقرار ساخت. این حرکتها را پخته‌تر، آگاهانه‌تر، دمکراتیک‌تر و سازمان یافته‌تر هدایت نمود. ماهیت و مضمون هر جنبش و حرکتی یا معیار چگونگی نقش تاریخی و نیز اثر مقطعی و نتایج و پیامدهای مثبت و منفی آن حرکت در مجموعه جنبش دمکراتیک مین، هدف و منظور اصلی جنبش، ماهیت عملکرد و پیش رهبری. هزینه‌های اجتماعی با در نظر داشتن تلفات جانی و معنوی... تعیین و مشخص می‌شود. جنبش و حرکتی آگاهانه است که با آگاهی عمیق از این مسائل صورت پذیرد. حضور مردم در یک جنبش و حرکت اجتماعی به خودی خود، نشان آن نیست که این جنبش چه از نظر تاریخی و چه از لحاظ زمان و مقطع خاصی مثبت، مترقی یا آگاهانه است. ما نباید به پوپولیسم و عوام‌زدگی و دنباله‌روی کور از مردم دچار شویم.

ما از اقدامات مترقی احزاب و سازمانهای اپوزیسیون آزادیخواه، جنبشها، اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات اقشار مختلف مردم که برای تأمین حقوق و آزادیهای دمکراتیک در جامعه، علیه استبداد حاکم، در دفاع از منافع و خواستهای اقتصادی و جندعی و فرهنگی و صحنی خود، تأمین عدالت اجتماعی و دفاع از صلح صورت پذیرد، با تمام نیرو حمایت می‌کنیم. اما از حرکتها و اقدامهایی که می‌توند به گسترش تروریسم، درگیری مسلحانه و ایجاد جنگ داخلی در کشور منجر شود حمایت نکرده و از نظر اصولی با این نوع حرکتها مخالف هستیم. در عین حال ما از حرکتها و جنبشهای مردم که تحت هدایت و رهبری عنصر مرتجع وابسته به هر جناحی از حکومت، یا چهره‌های شناخته شده ضد دمکراتیک یا مهره‌های وابسته به امپریالیسم جهانی صورت پذیرد، حمایت نمی‌کنیم. تجربه جنبش انقلابی سالهای ۵۶-۵۷ و دفاع کامل از خمینی برای سلط شدن بر جنبش و پیامدهای فاجعه‌بار چنین عملی، باید بهترین درس برای ما باشد. آژموده را آزمون خطاست. ما از حرکتهایی که میدان‌داران آن، عوامفریبان و سوداگران سیاسی‌اند که با وعده و وعیدهای دلخوش‌کن بر خشم و طغیان توده‌ها سوار شده و آن را در جهت امیال خود سوق می‌دهند، حمایت نمی‌کنیم. ما در دعوی میان مرتجعان مذهبی (مانند آذری قمی) بر سر تصاحب تاج و تخت مرجعیت و اعمالیت دینی درگیر نمی‌شویم. ما به هیچ وجه خود را درگیر بحثهای مربوط به این که چه کسی در دین مرجع یا اعلم است، نکرده و نخواهیم کرد. زیرا این مسائل به ما مربوط نمی‌شود و اساساً اصل این مسائل از جانب ما مردود است. اما در صورت امکان و توان، می‌توان از این اختلافات صرفاً برای ایجاد و گسترش شکاف در حکومت و تضعیف مجموعه آن استفاده کرد ما از موج سازیها و حادثه آفرینان مرتجعان و سرکوبگران دیروز و به اصطلاح «آزادیخواهان امروز» همچون حشمت‌الله طبرزدی‌ها و آذری قمی‌ها که در چند سال گذشته در سرکوب مردم و نیروهای آزادیخواه و مخالفان هرچه در توان داشته انجام داده و اینک با انگیزه‌های قدرت طلبانه با همکاران سابقشان درگیر شده‌اند حمایت نمی‌کنیم. ما از اقدامات احزاب و سازمانهایی که خود حاملان استبداد و حکومت توتالیتر از نوع و شکل دیگرند، و به دنبال بهره‌برداری از جنبشهای کور و عصبی مردم هستند، حمایت نمی‌کنیم. اما ما باید تلاش کنیم:

۱- از همه این حرکتها و امواج علیه حکومت استبدادی ولایت فقیه برای ایجاد و گسترش شکاف درون حکومت، وادار کردن حکومت به عقب‌نشینی و تن دادن به دادن امتیاز به نیروهای اپوزیسیون آزادیخواه مردم، تأمین هرچه بیشتر فضایی بازتر از سابق در همه عرصه‌ها بخوبی استفاده کنیم.

۲- مردم را به ماهیت عملکرد و پیش و منش و شخصیت افرادی که میدان‌دار و پرچمدار و رهبر جنبشهای آنها شده‌اند، آگاه سازیم و برنامه صحیح و رادیکال پیگیری را به آنها ارائه دهیم و با دور ساختن مردم از رهبران عوام‌فرب و متحد و متشکل نمودن آنها حول برنامه رادیکال پیگیر

و دموکراتیک، جنبش آنها علیه حکومت استبدادی و برای استقرار مردم‌سالاری، به شکل پخته‌تر، آگاهانه‌تر و هدفمندتر ارتقاء یابد.

۳- هرگونه سرکوب در هر شکل و سطحی که علیه همین حرکت و جنبشهای مردم توسط رژیم ولایت فقیه صورت پذیرد را شدیداً محکوم کنیم و اجازه ندهیم رژیم استبدادی با به بن بست کشاندن جنبش آزادیخواهی و سرکوب مردم از آنها بیشتر متباز بگردد و آنها را به انزوا بکشد.

۴- لحظه‌ی مبارزه سالم و مستقل خود علیه رژیم ولایت فقیهی و برای تغییر حکومت دینی و ساختار سرمایه‌داری افسارگسیخته انگلی و برای استقرار حکومت دموکراتیک، مردمی و ملی را متوقف نساخته و آن را تحت‌الشعاع مسایل دیگر قرار ندهیم. خط‌مشی استراتژیکی ما، مبارزه سیاسی توده‌ای در پیوند زنده با توده‌ها و سازماندهی جنبش مردمی است، نه تکیه به محفل‌های پراکنده روشنفکری جدا از مردم، قیم توده‌ها و تابع جریانها و حوادث زودگذر که هر زمان به دلیلی پرچم مبارزه را در کف اختیار نالایقن و فرصت طلبان و انگلهای جنبش مردم قرار دهند.

اعتصاب‌های سراسری یک هفته‌ای در اسرائیل

اومانیه - دسامبر ۹۷

اعتصاب عمومی ۷۰۰ هزار کارگر اسرائیلی که به مدت یک هفته سراسر این کشور را فلج کرد، سرانجام روز ۸ دسامبر و با پیروزی اعتصابیون خاتمه یافت. کارگران و کارکنان اعتصابی خدمات و بخش عمومی توانستند به خواسته اساسی خود دست یابند و دولت را وادار کنند که توافقی‌های مربوط به افزایش مستمری‌های بازنشستگی را که با دولت قبلی بسته شده بود، رعایت کند. همچنین دولت ناچار شد بپذیرد که یک سلسله مسائل دیگر نظیر طرح‌های مربوط به کاهش کمک به خانوارها و تقلیل بازپرداخت‌های درمانی نیز مجدداً مورد مذاکره قرار گیرد. به گفته مسؤول بزرگترین سندیکای کارگری اسرائیل «هستادروت» مبارزه‌ای که بیش از یک سوم جمعیت فعال کشور در آن شرکت داشتند با پیروزی بزرگی به سود همه زحمتکشان خاتمه یافت.

ریشه اعتصاب به برنامه‌های نولیبرال دولت تانیاهاو باز می‌گردد که از مدتی پیش معیشت و زندگی کارگران و مزدبگیران این کشور را با دشواری‌های بسیار رو به رو ساخته است. از حدود یک دهه پیش (به دنبال ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم) بدینسو تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی اسرائیل صورت گرفته است، که حتی از ایده‌های اجتماعی بنیانگذاران این کشور نیز فاصله بسیار دارد. دولت تانیاهاو و متحدین راست‌گرای آن که از اولترالیبرالیسم پشتیبانی می‌کنند، به این روند سرعت بخشیده و به همبستگی دخیل این کشور ضربه می‌زنند. در همین ماههای اخیر علاوه بر این که دولت از رعایت توافقات قبلی در مورد افزایش میزان مستمری‌ها خودداری کرده بود، بلکه به گفته وزیر مالیه اسرائیل، باید بودجه امور اجتماعی و آموزش و پرورش نیز کاهش داده شود و این در حالی است که برنامه‌های خصوصی‌سازی تانان یاهاو هم کارگران اسرائیلی را هدف گرفته و هم می‌کوشد بزرگترین سازمان سندیکایی این کشور، یعنی «هستادروت» را از دو سوی اعتبار سازد. از یک سو این سندیکا به عنوان سازمان اداره‌کننده مجموعه‌ای از بنگاههای اقتصادی ناچار شده است که بسیاری از مجتمع‌های بزرگ اقتصادی که قبلاً اداره می‌کرد را به بخش خصوصی واگذار کند و از سوی دیگر با ناتوانی از دفاع از در این شرایط سخنان وزیر مالیه که کارکنان معترض را «بیب‌های زنده» سازمانهای انتگریتی نامیده بود، خشم و نارضایتی‌ها را هرچه بیشتر شعله‌ور ساخت. به گفته وی «با آدم‌هایی از این

فماش ما نیاز به دشمن خارجی نداریم، بلکه به اندازه کافی مواد منفجره در داخل داریم». رئیس کمیته کارکنان مؤسسات مونی نیز با خشم در پاسخ به وی گفت «شما خود که هستید آقای وزیر؟ آدمکی با دهان گشاد، وکیلی میلیونر در خدمت خصوصی‌سازی!». عذرخواهی بعدی وزیر نتوانست از دربرگرفتن اعتصاب در این شرایط اجتماعی - انفجاری جلوگیری کند. روز ۳۰ دسامبر فرودگاه بین‌المللی «بن گورین» هم چنین بانک‌ها، وزارتخانه‌ها، پالایشگاهها، صنایع تسلیحاتی، راه آهن و خطوط اتوبوسرانی تعطیل شد. آموزگاران به اعتصاب پیوستند و شرکت برق و بیمارستانهای دولتی با ارائه حداقل خدمات، عملاً به اعتصاب پیوستند. اعتصاب روز پنجشنبه موجب شد که آب در جنوب‌کشور و همچنین یک سلسله مجتمع‌های اسرائیلی قطع شود. از همان نخستین روزهای آغاز اعتصاب «دیوان ملی کار» اسرائیل بنا به درخواست و شکایت اتحادیه کارفرمایان و دولت دستور توقف اعتصاب را صادر کرد؛ اما کارگران به این دستور وقعی ننهادند. در این شرایط دولت به تهدید سندیکاها متوسل شد و حتی روز ۷ دسامبر تهدید کرد که اموال «هستاد روت» را مصادره خواهد کرد و اعلام نمود که کارگران «بخشهای حیاتی» که از بازگشت به کار خودداری می‌کنند، به دو سال حبس و ۳ هزار دلار جریمه محکوم خواهد شد. دبیر کل هیئت روت و دهها سندیکالیست دیگر به دادگاه فرا خوانده شدند و به توهین به دستگاه قضایی متهم شدند.

روز ۷ دسامبر بنا به درخواست و میانجیگری رئیس جمهور اسرائیل «وازیمن» کارگران اجازه دادند که فرودگاه بن‌گورین گشوده شد و ۱۵ هزار اسرائیلی که در کشورهای خارج سرگردان و بلا تکلیف مانده بودند، به کشور باز گردند. مجموعه این وضعیت با اوضاع اقتصادی ناشی از توقف روند مذاکرات با فلسطین‌ها نیز در ارتباط تنگاتنگ قرار دارد. توقف مذاکرات سرمایه‌گذاری‌ها را در اسرائیل کاهش داده و رشد اقتصادی که از ابتدای دهه ۹۰ حدود ۶ درصد در سال بود، امسال بنا به گفته بانک مرکزی اسرائیل حداکثر به ۲ درصد خواهد رسید. بیکاری ۸/۱ درصد جمعیت فعال اسرائیل را در بر گرفته است و صنعت ساختمان‌سازی برای سومین سال پیاپی ۲۳ درصد کاهش داشته است. مناطق محروم‌تر که مهاجرین در آن زندگی می‌کنند و وسیعاً به «نتان یاهاو» را داده‌اند، بیش از همه در دشواری به سر می‌برند. بنا به اعتراف بانک مرکزی اسرائیل «بدیهی است که شرایط سیاسی به ویژه عدم اطمینان بر روی آینده روند مذاکرات صلح به شدت بر روی اوضاع عمومی کشور سنگینی می‌کند». از نظر مالی، بحرانی که در ماههای اخیر آسیا را فرا گرفته، بانک مرکزی اسرائیل را ناچار ساخته است تا به فشار کارفرماها برای کاهش نرخ بهره تسلیم نشود. بنا به گفته یکی از مسؤولان این بانک «اگر ما به فشار کارفرماها تسلیم شویم نه تنها از رشد ۲ درصدی هم بی‌بهره خواهیم ماند. بلکه با یک رکود ۵ درصدی مواجه خواهیم شد». صف‌بندی‌های حکومت به هنگام رأی به بودجه ۱۹۹۸ در پارلمان کاملاً عیان خواهد شد که در آن جنا طرفداران سیاست اولترالیبرال، خصوصی‌سازی و کاهش بودجه‌های اجتماعی و امور عمومی که از سوی «نتان یاهاو» دنبال می‌شود، با آنهایی که خواهان حفظ نقش دولت در اقتصاد هستند، با یکدیگر رو به رو خواهند شد. این وضع در گروههای حاکم نیز تفرقه پدید آورده است و بخشی از ائتلاف حکومتی، از جمله «دبوید لوی» وزیر امور خارجه علیه کاهش بودجه‌های اجتماعی موضع گرفته‌اند. در مجموع اعتصاب کارگران اسرائیل نشان داد که مقاومت نیرومندی در برابر برنامه‌های سیاسی و اقتصادی دولت اسرائیل وجود دارد. گسترگی اعتصاب به حدی بود که حتی رهبران «هستادروت» که بیشتر به سازش در بالا تمایل دارند تا مبارزه از پایین نیز شگفت زده شدند!

تحقق تحولات دموکراتیک بوجود آورد. به نظر حزب کمونیست ژاپن، این حق مردم است که راه خودشان به سمت تحول و دگرگونی برگزینند و در آرای خود آن را منعکس سازند. بدین ترتیب و در چارچوب این اقبال عمومی است که بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست ژاپن برگزار شد. «توسوزدنووا»، رهبر حزب کمونیست ژاپن در گزارش خود به کمیته مرکزی تأکید کرد که نتایج به دست آمده تنها گام نخست در راه دستیابی به هدفی است که در برابر حزب قرار دارد و این هدف عبارت است از برقراری «یک حکومت اتحاد دموکراتیک» از ابتدای قرن آینده. رهبر حزب تأکید کرد، در وضعیت فعلی این حزب نمی‌تواند با هیچ یک از دیگر احزاب همکاری کند ولی این وضع جاودان نمی‌تواند باشد و باید درها را بر روی همکاری و اقدامات مشترک با حزب نوین سوسیالیست بازگذاشت، به شرطی که این حزب بتواند یک خط‌مشی سیاسی منسجم‌تری را در پیش گیرد.

بازسازی حزب کمونیست کانادا در «کبک»

حزب کمونیست کانادا، تصمیم به حضور مجدد سیاسی در منطقه کبک گرفت. در نتیجه بحران درونی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۰، سازمان حزب کمونیست کانادا در کبک، در سال ۱۹۹۱ از آن جدا شده و به عنوان سازمان سیاسی مستقل و به نام حزب کمونیست کبک اعلام موجودیت کرد. تصمیم به بازسازی تشکیلات کبک، متأثر از پیروزی نامزد حزب کمونیست کانادا از «مونترال» در انتخابات اخیر فدرال در کانادا است. به دنبال این پیروزی، افراد و محافل بسیاری در کبک نسبت به حزب کمونیست کانادا، فعالیت‌ها و برنامه آن اظهار علاقه کرده‌اند. در اکتبر ۱۹۹۳ حزب کمونیست کانادا و حزب کمونیست کبک با امضای موافقتنامه پذیرفتند که ضمن برقراری مذاکرات دائم، از فعالیت‌های مورد علاقه دو طرف حمایت کنند. فعالین هر دو حزب امیدوار بودند که امضای این موافقتنامه که قرار بود همه ساله تمدید شود، به وحدت مجدد نیروهای کمونیست در سراسر کانادا بیانجامد. با این وجود به علت اختلافات سیاسی در مورد بحران کنفدراسیون و مواضع ناسیونالیستی حزب کمونیست کبک در مورد آینده کبک، روابط دو حزب تیره شده و موافقتنامه مشترک از ۱۹۹۵ به بعد، تمدید نشد.

میکونل فیگوروا، رهبر حزب کمونیست کانادا، به این مناسبت گفت: «اکنون زمان بازسازی حزب در کبک فرا رسیده است. ما برای وحدت عمل نزدیک با حزب کمونیست کبک و دیگر نیروهای کمونیست و چپ در کبک مبارزه می‌کنیم. در این لحظات حساس از مبارزه طبقاتی و دموکراتیک، وحدت نیروهای کمونیست در سراسر کانادا از هر زمان دیگر حیاتی‌تر است.»

نشست دوجانبه احزاب کمونیست هند و بنگلادش

در بیانیه مشترکی که در پی نشست اخیر (۱۶-۱۷ ژوئن ۹۷) احزاب کمونیست هند و بنگلادش در «داکا» پایتخت بنگلادش صادر شد، طریق توافق خود را در مورد مجموعه‌ای از مسائل، متجمله نکات زیر اعلام داشتند: - احزاب و جنبش‌های چپ و دموکراتیک در تمامی جهان، در حال تحکیم مجدد مواضع خود هستند. احزاب و نیروهای چپ در کشورهای

بیست و یکمین کنگره حزب کمونیست ژاپن از ۲۲ تا ۲۶ سپتامبر در شهر «آتالی» این کشور برگزار شد. در این کنگره، برقراری یک حکومت دموکراتیک در ابتدای قرن ۲۱، هدف حزب اعلام شد. در ژاپن، کشور «خورشید فروزان»، که دومین قدرت اقتصادی جهان است، خورشید خوشبختی و رفاه برای بخش فزاینده‌ای از مردم پیوسته در حال غروب است. در این کشور ۱۲ میلیونی، بیش از ده میلیون خانوار از فقر، نابرابری، دشواری در تأمین مسکن، دستمزدهای ناچیز و... رنج می‌برند. اولترا لیبرالیسم در همه سیمایی یگانه را به نمایش می‌گذارد. انسانهای محرومی که در توکیو به سختی روز را به شب و شب را به صبح می‌رسانند، در کنار ساختمان‌های عظیم محلات محلل ژاپن که علامت قدرت و مؤسسات این کشور است، نمی‌رسند. تضادهای زندگی در ژاپن روز به روز نمایانتر و حادث‌تر می‌شود، بویژه آن که سیاست نخست‌وزیر کنونی اودرهوشیموتو با از بین بردن مقررات ناظر بر کار مزدی و شاغلین، عملاً فشار بیشتری را بر آنها وارد می‌آورد. افزایش اخیر مالیات‌های غیرمستقیم، آزادسازی واردات برنج، تغییرات منفی در نظام بازنشستگی، دگرگونی نظام بیمه درمان به زیان بیمه شدگان و زحمتکشان آشکارترین جنبه‌های این سیاست را نشان می‌دهد. دیگر گروه‌ها و احزاب ژاپن، نظیر «حزب اقوام نوین» که بزرگترین حزب به اصطلاح «اپوزیسیون» محسوب می‌شود، یا «حزب دموکراتیک ژاپن» (مرکز و ب) «حزب سوسیال دموکرات»، که همان حزب سوسیالیست سابق است که در ژانویه ۱۹۹۶ نام خود را تغییر داده است، همگی از سیاست‌های حزب لیبرال دموکرات پشتیبانی می‌کنند! پیشرفت خارق‌العاده حزب کمونیست ژاپن در انتخابات مجمع عمومی توکیو در ژاپن گذشته نشان می‌دهد که از این پس بخش فزاینده‌ای از مردم ژوئیه، کمونیست‌های این کشور را تنها نیروی معتبر اپوزیسیون محسوب می‌نمایند. حزب کمونیست ژاپن با کسب ۱۳ درصد آراء در انتخابات مجلس نه تنها بهترین نتیجه را از زمان تأسیس خود در سال ۱۹۳۲ به دست آورد، بلکه برای نخستین بار پس از ۴۰ سال توانست حزب سوسیالیست را پست سرگذارد. حزب سوسیالیست ژاپن پس از آن که در سال ۹۶-۹۴ در ائتلاف حکومتی با محافظه کاران لیبرال دموکرات شرکت کرد، غالب رأی دهندگان خود را از دست داد. حزب کمونیست ژاپن ضمناً تنها حزب ژاپن است که تاکنون نتوانسته‌اند آن را به فساد مالی متهم کنند و توانسته است در سیاست و موضع‌گیری‌های خود، نارضایتی‌ها و خواست تحول اجتماعی را منعکس سازد و بدین ترتیب به نیرویی تبدیل شده است که در شطرنج سیاسی ژاپن دیگر نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

حزب کمونیست ژاپن دارای ۲۶۰ هزار عضو و ۲۰ هزار حوزه یا سازمان پایه است. روزنامه آن «آکاهت» را ۳ میلیون و سیصد هزار نفر آبونه هستند. این حزب ریشه‌های محلی و منطقه‌ای عمیق دارد و استراتژی آن بر کمک روزمره به محروم‌ترین‌ها مبنی است. چنان که مثلاً مراکز رایگان مشورت‌های بهداشتی و حقوقی را اداره می‌کند و از سوی دیگر با سازمان‌های توده‌ای مختلف نظیر کنفدراسیون ملی سندیکایی، فدراسیون جنبش‌های کشاورزی، فدراسیون‌های تولید کنندگان، مجمع نوین زنان ژاپن، اتحادیه دموکراتیک جوانان و با فدراسیون اتحادیه‌های دانشجویی ژاپن مناسبات تنگاتنگی دارد. هدف حزب آن است که بتوان به طور مشترک مطالبات مورد قبول مشترک را تدوین کرد و از این طریق «جبهه وسیع» متحدی را برای

چندی به پیروزی‌هایی دست یافته‌اند. این تأکیدی است بر اعتقاد زحمتکشان سراسر جهان که سرمایه‌داری بدیل و جایگزین سوسیالیسم نیست. آینده بشریت در گرو بنای سیستم سوسیالیستی است. هر حزب کمونیست و کارگری بایستی با به کارگرفتن مارکسیسم - لنینیسم و تطبیق آن با شرایط مشخص اجتماعی و اقتصادی و سن هر کشور، راه خود را طی می‌کند. - گسترش هرچه بیشتر روابط بین‌المللی و همکاری بین حزب‌های کمونیست و کارگری سراسر جهان، به ویژه در جنوب آسیا ضروری است. - اهمیت مقاومت رو به رشد خلقها در مقابل توطئه‌های امپریالیستی علیه کشورهای در حال توسعه، به ویژه در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی مورد تأکید قرار گرفت.

روحانیت نواندیش مسیحی

دکتر آگون درورمن که در سه رشته روانکوی، فلسفه و تئولوژی تخصص دارد، یکی از بزرگترین منتقدین و رفرمیتهای کلیسای کاتولیک در آلمان است. از سال ۱۹۷۷ فعالیت قلمی دارد و تا ۱۹۹۴ بیش از ۵۳ کتاب (۱۴۴۷ صفحه) در مورد دین، مسیحیت، خداشناسی، روحانیت و کلیسا و... تحریر کرده است. تیراژ این کتابها تاکنون به ۱۱ میلیون رسیده است. از کتابهای وی که تاکنون بیشتر از همه به فروش رسیده می‌توان از داستانهای دوران کودکی و «شاهزاده کوچک» نام برد. اما بهترین و پرفروش‌ترین کتاب او «حقیقت نامرئی است» می‌باشد. آخرین کتاب او به نام «روحانیت کاتولیک» است او در مورد کلیسا و دستگاههای وابسته به آن چنین اظهار می‌دارد: «ما نیاز به احتیاجی نیست، بلکه وجود چنین دستگاهی مایه ضرر و زیان است، و ما نه تنها از طریق این دستگاه (کلیسا) نخواهیم توانست پیام مسیح را ابلاغ کنیم بلکه بدین وسیله مانع و سدی بزرگ در راه ابلاغ و گسترش پیام او ایجاد کرده‌ایم.» و اما خواستی که او در پی آن است خود بدین صورت بیان می‌دارد: «دوباره زنده کردن عرفان» و تعریفی که او از عرفان ارائه می‌دهد: «عرفان همان حقیقت (وجود) خداوندی است که در درون انسانها وجود دارد» اما کلیسای کنونی عنوان می‌کند که وجود خداوندی در دستگاه کلیسا و روحانیون وابسته به این دستگاه نهفته است. عرفان یعنی این که انسان بدون واسطه و از طریق ارتباط مستقیم با خداوند سخن بگوید. اما کلیسایی که ما هم اکنون داریم، چنین می‌گوید که: «خدا تنها از طریق و بوسیله واسطه گران روحانی مانند پاپ، اسقفها و کشیها با انسان سخن می‌راند و او را بدین وسیله مورد خطاب قرار می‌دهد. ما باید بین این دو یکی را انتخاب کنیم. مزیتی که در این یکی است، مسلماً در دیگری نیست.» و در پایان اظهار می‌دارد: «که کلیسای کاتولیک از کلیت پیام و رسالت مسیح تنها خود را به ابلاغ پیام او محدود کرده، درست مثل پوست گردو که حافظ مغز است. آنها هم به مغز کار ندارند و فقط به پوست چسبیده‌اند، اما ما باید این پوسته را بشکنیم تا بتوانیم به کل و محتوای اصلی پیام دست یابیم».

□ س: آقای درورمن، آیا مسیح در بیت‌الحم متولد شده یا در ناصریه؟ در مراسمی که کلیسا برای سالروز تولد او برگزار می‌کند، صحبت از بیت‌الحم است ولی پاره‌ای از تئولوگها ناصریه را محل تولد مسیح ذکر می‌کنند.

ج: این که مسیح در بیت‌الحم متولد نشده، تقریباً روشن و واضح است، ناصریه موطن او بوده است. اما این که او در آنجا متولد شده باشد، حقیقت ندارد. من فکر می‌کنم او در هیچ یک از این دو شهر متولد نشده است.

□ س: آیا دلیلی وجود دارد که او در بیت‌الحم متولد نشده است؟
ج: از این دو شهر فقط در انجیل یاد شده است. این لوکاس و متیوس پروتستان بودند که محل تولد مسیح را بیت‌الحم دانستند تا با این کار خود گفته میشای پیامبر را که در تورات آمده است «تو ای بیت‌الحم در سرزمین یهود، شهر که کم‌اهمیتی نیستی؛ زیرا از همین شهر است که کسی متولد خواهد شد که راهبری امت من سرئیل را به عهده خواهد گرفت» را به مسیح نسبت دهند و خاطر نشان کنند که منظور و مقصود میشای پیغمبر، مسیح بوده است.
□ س: آیا مسیح از مادری باکره متولد شده؟ اسقف دگن هارت ۱ شما را مورد اتهام قرار داده که به این سؤال پاسخ منفی داده‌اید و به همین دلیل اجازه تدریس در دانشکده الهیات را از شما سلب کرده و به اخراج از مجمع کشیها تهدیدتان کرده است. شما اولین تئولوگ مسیحی در آلمان هستید که به اتهام «تدریس غلط» نه تنها از داشتن کرسی دانشگاه محروم می‌شوید بلکه از شما اجازه موعظه و برگزاری دعا و نیایش در کلیسا هم سلب می‌شود.

ج: باکره بودن مریم به عنوان یک اتفاق تاریخی از طرف انجیل نمی‌توان ثابت کرد. پذیرش این مطلب از نظر بیولوژی ممکن نیست و غیرقابل فهم است.

□ س: بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که مسیح هم پدری داشته است؟

ج: بله تولد او هم مانند سایر انسانها بوده و به عنوان یک انسان که هیچ تفاوتی با هموعان خود ندارد، زاده شده. اما مطلبی که باید بدان در اینجا اشاره شود، این است که این زندگی اوست که غیر معمولی و غیر عادی است و نه تولدش.

□ س: آیا از عالمان دینی کسانی هستند که باکره بودن مریم را با استناد به دلایل تاریخی و زیست‌شناسی نادرست بدانند و با شما هم‌رأی باشند یا این که فقط شما هستید که چنین نظراتی دارید؟

ج: نه تنها من بلکه اکثر تئولوگها بر این نظر هستند، و اما در این میان اسقف پادریون^۲ و کسانی که در رم فشار می‌آورند که علیه من وارد عمل شوند، در اقلیت هستند. آنچه که من می‌گویم و می‌نویسم، چیزی است که اکثر تئولوگها می‌نویسند و بیان می‌دارند. ولی با یک تفاوت که آنها این نظرات را در انتظار عمومی و به طور علنی عنوان نمی‌کنند و یا خیلی نارسا و پیچیده بیان می‌دارند، تا از این طریق خود را در مقابل مقامات واتیکان در امان و مصون بدارند.

□ س: آیا اسقف‌های کنونی در این مورد همانگونه ارتجاعی فکر می‌کنند که در زمان گالیله در مورد طبیعت اندیشه می‌کردند؟

ج: بدون شک چنین است. و این نه تنها در این موضوع که در موضوعات دیگر هم صادق است، آنها می‌خواهند با زور و اجبار نظراتی را که ۱۵۰ سال پیش کهنکی آنها اثبات شده است، همچنان در مسیحیت نگهدارند. اسقفها به گونه‌ای عمل می‌کنند که انگار در این عصر پژوهشهای تاریخی - انتقادی در متون مسیحی صورت نگرفته است.

□ س: مبلغین مسیحی نخستین که مسیح را در آن زمان ندیده بودند و نمی‌شناختند و متون خود را ۵۰ یا ۶۰ سال بعد از مرگ او نگاشته‌اند، از معجزات زیادی در متون خود سخن به میان می‌آورند چنانچه گفته شده «کور را بینایی بخشید، اجنه و شیاطین را از روحها رهانید، جذامیان را شفا داد، با یک قرص نان و دو ماهی پنج هزار نفر گرسنه را سیر کرد. آب را تبدیل به شراب کرد، در رودخانه رفت و مرده را زنده کرد» کدام یک از این معجزات واقعاً صحت دارد؟

ج: بسیاری از این معجزات که در انجیل هم عنوان شده از نظر تاریخی

قابل شک و تردیدند. به این سبب که همه این معجزات فرموله شده هستند و در مذاهب دیگر هم تقریباً نظیر آنها را می‌توان یافت. این معجزات نشان دهنده ضعف و عجز انسانهای آن دوره بوده. از این جهت است که باید تصریح کرد که هرچه معجزات مرستادگان خداوند بزرگتر و جنجالی‌تر ثبت شده باشد، به همان اندازه ضعف و عجز انسان آن دوره بیشتر بوده است. این که از تولد مسیح به عنوان معجزه صحت می‌شود و معجزات دیگری هم به و نسبت داده شده، در ادیان دیگر هم نظایر این معجزات وجود دارد و خاص مسیح تنها نیست.

□ س: اسقف‌های کاتولیک معجزات یاد شده در ادیان دیگر را افسانه‌های خیالی ساخته و پرداخته روحانیان آن ادیان می‌دانند و آنها را به عنوان وقایع تاریخی قبول ندارند، ولی چگونه است که این اسقف‌ها معجزات مسیح را وقایع تاریخی می‌دانند؟

ج: آنها با چنین نظرانی، هیچ تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی را نادرده می‌گیرند و بدین ترتیب از درک و فهم متون نیز جلوگیری به عمل می‌آورند. تابلوهایی وجود دارد که به صورت سبلیک نشان می‌دهند که مسیح چگونه قدرتی داشته. قدرتی که با آن می‌توانسته انسان‌ها را به خویشن خویش فراخواند. من بر این یقین هستم که انسانی به نام «عیسی مسیح» توانسته بر انسانهای دوران خود تأثیر شگرف و اعجاب‌انگیزی بگذارد و از جذابیتهای خاص در نزد انسانها برخوردار بوده، و در نزد آنها یک ناجی و نجات‌دهنده و قوت قلب دهنده و کسی که می‌تواند بر ترسها غلبه پیدا کند و بیماران را شفا بخشد، شناخته شده بود. آیا توجه به تأثیر این تلقیات از او بوده که درمان و شفابخشی آنی یا خود به خودی صورت می‌گرفته، زیرا بیماریهای روانی راه به سوی بیماریهای جسمی می‌برند، و این را علم پزشکی ثابت کرده و جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و در دو هزار سال پیش، از رابطه این دو نوع بیماری مردم اطلاع نداشتند و بی‌درمانی که از طریق روانی درمان می‌شدند، این درمان را به حساب معجزه می‌گشتند.

□ س: اگر در آن زمان چنین بوده، آیا در عصر کنونی نیز چنین درمان‌هایی ممکن است؟

ج: بدون شک این قبیل درمانها (شفا دادن) امروزه هم در برخی از قبایل وجود دارد، مثلاً در قبایلی که به جادوگری و احضار روح اعتقاد دارند. این نوع درمان در «روان درمانی» نیز وجود دارد، چنانچه روانشناس معروف زیگموند فروید برای اولین بار شخص معلولی را درمان نمود و بیمار توانست در حالت هیپنوتیزم قسمت فلج شده بدنش را حرکت دهد.

□ س: آیا همه معجزاتی که در انجیل آمده قصه‌هایی هستند که روحانیون نقل کرده‌اند و حقیقت ندارند؟

ج: تمامی معجزاتی که به مسیح نسبت می‌دهند، مفهوم و بیان سبلیک دارند، اما پروتستانها از آنها طوری نقل قول می‌کنند که بیان وقایع و گزارشات تاریخی از آن استنباط می‌شود.

□ س: در هر چهار کتاب پروتستانها آمده است که مسیح پیش از مرگ خویش از این که سه روز بعد از مرگ دوباره زنده خواهد شد و به عروج خواهد رفت، آگاه بوده است. در این زمینه رودلف بولتمن که یکی از تئولوگ‌ها و محققین مستند به شمار می‌آید چنین می‌گوید: «چه کسی می‌داند که مسیح سه روز پس از مرگ دوباره زنده شده است، برای ما فقط مرگ او قابل معنی و بیان‌کننده پیامی است.»

ج: در این خصوص حق کاملاً با اوست. اختلاف نظر ما مسیحیان در مورد رستاخیز مسیح و این که این عمل چگونه صورت گرفته و آیا مسیح به آن اعتقاد داشته یا نه، تعیین‌کننده نیست. حتی خود مسیح هم در این مورد بیش از آن چیزی که ما الان می‌دانیم، نمی‌دانسته است.

□ س: مسیحیان بر این اعتقاد هستند که قبر مسیح در روز سوم خالی بود. زیرا او در این روز عروج کرد. بدین ترتیب از این روز به عنوان عید پاک یاد می‌کنند و مراسمی خاص به جا می‌آورند. آیا این موضوع واقعیت دارد؟

ج: اگر بگویم که مراسم عید پاک و شکل پیدایش آن تماماً یک داستان مذهبی است و واقعیت ندارد، باز بعضی‌ها از من ایراد و اشک خواهند گرفت که این گفته درست نیست. به صورت خیلی ساده و روشنی باید عنوان کنم که این قصه‌ها و داستانهای مذهبی دارای ارزشها و معانی هستند که توسط آنها می‌توان به تفسیر و تعبیر واقعیات پرداخت. هدف از عنوان رستاخیز مسیح در انجیل این نیست که به مؤمنان ثابت کند که چنین عملی صورت گرفته بلکه منظور توضیح و تفسیر این باور بوده است.

□ س: چه نوع حقیقتی در داستان مذهبی رستاخیز مسیح نهفته است. بولتمن در مصاحبه‌ای که با مجله اشپینگل داشت، گفته بود، اعتقاد به رستاخیز مسیح به این معنی است که خود را مورد خطاب پیام او قرار دهیم و بدان باور بیاوریم. آیا شما می‌توانید چنین کوتاه و مختصر رستاخیز او را تفسیر کنید؟

ج: برداشت من از این موضوع این است که اعتقاد به رستاخیز مسیح داشتن، یعنی به خدا اعتماد و اعتقاد داشتن، که عشق پروردگر پس از مرگ نیز همچنان ادامه دارد. اما متأسفانه با این جملات ناقص نمی‌توان منظور را رساند. انجیل با تابلوها زنده است. و معنی و مفهوم می‌دهد، هرکس زبان گویای این تابلوها را فهمید، می‌تواند اعتقادات خود را حفظ کند. قبر خالی تصویری از یک حقیقت است.

□ س: آیا شما هم در این نظر بولتمن را همراهی می‌کنید که می‌گوید: «یک جسد نمی‌تواند دوباره زنده شود و از قبر بیرون بیاید»؟

ج: بله همین طور است. این گفته هم شامل قبر عیسی مسیح می‌شود و هم در مورد قبوری که در جاها و مکانهای دیگر مثل شهر وردن، ویتنام، شهر پادریون و یا هامبورگ است، صدق می‌کند. دوباره زنده شدن اجساد در محلهای یاد شده همان اندازه غیرقابل قبول است که زنده شدن مجدد مسیح پس از سه روز در شهر اورشلیم.

□ س: در رابطه با معراج مسیح حتی کشیشان محلی واپسگرا نیز آن را از لیست وقایع تاریخی حذف کرده‌اند. آنها بیم آن دارند که با دم زدن از مسئله معراج مسیح (رفتن به آسمان) در نزد افکار عمومی بدانگونه که موشکها به آسمان رانده می‌شوند تلقی و برداشت شود و در نتیجه مورد تمسخر مردم واقع شوند.

ج: اسقف مسؤل من بر این نظر به طور جد پافشاری می‌کرد که معراج او باید چیزی حدود چهل روز پس از عید پاک صورت گرفته باشد. وی در پاسخ کتبی‌ای که به من داد، ذکر کرد که معراج مسیح را از نظر زمانی و مکانی به عنوان واقعه‌ای که صورت گرفته، قبول دارد. ولی من این‌گونه برداشت از معراج مسیح را که در انجیل آمده یک نوع بدفهمی و تفسیر و تعبیر غلط می‌دانم. تنها برداشتی که ما می‌توانیم از این معراج کنیم این است که انسان توان غلبه و نابود کردن ترسها و تشویشها را در خود دارد. هرکس در این مورد (معراج مسیح) و خارج از این چارچوب بر تعبیر و برداشت دیگری است، قطعاً به دامان خرافات درخواهد غلطید.

□ س: اگر ما خواسته باشیم صحبت‌های گذشته را مرور کنیم، طبق نظرانی که شما بازگو کردید به این نتیجه رسیدیم که در زمان حیات مسیح و پس از مرگ وی چیز عجیب و خارق‌العاده‌ای اتفاق نیفتاده که با قوانین طبیعی خوانایی و همسویی نداشته باشد؟

ج: اعتقاد به این که خدا برای زمانی معین و مشخص برای فردی به نام

مسیح قوانین طبیعی را نادیده گرفته است و خارج از کادر این قوانین عمل کرده تا بدین طریق معجزه‌ای صورت گیرد، عقیده‌ای است که نه تنها خط است بلکه خطرناک نیز می‌باشد. این گونه نظرات و باورها نه تنها نمی‌توانیم اعتقادات مسیحی را ثابت کنیم، بلکه راه به سوی آتیش هم خواهیم برد بیش خود خواهیم گشت پس این چه حسی است که برای این که پسر خود را حق کند تمامی قدرت خویش را به پادشاهی می‌گذارد، اما در جای دیگر در مناسبت سبیل انسان‌های دردمند و بیچاره و فقیر، متغیر و بدون عمل فقط نظره گر است. این چنین خدایی، عاری از انسانیت و انساندوستی است. پیام معجزات این نیست که از خدا انتظار معجزه داشته باشیم، بلکه به این معنی است که تصاویر موجود در آنها را انگیزه رفتار خویش قرار دهیم. به عنوان مثال مفهوم معجزه برکت نان این است که بخشش کنیم، مفهوم معجزه تغیر و دگرگونی دریا غلبه یافتن بر ترس است.

□ س: در متون کلیسایی این مسئله به صورت مشخص و روشن وجود دارد که مسیح از مذهب یهود جدا شده و در همین راستا هم قدم بزرگی برداشته شده است.

ج: به قسری برداشته شده در مسیری که مورد نظر آنهاست. هدفی که مسیح داشته، این بوده که به توحه به دعای پیامبری، هدف و رسالت خود را در تجدید حیات بخشیدن و روح تازه دادن به مذهب مردم خویش قرار دهد و بر آن بوده است که می‌باید بدون واسطه و بدون تعویق و تأخیر تجدید حیاتی در مذهب صورت گیرد. عمل انقلابی او در این امر بوده که، محسوب را با آدم گم‌گشته در یک مجلس به نزد خدا دعوت می‌کند. خیلی بی‌معنی و مسخره است که کلیسای کاتولیک که مراسم هفتگانه قربانی کردن در کلیساها برگزار می‌کند، از ورود مسیحیان غیرکاتولیک و حتی بعضی از کاتولیکها به چنین مراسمی جلوگیری به عمل می‌آورد. برای مثال می‌توان از زنان و مردان مطلقه نام برد. مسیح هیچ کس را از جمع نراند، اما سردمداران کلیسای کاتولیک کسانی را که به نظرات و اعمال آنها (روحانیان حاکم بر کلیسا) صحنه نگذارند و تأیید نکنند، از اجتماع و جمع خود می‌رانند و به کلیسا راه نمی‌دهند.

□ س: آیا شما به عنوان یک کشیش وظایفی غیر از آنچه که مقامات کلیسایی به شما امر می‌کنند، انجام می‌دهید؟

ج: در کلیسایی که من در آنجا انجام وظیفه می‌کنم، در کلیسا بر روی هیچ کس بسته نیست و همه می‌توانند در آیین و مراسم هفتگانه مذهبی شرکت کنند، حتی پروستانها و زنان و مردان مطلقه.

□ س: این مسئله را چگونه برای خودتان حل کرده‌اید، منظور آیین و مراسم هفتگانه مذهبی است که شما در کلیسا برگزار می‌کنید. آیین و مراسمی که نه از طرف مسیح وضع شده و نه او (مسیح) خواهان این مراسم بوده است؟

ج: من شخصاً بر این نظر هستم که احتیاج و نیاز انسانها بوده که این آیین و مراسم را بوجود آورده، نیازها و احتیاجاتی که ذاتاً در انسان وجود دارند، و این نیاز ما انسانهاست که به این آیین‌ها و مراسم مشروعیت و حق‌نیت می‌دهد. اما از نظر تاریخی نمی‌توان این‌گونه پیامها و دستورالعملها را به مسیح نسبت داد.

□ س: آقای دروین شما در اکثر کتابهایی که تحریر کرده‌اید مذهب مسیح را با دیگر مذاهب به مقایسه گذاشته‌اید، می‌توانید برای ما بگویید که ضروری بودن این مقایسه برای شما در کجا نهفته است؟

ج: برای مثال اگر من عنوان کنم که در مذهب کهن مصریان و یا مذهب سرخپوستان، عقاد داشتن به باکره بودن زن باردار و یا عروج انسانهای مقدس و یا اینکه باورداشتن به فرزند خدا بودن، در این مذاهب هم بوده و

خاص مذهب مسیح تنها نیست، با این مقایسه ثابت می‌کنم که انسانها جدای از هر نوع اعتقاد، تصور و باوری که در طول تاریخ داشته‌اند، بنابر نیاز و احتیاج چنین تصویری را بوجود آورده‌اند. اما دلیل دیگری که از این مقایسه به دست می‌آید این است که در حال حاضر دنیا دارد به صورت مشترک و جمعی مسیر رشد و تکامل خویش را می‌پیماید، از این رو مذهبی که در فرهنگهای مختلف پدید آمده‌اند، می‌توانند و می‌توانند بر یکدیگر تأثیرپذیری و تأثیرگذاری داشته باشد تا از این رابطه متقابل همدیگر را تکامل بخشند. انتخاب این یا آن مذهب برای انسان امروزی ساده‌تر از گذشته است. یک بودایی شاید بهتر بتواند به وسیله مذهب بودا خویشتن خویش را بشناسد تا این که این شخص بیاید و برای این شناسایی مذهب مسیحیت را اختیار کند. اگر بنا به تشبیه باشد مذاهب مثل داروهایی هستند که برای بیماران مشخص بوجود آمده‌اند. اما نمی‌توان برای همه نوع بیماری یک دارو تجویز کرد.

□ س: برداشت شما از دین مسیحیت با برداشتی که اسقف‌ها از این دارند فرق می‌کند. آنان معتقدند که دین مسیحیت بر ادیان دیگر برتری دارد. اما شما برای همه ادیان ارزش مساوی و یکسانی قائل هستید؟

ج: به این پرسش نمی‌توان جواب کوتاه دو کلمه‌ای خیر یا آری داد، گذشته از این با جواب مختصر ره به جایی نمی‌بریم، باید گفت که مسیحیت برای خیلی از مسائل مهم و ضروری پاسخی ندارد، مثلاً در مورد مسئله قدرت با وجود این که مسیح به عنوان یک انسان طرفدار و حامی صلح به صلیب کشیده می‌شود، ولی کلیسا رفتار و متشی متناقض در این خصوص دارد. یا در قبال مسئله جنگ و صلح موضع کلیسا پیش از آن که روشنگر باشد، همراه کننده است. در این موارد مذهب بودا نزد من ارجحیت دارد. پیروان این مذهب در طول تاریخ جنگهای کمتری داشته‌اند، مقوله قدرت و زور را مورد ستایش و تعریف و تکریم قرار نداده‌اند. در حال حاضر هم در نظام و سیستمی زندگی می‌کنند که تقریباً اصول دموکراسی در آن رعایت می‌شود، بنابراین ما باید در این زمینه‌ها از آنها بیاموزیم.

□ س: طبق گفته مسیح که عنوان کرده «آسمانها و بهشت متعلق به انسانهای مجرد است» کلیسای کاتولیک با سند قرارداد این گفته کشیشان را به تجرد و امتناع از ازدواج وادار می‌کند؟

ج: تفسیر و معنی کردن کلمه «تجرد» مشکل است. اما سند و مدرکی در این زمینه وجود ندارد که این گفته از مسیح می‌باشد. مسیح هیچ کشیشی را چه از نوع مجرد و چه از نوع غیرمجرد و متأهل منصوب نکرده و اعتقادی هم به کشیش بودن نداشته است. وی از پیروانش درخواست کرد که بین او و خودشان فرقی نگذارند و مسائل او را مسائل خود تلقی کنند. هیچ دستورالعملی از طرف او صادر نشده، که از این طریق خواسته باشد از حواریون خود یک کاست بخصوص یا طبقه و صنف منظم و مشخص بوجود بیاورد. مسیح و پیروان او یک جمع کاملاً آزاد و بدون اعمال قدرت رهبری بودند. جمعی که افراد آن از اعتماد متقابل به یکدیگر برخوردار بودند و بر همین اساس هم بنا شده بود در انجیل به مراتب تکرار شده که مسیح به وجود روحانیت اعتقادی نداشته است.

□ س: آیا موضع‌گیری شدیدی که کلیسا نسبت به شما اتخاذ کرده از آنجا ناشی نمی‌شود که شما بیش از دیگر منتقدین با مسئله تجرد کشیشان برخورد کرده‌اید و به آن بیشتر پرداخته‌اید و علناً با این سنت به مبارزه برخاسته‌اید؟

ج: اگر بدین صورت باشد که شما عنوان می‌کنید، قطعاً یکطرفه نگاه کردن به قضیه است. اما قابل ذکر است که چنانچه کسی بر علیه سنت تجرد کشیشان به مبارزه برخاست، خود این عمل (مبارزه با سنت تجرد) به مثابه مبارزه با قدرت کلیسا و رویاروشدن با دستگاه کلیسا است و اگر کسی پا در این

میدان مبارزه بگذارد، مسلم مورد لعن و نفرین و مجازاتهای روحانیون حاکم بر کلیسا قرار می‌گیرد. آنها آزادند که هر نوع تشوّلگی بوج و بی‌معنی و مفهومی را بیان کنند و حتی آزادند که زندگی مشرک و زناشویی داشته باشند با وجود این که کشیش هستند و قعدت اجاره چنین کاری ندارند. اما باید این عمل (گزیدن همسر و یا دوست دختر) در حق صورت گیرد و از این که بین راز فاش شود و آبروریزی در پی داشته باشد، شدید جلوگیری به عمل آید. بحث تجرد کشیشان به خطا تحت عنوان، خصوصت جنسی، مطرح می‌شود. در صوتی که لب مطلب در واقع تحت فشار قراردادن فرد (کشیش) است. تنها کسانی می‌توانند مقامات کلیسائی خود را حفظ کنند که از عشق و ورزیدن (ازدواج) محروم باشند، البته زندگی این افراد هم فقط محدود و محصور در همای مقام است.

□ س: در کتابتان به نام «روحانیت کاتولیک» شما شدیدترین و پرمحتواترین انتقاداتی را که در دعا‌های اخیر هم بی‌سابقه بوده نسبت به کلیسای کاتولیک کرده‌اید. آیا وضعیت کنونی کلیسای کاتولیک که در شرایط بی‌نظمی خاصی است. شباهتی به دوران و عصر لوتر دارد؟

ج: در واقع باید گفت که وضعیت فعلی کلیسا بدتر و وخیم‌تر از آن دوران است. مسیح اصلاً و ابداً خواستار چنین کلیسایی که ما در حال حاضر داریم نبوده است. ۴۵۰ سال تلاش و کوشش کلیسا این بود که حرفها و سخنان لوتر و دیگر اصلاح‌طلبان مذهبی را رد و تکذیب کند و در طول این مدت و هم‌اکنون این دیدگاه و بینش عقب‌گرا و ارتجاعی هر روز خشک‌تر و بسته‌تر به حیات خود ادامه می‌دهد. در اواسط قرن شانزدهم میلادی در شهر ایتالایی ترینت اسقف‌های اعظم نشست مهمی داشتند و در پایان این نشست تصمیم گرفته شد که روحانیت مسیحی کما فی السابق بر کلیساها و نهادهای وابسته به آن اعمال قدرت کنند. من دقیقاً به این سبب که این مسایل را به زیر سؤال برده‌ام، مورد لعن و نفرین اسقف‌ها واقع شده‌ام. مسئله اصلی اعمال قدرت و سلطه بر دستگاه کلیسا است. تنها هدفی که من در نوشته‌هایم و اعمالم دنبال می‌کنم این است که انسان قادر است به طور فردی اعتقاد و ایمان و اندیشه و احساساتش را یک همسویی و همخوانی بدین صورت که این مقولات با هم در یک خط مشترک حرکت کنند، بدهد، هرچند در این راه و مسیری که بدون واسطه طی می‌شود مشکلات و نقصهایی وجود داشته باشد. اما انسانی که از این طریق با درون خویش و مبدأ ارتباط برقرار می‌کند، دیگر احتیاجی به دلالی و واسطه‌گری کلیسایی که انورثیه خاصی هم اعمال می‌کند، ندارد. این واسطه‌گری ایجاد مزاحمت می‌کند و زیان‌آور و زائد است.

□ س: شما خواستار سلب قدرت از اسقف‌ها می‌باشید، قدرتی که به آنان اجازه می‌دهد، خود را پاسدار و نگهدارنده مذهب و اعتقادات مؤمنین پیرو این مذهب بدانند و تنها خود را ذیصلاح و تصمیم‌گیرنده در مسائل دینی و این که کدام تفسیر و برداشت درست و کدام نادرست است، می‌دانند.

ج: دقیقاً به همین صورت است. اسقف‌ها به طور خیلی جدی بر این باور هستند که از طریق آنهاست که می‌توان اعتقادات دینی را تفسیر، فرموله و تضمین کرد و تنها دستگاهی و اشخاصی که در این امر تخصص و صلاحیت دارند، همانا اسقف‌ها و دستگاه روحانیت است. من اینگونه ادعاها را یک نوع گستاخی، تکبر و خودبینی غیرالهی می‌دانم، نهاد مذهب در درون انسان بالقوه به صورت پویا و زنده وجود دارد و ارتباط برقرار کردن با این درون (نهاد مذهب) بدون واسطه و مستقیم صورت می‌گیرد و احتیاجی هم به نیرو و عالم غیرخودی و بیگانه ندارد.

□ س: خواهان چه تغییراتی در کلیسا هستید؟ چنانچه نظرات رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه شما برای این دستگاه (کلیسا) حاکم شوند؟

ج: تقریباً همه چیز را باید تغییر داد.

□ س: در اینجا کشیشان موردنظر ما هستند. طبق نظرات شما، دیگر آنها مجبور نیستند که تجرد اختیار کنند. شما در کتابتان تحت نام «روحانیت کاتولیک» ذکر کرده‌اید که نه تنها بیش از یک سوم کشیشان روابط پنهانی زناشویی (فردنبلکه تقریباً همه آنها مایلند که ازدواج کنند). ج: تنها دلیل حذف این حکم تجرد این نیست که کشیشان را به طریق و روش زندگی دیگری غیر از شرایط و حالت کنونی وادار می‌کنند، بلکه دلایل دیگری هم وجود دارد. از جمله این که، آنها کشیش بودن خود را بدین دلیل که از زندگی خوف و ترس دارند، انتخاب نمی‌کنند. بلکه کشیش می‌شوند برای این که شهامت و جسارت زندگی کردن را در خود می‌بینند، آنها بدین خاطر کشیش نمی‌شوند که زندگی خود را قربانی کنند، بلکه حق دارند که مانند سایرین زندگی سعادت‌مند و خوشبختی داشته باشند. آنها خود را مجبوس و گرفتار کلیسای محل خدمت خود نمی‌کنند، بلکه در صدد ارتباط با کسانی هستند که از مذهب و کلیسا دور هستند. آنها (کشیشان) خود را در مقابل اسقفها خوار و ضعیف می‌کنند و فرمانبر آنها نیستند، بلکه همراهی و همکاری آنان به ضرورت دارد و آگاهانه می‌باشد.

□ س: آیا شما هم بر این نظر هستید که در سیستم جدید کلیسایی که چنانچه عملی شود، زنان هم اجازه دارند کشیش شوند و چنین حقی هم به آنان داده می‌شود؟

ج: تا زمانی که کشیش شدن بر مبنای تشوّلگی قربانی کردن در متون کلیسایی تفسیر و برداشت می‌شود، این که زنان از چنین حقی (حق کشیش شدن) برخوردار شوند، غیرممکن است. از عصر حجر تاکنون کشتن حیوانات و قربانی کردن به مردان تعلق داشته، حال اگر خواسته باشیم کشیش بودن را غیر از آنچه کلیسای کاتولیک تفسیر و معنی می‌کند، برداشت و تفسیر کنیم، زنان هم می‌توانند کشیش شوند. حتی آنان می‌توانند بهتر از مردان در این لباس خدمت کنند. چر که دیگر نیازی به تحت فشار قراردادن خود و سرکوب غریزه فطری و قربانی کردن خود ندارند. اگر چنین اجازه‌ای به زنان داده شود، در آینده آنها خواهند توانست در جهت اتخاذ نظرات بهتری در مورد زنان به کلیسای کاتولیک کمک و یاری رسانند، عمل مهمی که دو هزار سال موفق به انجام آن نشده‌اند.

□ س: آقای دروین در حال حاضر کوچکترین نشانه مبنی بر این که کلیسای کاتولیک رفرم و دگرگونی در سیستم فکری و بنیادهای این نظام صورت دهد، وجود ندارد. آیا این موضوع شما را در ادامه راه و کارتان دلسرد و ناامید نمی‌کند؟

ج: اتفاقاً دلایل و شواهد بیشتری برای من وجود دارد مبنی بر این که به کارم ادامه دهم تا این که ناامید و مأیوس، گوشه انزوا طلب کنم. مسلماً تغییراتی صورت خواهد گرفت، کاملاً جدا از این که پاپ و اسقفها برای این تغییرات و رفرمها مهر تأیید زنند و یا این که بر علیه آنها وارد عمل شوند، این تحولات صورت خواهد گرفت. برای مثال از حکم تجرد کشیشان باید نام برد که دستگاه کلیسا با تمام فشار و اعمال قدرتی که صورت می‌دهد، این حکم بیش از چند سال دوام نخواهد آورد و بعد منسوخ خواهد شد. اما من یقین دارم که تغییر و تحولات اساسی صورت خواهد گرفت.

□ س: اگر در این مورد رفرمی و تحولی صورت نگیرد؟

ج: با این وجود تصمیم گرفته‌ام تا زمانی که ممکن و میسر باشد، یک کشیش باقی بمانم.

□ س: آیا می‌توانید توضیح دهید که چرا با توجه به این که در اظهارات خودتان تأکید کردید که مسیح به کشیش و روحانی احتیاج نداشت با این همه باز می‌خواهید کشیش بمانید؟

ج: قصد ندارم به انسانهایی که من در این لباس به آنها خدمت کرده‌ام، آنان را در مواقع اضطراری که احتیاج به کمک من دارند، به حال خود واگذارم بلکه قصد دارم در این - س به گونه‌ای که خواست و اراده مسیح بود، انجام وظیفه کنم. هرچند در وضعیت فعلی که کلیه در آن به سر می‌برد، خیلی مشکل و شاید غیرممکن است روی ارزش آن در دین که انسان در این زمینه نهایت سعی و تلاش خود را م侖 دارد.

- ۱- استف دگن هارت، استف سؤول درورمن است و همان کسی است که کلیه مقامات دانشگاهی و کلیسایی را از درورمن سلب کرده است.
- ۲- منظور همان استف دگن هارت است که در شهر پادربون که درورمن هم آنجا زندگی می‌کند.

درباره پویایی بینش

انگلس در اثر معروف خود آنتی دورینگ نوشت که ما نیک می‌دانیم: «تا چه حد تاریخ جهان هنوز حوان است و چه اندازه خنده‌آور است که ما برای بینش‌های کنونی خویش ارزش مطلق قائل شویم»^۱ لنین تصریح می‌کند که مارکس و انگلس به کرات گفته‌اند که: آیین فکری ما یک دگم (حکم محتوی و جزئی) نیست، بلکه راهنمای عمل است. «لنین در ادامه این سخن می‌گوید: «مارکس و انگلس به حق اسلوبی را که عبارت است از شیوه از برگردن و تکرار عینی «فرمول»هایی که فوشر می‌تواند هدف‌های «عام» را معین کند (هدف‌هایی که شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص در هر فاز خاص تاریخ، آنها را عوض می‌کند) به باد استهزاء گرفته‌اند. ۲» مارکس در مکاتبات خود، مارکسیت‌های فرانسوی سالهای ۷۰ سده گذشته را مورد انتقاد قرار می‌دهد و در قیاس تندیشه‌های جزئی و نسخه‌وار آنها می‌گوید: آنچه که من درباره خود می‌دانم. من یک مارکسیت نیستم. ۳» و در انتقاد از مترجم روسی اثر خود با تعجب می‌نویسد:

«وی می‌خواهد گرده تاریخی تکوین سرمایه‌داری در اروپای غربی مرا به یک تئوری تاریخی - فلسفی مبدل سازد که گویا یک سیر عام و محتوم (فاتال) آن را بر همه خلق‌ها تحمیل می‌کند، اعم از آن که اوضاع و احوال تاریخی از چه قرار باشد. ۴» زیرا مارکس معتقد بود که به علت تنوع عظیم اشکال تاریخی برای درک آن - بدیهه مصالح تحقیقی و تجربی (آمپیریک) تکیه کرد و از الگوسازی پرهیز داشت. مارکس و انگلس و لنین سخت مخالف آن بودند که کسی بیش مارکسیتی را یک «درس نامه ابدی» یا یک «لغت معنی جامد» تلقی نماید. انگلس می‌گوید: «برای کاربرد جاری و روزمره، تدارک یک رساله مختصر از مختصات هرچه عام‌تر و هرچه تبیک‌تر آنچه که تعاریف نام دارد، می‌تواند غالباً سودمند و حتی ضرور باشد، این به خودی خود زیانی ندارد، ولی به شرط آن که از این رساله بیش از آنچه که می‌تواند عرضه دارد، توقع نشود. انگلس تصریح می‌کند که معنی این سخن این نیست که «تعاریف برای علم فاقد ارزش است» ولی «تنها تعریف واقعی، تکامل و گسترش خود شنی است. ۵» آری، تعاریف و مقولات دارای نسبت تاریخی هستند. مارکس در سرمایه یادآور می‌شود: «مجردترین تعاریف، اگر آنها را مورد یک بررسی دقیق و تفصیلی قرار دهیم، همیشه دارای یک پایه مشخص تاریخی است و این هم طبیعی است زیرا تعاریف از درون این شرایط معین استاج شده‌اند. ۶»

ملاحظه کنید، کلاسیک‌های مارکسیتی، با چه دقت و نرمش علمی به مطلب برخورد می‌کنند و بدون استغراق در نسبی‌گرایی بی‌ساحل، از جزم‌اندیشی فشرده و منجمدکننده می‌پرهیزند. برخی از ملاتفتی‌های ما می‌گویند در بین متون نوشته‌های مختلف تفاوت‌های لفظی یا عبارتی بیابند و آن را به «دستک و دلبک» برای جدل و مناظره بدل کنند. گویا آنها غفلند که از جهت تعریف مقولات حتی بین کلاسیک‌ها (و نیز در نزد هر کدام از آنها به‌طور جداگانه) می‌توان اختلاف و تفاوت، و گاه اختلاف بسیار جدی یافت. مثلاً در قبال این سؤال که آیا شرایط طبیعی و جغرافیایی و زیستی (بیولوژیک) را باید جزء زیربنای اجتماعی وارد ساخت یا نه، مارکس صریحاً پاسخ منفی می‌دهد، زیرا زیربنا را مجموع مناسبات تولیدی و ساختار اقتصادی جامعه می‌داند و بس. ۷ و حال آن که انگلس می‌نویسد: «در زیر عنوان روابط اقتصادی که ما آن را زیربنای تعیین‌کننده تاریخ می‌دانیم، پایه جغرافیایی نیز وارد می‌شود و روابط تولیدی معینی براین پایه گسترش و تحول می‌یابد. ۸» ما امروز عوامل طبیعی و زیستی را از «شرایط» پیش و تکمیل جمعه و تمدن اساسی می‌دانیم که البته با آن فعل و انفعالات متقابل در د و آن را وارد مفهوم «زیربنا» نمی‌سازیم.

گر کسی آثار مارکس و انگلس و لنین را از آغاز تا انجام مطالعه کند، آنگاه متوجه می‌شود که هم مقولات و هم احکام اصلی در نزد آنها تاریخ رشد و نضج صریحی را طی کرده است. امری که طبیعی است، زیرا آنها جوینده بوده‌اند و دعوی نداشتند که مهبط الهامات هستند و هرچه گفته‌اند حقایق ازلی و ابدی است. آنها هرگز دعوی نداشتند که پس از آنها احدی حق ندارد در این مقولات و مفاهیم دخل و تصرف کند، آنها را حذف نماید، یا غنی سازد. آنها بزرگترین دقت‌های علمی را در تحقیق و بررسی به کار می‌بردند ولی کم‌ترین تعصبی درباره نتایج این تحقیق از جهت «نرمش علمی» نشان نمی‌دادند، در عین آن که دارای مواضع اصولی و انقلابی سخت و محکمی بودند. مارکس در سرمایه نسبت تعاریف و مقولات را بدین شکل تبیین می‌کند: «بدیهی است از آنجا که اشیاء و روابط متقابل آنها به مثابه امور ثابت درک نمی‌شوند، بلکه متغیرند، لذا بازتاب دماغی آنها، یعنی مفاهیم (یا مقولات) نیز تابع تطور و تغیرند. در چنین شرایطی، آنها در یک سلسله تعاریف جامد جای نمی‌گیرند، بلکه برحسب روند تاریخی یا منطقی شکل‌گیری خود تحول و گسترش می‌یابند. ۹» و لنین می‌گوید: «اگر درست است که همه چیز در حال رشد است، آیا این قاعده به عام‌ترین مفاهیم و مقولات فکر منطبق نیست؟ اگر پاسخ بدهیم نه، در آن صورت باید معتقد باشیم که فکر به هستی مرتبط نیست. ۱۰» مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی با تصریح ضرورت انتزاعات (انتزاعاتی که از واقعیت سرچشمه می‌گیرد و نه انتزاعات پوچ و دروغین) می‌گویند: «ولی این «انتزاعات»، مانند خود فلسفه به هیچ وجه گرده‌ای که همه ادوار تاریخ را باید با آن جور کرد به دست نمی‌دهند. ۱۱» پویایی و همیشه جنبایی مقولات و مفاهیم و احکام مرکب از آن، سرچشمه‌اش در عمل و پراتیک انسانی است زیرا، همان طور که مارکس در هشتمین تذهای خود موسوم به تذهای فویرباخ تصریح می‌کند: «تمام زندگی جامعه ماهیاً پراتیک است، همه معماهایی که تئوری را به سوی رازناکی می‌کشاند، حل عقلانی خود را در پراتیک انسانی و در درک این پراتیک می‌یابد. ۱۲» و لنین ما را برحذر می‌دارد که «طرح‌های مجرد و انواع این اباطیل» را جانشین «بررسی واقعیت» کنیم. ۱۳ لنین مفاهیم و مقولات میان‌تهی و ساختگی را که به میزان عظیمی از سوی بینش‌ها و فلسفه‌های غیرعلمی و ضدعلمی عرضه می‌شود، به گلهای سترون و پوچ و بی‌ثمری تشبیه می‌کند که «روی درخت زنده، ثمربخش، واقعی، ستبر، همه توان، عینی و مطلق معرفت انسانی می‌رویند» و بدین سان برای خود سلسله

نسب واقعی ایجاد می‌کنند و حرّ آن که گلهای سترون و عقیم یا به اصطلاح
لنین «گله‌چهره‌هایی بیش نیست» ۱۴

بیش مارکستی به این نوع تجربیات عقیم یا تجزیهات واقعی که در اثر
جنبش معرفت انسانی کهنه شده، نمی‌چسبد زیرا بیش مارکستی یک
اسلوب معرفتی انقلابی و نقد است که به عمل و واقعیت تکیه می‌کند. توصیه
اساسی لنین عبارت است از تحلیل مشخص و تعین مشخص. بیش
مارکستی از حرکت تاریخی و تکامل مفاهیم و حکم برد می‌کند و دم به دم
بارورتر می‌شود. حقانیت و رعیت آن در همین بازوری تاریخی اوست. در
این مورد لنین به ویژه به همه انقلابیون توصیه می‌کند که ویژگیهای ملی و
محلی خود را درک کنند. وی می‌نویسد: «تحقیق، بررسی، کشف، حدس،
ادراک آنچه که خصوصاً ملی به ویژه ملی است، آن طرز مشخصی که هر
کشور مسائل بین‌المللی را که بری همه یکسان است، مطرح می‌سازد» ۱۵
وظیفه انقلابیون است و حل این مسائل به سخن لنین «در هیچ کتابی مطرح
نشده است». ۱۶ به همین جهت لنین بر آن است که «سیاست بیشتر به جبر
شباهت دارد یا به حساب و حتی بیشتر به ریاضیات عالیّه شباهت دارد تا به
ریاضیات ابتدایی» ۱۷. درست دشواری سیاست در همین شباهت آن به
ریاضیات عالیّه است که برای درک و حل آن تدارک و پی‌کاوی به مراتب
بیشتری لازم است تا مسائل عری حساب.

از همان آغاز پیدایش مارکسیسم، مانند امریخ رودیه نویسان «موافق
دلخواه خود، تصویری مهیب از آن ترسیم می‌کردند، سپس بدان می‌تاختند. از
جمله موضوعات مورد علاقه شورسین‌های لیبرال علیه مارکسیسم آن بود که
گویا مارکسیسم یک «آرمان مجرد» ندانم‌کجایی اختراع کرده و از همه
جامعه بشر می‌طلبد که شخصیت فردی خود را فراموش کنند و خود را در
زیربای این «تب خیالی» فدا؟؟ امروز نیز اندیشه‌پردازان بورژوا از
«غول‌های سازند» حزب و دولت در سوسیالیسم دم می‌رسد که گویا انسان
منفرد در قبال آنها به هیچ و پوچ بدل می‌سازد. مارکس و انگلس از همان آغاز
به چنین سفسطه‌ها پاسخ‌های صریح و روشن داده‌اند. مارکس و انگلس در
ایدئولوژی آلمانی نوشتند: «کمونیست‌ها هرگز نمی‌خواهند انسان خصوصی
را به حساب یک انسان کلی یعنی به مثابه انسانی که خود را تماماً فدا می‌کند،
ملغی شده اعلام دارند» و می‌تند که خودخواهی مانند ایشار و فداکاری،
یکی از اشکال، گاه یکی از نکال ضرور شخصیت فرد است. ما تنها
خواستار محو این تضاد و فرارفتن از آن هستیم» ۱۸ یا به سخن
دیگر کمونیست‌ها خواستار جامعه‌ای هستند که در آن اصل «یکی برای همه و
همه برای یکی» اجرا شود و مثل تام‌گرایانه (توتالیتیر) «یکی برای همه» و
با اصل فردگرایانه «همه برای یکی» که هر دو موجب موجب مسخ شدید
شخصیت و سعادت انسانی است. جامعه حق دارد که از افراد خود فداکاری تا
حد ایشار نفس بطلبد. افراد حق دارند که از جامعه تأمین همه حقوق انسانی
خود را بخواهند و این دو حق مکمل هستند و فقدان یک طرف مسخ دردناک
جامعه است. در همین کتاب بین‌نگزاران تبیین مارکستی تصریح می‌کنند:
«کمونیسم برای ما نه یک نظم دولتی است و نه یک آرمان که واقعیت
تاریخی مجبور باشد که وضع کنونی را از میان برمی‌دارد و شرایط این جنبش
از زمینه‌هایی که هم‌اکنون خود را با آن جور کند. ما کمونیسم را جنبش واقعی
می‌دانیم که وجود دارد، برمی‌خیزد و منشأ می‌گیرد» ۱۹. معنای عمیق این
سخن را باید در اهمیت فراوانی دانست که مارکس و انگلس به پراتیک، به
سیر واقعی تاریخ و جنبش می‌دهند و هر سخنی که در زمینه شکل‌گیری
جنبش با هدف نهایی آن از طرف کلاسیک‌ها گفته شده تنها یک تراز دقیق،
علمی و موشکافانه تجارب عینی مبارزات مردم بوده است و به یک طراحی
مجرد فیلسوفان خلوت‌نشین. مارکسیسم هرگز گردهای از یک تیپ رسمی

عرصه ندانسته که اینک بتوان چیزی را با آن مقایسه کرد و همیشه می‌دانسته که
حل و فعی تضادهای جامعه انسانی، تنها در پراتیک، در جنبش، در سیر واقعی
امور است و به اشکال کاملاً متنوع زمانی و مکانی مربوط است.

برای آن که یک نمونه از شیوه تفکر عمیقاً دیالکتیکی کلاسیک‌ها را در
طرز برخورد و حل مسائل به دست دهیم، سخنی چند درباره ریاض فلسفه و
قتصاد و سیاست بگوییم، زیرا اندیشه‌پردازان ضد مارکست جنبشی و وطنی
خود را، روی این نکته اصرار دارند (و این اصرار در اروپا از همان زمان
مارکس بوده است) که گویا مارکسیسم تنها به یک عامل در تاریخ معتقد است
و آن هم عامل اقتصادی است (و سپس این نقادان مغرض البته عامل
اقتصادی را هم تا حد «معیشت روزمره» تقلیل می‌دهند) و گویا مارکسیسم
معتقد است که یا در وراء اقتصاد ابداً چیزی وجود ندارد، یا اگر وجود داشته
باشد مستقیماً تحت تأثیر جابرائه عامل اقتصادی است. چنین طرز مبتذل کردن
مارکسیسم دشنام عظیمی است به مارکسیسم و نمودار سخافت عقل و جهالت
محض مدعیانش.

نگلس درباره رابطه ایدئولوژی به معنای عام کلمه و از آن جمله فلسفه
اقتصاد چنین می‌نویسد: «این که اقتصاد در این عرصه به شکل نهایی دارای
سیطره است، مطلبی است که برای من مسلم است. ولی این امر در بطن
شریعی انجام می‌گیرد که خود آن عرصه مورد بحث آن را رو می‌شمرد (یا
تجویز می‌کند). مثلاً در فلسفه اقتصاد (که به نوبه خود در جامعه سیاسی و
غیره عمل می‌کند) بر روی مصالح فلسفی موجود که از اسلاف انتقال یافته،
تأثیر می‌گذارد. در این جا اقتصاد چیزی را مستقلاً ایجاد نمی‌کند، بلکه
چگونگی تبدل مصالح عقلانی موجود را معین و مشخص می‌سازد و آن هم
این کار را غالباً غیرمستقیم، از طریق بازتاب‌های سیاسی، قضایی و اخلاقی که
بیشترین تأثیر مستقیم را بر فلسفه دارند، انجام می‌دهد.» ۲۰

در سال ۱۸۸۸ انگلس اثر معروف خود به نام لودیک فوریباخ و پایان
فلسفه کلاسیک آلمان را نگاشت. در این اثر انگلس اهمیت ساخت‌های
روبنایی (فلسفه، اخلاق، مذهب و غیره) را در تکامل عمومی جامعه یادآور
می‌شود و نقش فعال روبنا و استقلال نسبی آن و تأثیرش را در مجموع جامعه
و زیربنای آن یادآور می‌گردد. این روش را ما در نامه‌های انگلس درباره
ماتریالیسم تاریخی که در همین دوران نوشته شده می‌بینیم. هدف از این کار،
تلاش برای حفظ روح زنده آموزش مارکس از ابتدال و تبدل آن به
اقتصادگرایی و مادی‌گرایی اقتصادی بود. مثلاً انگلس در نامه‌ای به بلوخ
می‌نویسد: «موافق درک ماتریالیستی تاریخ، در روند تاریخی، نکته
تعیین‌کننده در آخرین تحلیل عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی
واقعی. نه من و نه مارکس هرگز مدعی جبری بیش از این نشده‌ایم. اگر کسانی
این حکم را تحریف می‌کنند و مدعی می‌شوند که گویا عامل اقتصادی تنها
عامل تعیین‌کننده است، در آن صورت چنین کسانی این حکم را به یک جمله
پوچ، مجرد و بی‌معنی مبدل می‌سازند. (کلیات - ج ۳۷، ص ۲۹۴). انگلس به
شدت از کسانی انتقاد می‌کند که می‌خواهند استنباط مادی تاریخ را از اسلوب
تحقیق به یک قالب کلی و نسخه‌های مشکل‌گشایی مبدل سازند که مرد محقق
و دانشمند را از ضرورت تحقیق و بررسی مصالح واقعی و عینی خلاص
می‌کند و حل همه مسائل را از پیش در دسترسش قرار می‌دهد. انگلس در
همین دوران در نامه به شمیدت می‌نویسد: «استنباط تاریخی ما مقدم بر هر
چیز و به ویژه راهنمای بررسی است و به امری برای ساخت و پرداخت
مسائل به شیوه هگلی» (کلیات، جلد ۳۷، ص ۳۷۱). در نامه به بلوخ
می‌نویسد: «متأسفانه دم به دم مدعی می‌شوند که تئوری نوین را کاملاً درک
کرده‌اند و همین که احکام اساسی آن را فرا گرفتند، قادرند آن را ماهرانه به
کار بندند و حال آن که حتی این احکام اساسی را همیشه به درستی درک

نکرده‌اند و من بسیاری از «مارکسیت» های تازه کار را از این جهت می‌توانم مورد نگوشت قرار دهم. زیرا به برکت این جریان، اغتشاش و درهم اندیشی شگفت‌انگیزی پدید شده است. (همانجا، ص ۳۹۶) ملاحظه کنید چه اضطراب بزرگی در قلب معلم انقلابی موج می‌زند و تا چه حد گرایش تبدیل یک آموزش علمی و زنده به جریب و شرعیات بی‌روح آنها او را نگران می‌سازد. علی‌رغم آن که مارکس از اصالت ماده یا ماتریالیسم (یعنی قبول تقدم و نخستین بودن وجود ماده لا شعور بر شعور) در مقابل اصالت معنی یا ایده‌آلیسم دفاع می‌کند، طرز برخورد دیالکتیکی موجب شده است که لنین اشکالی از ایده‌آلیسم را بر اشکال معین (مکانیستی) ماتریالیسم مستدل ترجیح می‌دهد. پس از مطالعه «مطلق» هگل لنین درباره ایده‌آلیسم عین‌گرایی هگل نوشت: «ایده‌آلیسم هشیارانه به ماتریالیسم هشیارانه نزدیکتر است تا به ماتریالیسم ابلهانه. ایده‌آلیسم دیالکتیک به جای هشیارانه؛ متافیزیک، خام، مرده، خشن، منحصر، به جای ابلهانه. «۲۱» به همین جهت لنین بر آن بود که در عرصه فلسفه به میدان خلافت حفظ شود و حزب طبقه کارگر فلسفه مارکستی را به صورتی در نیورده که مانع چنین تکامل خلاقه‌ای باشد. لنین در جریان مبارزه با مکتب بیخ و آماربوس، هنگامی که برخی از بلشویک‌ها مانند لوناچارسکی، بوگدانوف، بریف، یوشکویچ تحت تأثیر این مکاتب از مواضع اصیل مارکستی منحرف شدند، در نامه‌ای به ماکسیم گورکی ضرورت «نوعی مشت‌زنی بین بلشویک‌ها» را یادآور می‌شود و می‌نویسد: «ما باید در مسائل فلسفی با هم مقابله کنیم و چنان رفتار نماییم که روزنامه پرولتاری و بلشویک‌ها به عنوان فراکسیون حزب از آن صدمه‌ای نبینند و این هم کاملاً ممکن است. «۲۲» بدین سان لنین بر آن بود که مراعات ضرورت وحدت حزب اختلافات شوریک در فلسفه را منتفی و حذب نمی‌کند.

بقا فلسفه را به مثابه رشته‌ای از معرفت بشری و شکلی از اشکال شعور اجتماعی و کلاسیک‌ها امری ابدی نمی‌شمردند و معتقدند که شکل‌گیری علوم طبیعی و اجتماعی و تکامل اسلوبی آنها روزی نقش فلسفه را تنها به بررسی تئوری تفکر انسانی محدود می‌کند. در این زمینه انگلس می‌نویسد: «هنگامی که علم طبیعت و تاریخ دیالکتیک را فراگرفت، تمام این تخته‌نرد فلسفی، به جز تئوری محض تفکر، زائد می‌گردد و در علوم اثباتی محو خواهد شد. «۲۳» امید است مسائل مهمی که ما در این نوشته کوتاه مطرح ساخته‌ایم، خواه برای آن دوستان مارکسیم که ناآگاه گرایش به جزم‌اندیشی دارند و خواه برای آن مخالفان مارکسیم که در این مخالفت غرض و عنادی ندارند و جویای حقیقت‌ند، سودمند و چشم‌گشا باشد.

- ۱- انگلس، آشتی دورینگ، چاپ ادیسون سوسیال، سال ۱۹۷۱، صفحه ۱۴۳.
- ۲- لنین، کلیات آثار، جلد ۲۴، صفحه ۳۳، (همان چاپ)
- ۳- کارل مارکس و فریدریش انگلس، مکاتبات، صفحه ۴۴۸، چاپ ادیسون سوسیال ۱۹۶۴.
- ۴- همانجا، صفحه ۳۲۱.
- ۵- انگلس، آنتی دورینگ، صفحه ۳۹۱.
- ۶- مارکس، نامه‌هایی درباره کتاب سرمایه، صفحه ۹۸.
- ۷- مارکس و انگلس، بررسی‌های فلسفی، چاپ ادیسون سوسیال، بخش مقاله‌ای درباره اقتصاد سیاسی، صفحه ۲.
- ۸- همانجا، صفحه ۲۵۲.
- ۹- مارکس، سرمایه، جلد سوم، بخش ۱، صفحه ۱۷.
- ۱۰- لنین، کلیات، جلد ۳۸، صفحه ۲۴۱.
- ۱۱- مارکس و انگلس، بررسی‌های فلسفی، صفحه ۶۰، ایدئولوژی آلمانی، صفحه ۲۱.
- ۱۲- مارکس، تذهای فویرباخ، ترجمه (معمولاً به عنوان ضمیمه مانیفست چاپ

می‌شود).

- ۱۳- لنین، کلیات، جلد ۱، صفحه ۲۱۱.
- ۱۴- همانجا، جلد ۳۸، صفحه ۳۴۷.
- ۱۵- همانجا، جلد ۳۱، صفحه ۸۸.
- ۱۶- همانجا، جلد ۲۶، صفحه ۴۸۰.
- ۱۷- همانجا، جلد ۳۱، صفحه ۹۹.
- ۱۸- مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، صفحه ۲۴۵.
- ۱۹- همانجا، صفحه ۷۳.
- ۲۰- آثار فلسفی مارکس و انگلس، چاپ ادیسون سوسیال، صفحه ۲۴۶.
- ۲۱- لنین، کلیات آثار، جلد ۳۸، صفحه ۲۶۰.
- ۲۲- همانجا، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۳.
- ۲۳- انگلس، دیالکتیک طبیعت، صفحه ۲۱۱.

«دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک»

عبدالحسین آگاهای

اوت ۱۹۰۵ (واسط مرداد ۱۲۸۴) کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در شهر ژنو کتاب لنین «دو تاکتیک سوسیال دمکراتیک» را منتشر کرد. سه ماه بعد (نوامبر ۱۹۰۵) در بروجو انقلاب (۱۹۰۷-۱۹۰۵) ولادیمیر ایلیچ لنین به روسیه بازگشت و فعالیت جوشان خود را در کشور آغاز کرد. وی، لنین کتاب «دو تاکتیک» را در ماههای ژوئن و ژوئیه همان سال در مهاجرت نوشته بود. کتاب دو بار دیگر در همان سال در روسیه به طبع رسید و به طور غیر علنی در پتربورگ (لنین‌گراد کنونی)، مسکو، غازان، قزاقستان، باکو و دیگر شهرهای روسیه پخش شد. ۱۹ فوریه سال ۱۹۰۷ اداره مطبوعات پتربورگ انتشار آن را قذغن کرد و ۲۲ دسامبر دادگاه این شهر تصویب‌نامه‌ای درباره از بین بردن نسخه‌های «دو تاکتیک» صادر کرد. انقلابی مشهور س. ای. گوسف، دبیر کمیته حزبی شهر ادسا که در همان ۱۹۰۵ کتاب را گرفته بود، در نامه‌ای به لنین، روشنی عجب و عام‌الفهم بودن آن را ستوده نوشت: «به عقیده من کتاب شما، اگر دورانی را سازد، در هر حال نقش عظیمی را ایفا می‌کند».



سال ۱۹۰۵ در روسیه تزاری با «یکشنبه خونین»، نهم ژانویه شروع شده بود. ارتش به دستور تزار (شاه روسیه) تظاهرات مسالمت‌آمیز ۱۴۰ هزار کارگر پتربورگ را (که به اغوای کثیفی پرووکاتورها به نام گابن برای تسلیم تقاضانامه خود با علم و شمایل حضرت مسیح و مریم و تصاویر خود تزار به سوی کاخ زمستانی او روان بودند) به خاک و خون کشیده بود. پس از دریافت نخستین خبرهای این رویداد، لنین نوشت: «طبقه کارگر درس بزرگ جنگ داخلی را آموخت. پرورش انقلابی پرولتاریا در ظرف یک روز چنان گامی به جلو برداشت که طی ماهها و سالها زندگی بی‌رنگ، عادی و خمودانه امکان‌پذیر نبود» (آثار، جلد ۹، ص ۲۰۱).

تنها در یک ماه ژانویه ۴۴۰ هزار کارگر در سراسر روسیه اعتصاب کردند که از همه ده سال پیش از آن بیشتر بود. اعتصابات اول ماه مه آن سال تقریباً در ۲۰۰ شهر با شعار «سرنگون باد سلطنت خودکامه!» برگزار شد. مبارزه گسترده طبقه کارگر اعماق توده‌های روستایی را نیز به جنبش درآورد. از بهار آن سال کشت اراضی ملاکان بدون اجازه آنها، چرانیدن دامها در مراتع اربابان و تصرف چراگاهها آغاز شد. جنبش‌های دهقانی به ویژه در نواحی اطراف رود ولگا، در سواحل دریای بالتیک، ماوراء قفقاز و لهستان نیرومند بود. به یک کلام، در کشور انقلاب آغاز شده بود. استحکام حزب و تنظیم

خطمی درست آن برای رهبری پیروزمندانه جنبش انقلابی کارگران و دهقانان اهمیت به سزایی داشت. ولی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در نتیجه اخلاص و شویک‌ها دچار تفرقه بود. پس از کنگره دوم (۱۷ ژوئیه تا ۱۰ و ۱۹۰۳ در بروکسل و سپس در لندن برگزار شده بود) حزب در بحران ژرفی فرو رفته بود که به گفته لنین اساس آن را «خودداری سرسخت اقلیت کنگره دوم از پیروی از اکثریت آن» تشکیل می‌داد. لنین می‌کوشید تا برای تدوین تاکتیک حزب در انقلاب و تأمین وحدت صفوف آن بر پایه برنامه مصوبه، هرچه زودتر کنگره سوم تشکیل شود. کنگره سوم (از ۱۲ تا ۲۷ آوریل ۱۹۰۵) در لندن تشکیل شد. همه سازمانهای حزب به کنگره دعوت شده بودند. اما شویک‌ها جداگانه در ژنو جمع شدند و چون تعدادشان کم بود اجتماع خود را کنفرانس نامیدند. لنین کتاب «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» را نوشت تا تصمیمات کنگره سوم را توضیح دهد، صحت و دقت آنها را (در مقایسه با تصمیمات نادرست کنفرانس شویک‌ها) ثابت کند. برنامه استراتژیکی، خطمی تاکتیکی و سیاست اصولی حزب را از لحاظ نظری مستدل سازد. در این کتاب مهمترین مسائل بفرنج مناسب بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی، دیالکتیک رشد و تبدیل انقلاب بورژوا دمکراتیک به انقلاب دمکراتیک سوسیالیستی، استقرار دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر و دهقانان، حکومت موقت انقلابی به منزله زنگان سیاسی این قدرت دولتی، مسئله سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب بورژوا - دمکراتیک و نقش حزب طبقه کارگر به منزله شرط قاطع تحقق رهبری پرولتاریا در انقلاب توده‌ای و غیره به تفصیل مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. کتاب «دو تاکتیک» خدمت بزرگی به غنای نظریه سوسیالیسم علمی است. مسائل اصولی که در این کتاب مطرح و روشن شده است در دوران ما به ویژه برای کشورهای «جهان سوم» بیش از پیش اهمیت بنیادی نظری و عملی خود را نشان می‌دهد. روی چند مسئله مهم به اختصار توقف کنیم.



ببینیم این دو تاکتیک که ولادیمیر ایلچ لنین کتاب را بدان نام موسوم کرده است کدامند. لنین پس از تحلیل و بررسی مفصل مسائلی که در بالا به اختصار برشمردیم و پس از «خاتمه» کتاب این دو تاکتیک را چنین خلاصه کرده است:

«یک دسته می‌گوید: علی‌رغم مقاومت یا عدم فعالیت بورژوازی ناپیگیر، انقلاب را به نیل به هدف نهایی به جلو سوق دهید. دسته دیگر می‌گوید: این فکر را نکند که انقلاب را مستقلاً به هدف نهایی برسانید زیرا در آن صورت بورژوازی ناپیگیر خواهد رسید.

مگر ما با دو راهی که کاملاً در دو قطب مخالف قرار دارند رو به رو نیستیم؟ مگر واضح نیست که این دو تاکتیک به کلی ناسخ یک دیگرند؟ مگر واضح نیست که تاکتیک اول یگانه تاکتیک صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی و تاکتیک دوم در ماهیت امر تاکتیک صرفاً «آسوباژدینه» «مآبانه است؟» («آسوباژدینه» مجله ارگان بورژوازی لیبرال سلطنت طلب در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۲ بود که بعداً آهسته حزب عمده بورژوازی روسیه یعنی حزب «کادتها» را تشکیل دادند)، (لنین، آثار منتخبه در یک جلد، ترجمه محمد پورهرمزان، ص ۲۷۵). لنین نشان می‌دهد که در دوران گسترش جنبش انقلابی «همگانی مردم» سه خطمی سیاسی عمده پدید آمده است که این دو تاکتیک به ترتیب متعلق به خطمی‌های سیاسی دوم و سوم در مقابل خطمی یکم است بدین نحو:

۱- حکومت خودکامه سلطنتی زیر فشار همگانی توده‌ها «ضرورت دعوت نمایندگان مردم را مجاز می‌شمارد ولی به هیچ وجه مایل نیست اجازه

دهد که مجلس آنها همگانی و مؤسسان باشد» (همان کتاب، ص ۲۴۴).

۲- طبقه کارگر انقلابی که سوسیال دمکراسی وی را رهبری می‌کند، خواستار انتقال کامل قدرت حاکمه به دست مجلس مؤسسان است و برای حصول این مقصود نه فقط در راه حق انتخابات عمومی و نه فقط در راه آزادی تام تبلیغات، بلکه علاوه بر آن در راه سرنگون ساختن فوری حکومت تزاری و تعویض آن با حکومت انقلابی موقت نیز مجاهدت می‌نماید» (همان جا). و بالاخره خطمی ۳- یعنی «بورژوازی لیبرال، که تمایلات خود را با زبان پوشایان به اصطلاح «حزب دمکرات مشروطه طلب» بیان می‌نماید، خواستار سرنگون ساختن حکومت تزاری نیست و شعار حکومت موقت را به میان نمی‌کشد... بورژوازی لیبرال... در ماهیت امر می‌کوشد یک بند و بست حتی المقدور مسالمت آمیزتری بین تزار و توده انقلابی به وجود آید و آن هم بند و بست که در نتیجه آن قدرت هرچه بیشتر به دست وی یعنی بورژوازی و هر چه کم‌تر به دست توده انقلابی، یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد.» (همان جا).

در توضیح قطع نامه کنگره سوم حزب درباره وظایف حکومت انقلابی موقت لنین تمایلات ماوراء انقلابی و «آنارشستی» درباره اجرای بی‌درنگ برنامه حداکثر و به دست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سوسیالیستی را به شدت انتقاد می‌کند و متذکر می‌شود که نه شرایط عینی (میزان رشد اقتصادی کشور) و نه شرایط ذهنی که ارتباط لاینفک با شرایط عینی دارد (میزان آگاهی و تشکیلات توده‌های وسیع کارگری) اجازه چنین امری را نمی‌دهد. لنین تأکید می‌کند که «ما یقین داریم که آزادی کارگران فقط به دست خودکارگران می‌تواند انجام گیرد» اما نیل به این هدف در شرایط مشخص کنونی فقط از طریق پیروزی و تحکیم انقلاب بورژوا دمکراتیک میسر است. او می‌گوید در پاسخ اعتراضات آنارشستی مبنی بر این که گویا ما انقلاب سوسیالیستی را به تعویق می‌اندازیم خواهیم گفت: ما آن را به تعویق نمی‌اندازیم. بلکه با یگانه وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دمکراتیک نخستین گام را به سوی آن برمی‌داریم. کسی که بخواهد از راه دیگری سوی دمکراتیسم سیاسی به سوی سوسیالیسم برود، مسلماً چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی‌معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: «چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجرا نماییم، ما در پاسخ متذکر خواهیم شد توده‌های مردم، که دارای تمایلات دمکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا مشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متکشل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیون‌ها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پرسرو صدا ولی تو خالی از آنارشستی اکتفا نوزید. آن وقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این شکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هرچه کامل‌تر اصلاحات دمکراتیک.» (همان کتاب، ص ۲۴۶).

نظریه لنینی درباره رشد انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مرحله تازه‌ای در تکامل پیگیر آموزش مارکس و انگلس در دوران جدید یعنی در دوران سرمایه‌داری انحصاری بود. بانیان سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس که همواره با قاطعیت هرچه تسمتر از جنبش‌های دمکراتیک خلقها پشتیبانی می‌کردند هرگاه در این ارتباط از نقش طبقه کارگر سخن به میان می‌آوردند، لزوم شرکت فعال وی را در انقلابات بورژوا - دمکراتیک گوشزد می‌کردند نه رهبری انقلابات به وسیله طبقه کارگر را. مارکس در این زمینه می‌نوشت: کارگران می‌دانند که «جنبش انقلابی بورژوازی علیه زمره‌های فئودالی و سلطنت مطلقه فقط می‌تواند گسترش جنبش انقلابی خاص آنها را تسریع کند. آنها می‌دانند که مبارزه خاص آنها با

بورژوازی فقط می‌تواند آن روز آغاز شود که بورژوازی خود پیروز می‌شود... آنها می‌توانند و باید در انقلاب بورژوازی شرکت کنند، زیرا این انقلاب مقدمهٔ انقلاب کارگری است. (مارکس، انگلس، آثار، جلد ۴، ص ۳۱۳). لنین متذکر می‌شود که البته انقلاب روسیه جنبهٔ بورژوازی دارد. ولی این به هیچ وجه معنای آن نیست که انقلاب دمکراتیک (که زلاحظ مضمون اجتماعی و اقتصادی خود بورژوازی است) مورد علاقهٔ عظیم طبقهٔ کارگر نیست. او توضیح می‌دهد که انقلاب دمکراتیک می‌تواند هم به صورتی عملی شود که بیشتر فایدهٔ آن متوجه کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان باشد و هم به شکلی پیاده شود که برای دهقانان و کارگران سودمند باشد. البته در رژیم سرمایه‌داری سبقت بورژوازی بر طبقهٔ کارگر امری است ناگزیر. لذا انقلاب بورژوازی آن قدر که به نفع بورژوازی است به نفع طبقهٔ کارگر نیست. ولی این فکر، که انقلاب بورژوازی ابتدا منافع پرولتاریا را منعکس نمی‌نماید، کاملاً بی‌اساس است. این فکر بی‌اساس با به ثوری عهد عتیق نارودینکی منجر می‌شود که می‌گوید: «انقلاب بورژوازی با منافع پرولتاریا متضاد است و به جهت آزادی سیاسی بورژوازی برای ما لازم نیست و یا به آنارشیسم که هرگونه شرکت پرولتاریا در سیاست بورژوازی و انقلاب بورژوازی و پارلماناریسم بورژوازی نفی می‌کند» (همان کتاب، ص ۲۵۴).

در توضیح این فکر خود لنین نشان می‌دهد که انقلاب بورژوازی برای طبقهٔ کارگر نه تنها به متناهی درجه سودمند است، بلکه ضروری است. هر قدر انقلاب بورژوازی کامل‌تر، قطعی‌تر، پی‌گیرتر باشد، به همان اندازه هم منافع طبقهٔ کارگر و دهقانان بیشتر تأمین می‌شود، مبارزهٔ طبقهٔ کارگر با بورژوازی در راه رسیدن به سوسیالیسم بیشتر تأمین می‌شود. «مارکسیسم به پرولتاریا نمی‌آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکند، رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند. بلکه برعکس، می‌آموزد که با انرژی هر چه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دمکراتیسم پرولتاریایی پیگیر و با رساندن انقلاب به هدف نهایی آن به قطعی‌ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمی‌توانیم از چهار دیواری بورژوا دمکراتیک انقلاب روس یک‌باره به خارج آن جستن نماییم. ولی ما می‌توانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم. ما می‌توانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندی‌های مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده می‌سازد مبارزه کنیم» (همان کتاب، ص ۲۵۵). لنین با روشن‌بینی و دقت خاص خود تفاوت دمکراسی‌های بورژوازی را متذکر می‌شود، خطر و ضرر تمیز ندادن این تفاوتها را گوشزد می‌کند. «دلال منشی لیبرالی-ملاکین و کارخانه‌داران» سخت افشا می‌کند و مبارزهٔ واقعی انقلابی کارگران و دهقانان در راه دمکراسی پیگیر را می‌ستاید. او نشان می‌دهد که: «باید قادر بود فرق میان دو دمکراسی بورژوازی، یعنی دمکراسی بورژوازی جمهوری-انقلابی و دمکراسی بورژوازی سلطنتی-لیبرال را تمیز داد، ما دیگر دربارهٔ تمیز بین دمکراتیسم ناپی‌گیر بورژوازی و دمکراتیسم پیگیر پرولتاریایی چیزی نمی‌گوییم» (همان کتاب، ص ۲۵۵). برخورد لنین به وظایف انقلاب دمکراتیک، به شرکت همگانی خلق در آن، به مفهوم «مردم» و طبقات، اقشار و لایه‌های درونی آن، به شکلهای حاکمیت سیاسی، به ویژه لزوم استقرار «دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان» جهت تأمین پیروزی قطعی انقلاب بر رژیم خودکامه سلطنتی، اهمیت متدلوژیک فوق‌العاده‌ای دارد. او تأکید می‌کند که نیرویی که قادر است به پیروزی قطعی بر سلطنت خودکامه نایل آید، فقط ممکن است مردم، یعنی پرولتاریا و دهقانان باشند، در صورتی که نیروهای اساسی و بزرگ در نظر گرفته شود و خرده‌بورژوازی شهر و ده (که ایضاً از «مردم» هستند) بین این دو تقسیم گردد» (همان کتاب، ص ۲۵۷).

در توضیح شکل حاکمیت سیاسی، او ضرورت استقرار «دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان» لنین تأکید می‌کند که اجرای اصلاحات بنیادی اجتماعی که برای طبقهٔ کارگر و دهقانان ضرورت فوری و حتمی دارد موجب مقاومت سرکشان ملاکان، و بورژوازی بزرگ، و حکومت خودکامه خواهد شد. از این رو است که ضرورت «دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان» پیش می‌آید. زیرا «بدون دیکتاتوری درهم شکستن این مقاومت و دفع تلاش‌های ضدانقلابی غیر ممکن است» (همان جا). لنین به تفصیل دربارهٔ نقش دهقانان به منزلهٔ متحد طبقهٔ کارگر در انقلاب بورژوا-دمکراتیک سخن گفته و ضرورت این اتحاد را به ثبوت می‌رساند. با در نظر گرفتن نقش بس ارتجاعی بزرگ مالکان و ناپی‌گیری همیشگی بورژوازی، لنین به این نتیجه درخشان می‌رسد که «هیچ چیز ساده‌لوحانه‌تر و بی‌ثمرتر از این نیست که سعی شود شرایط یا موادی طرح گردد که با وجود اجرای آنها ممکن باشد دمکراسی بورژوازی را دوست بی‌ری مردم محسوب نمود. تنها پرولتاریاست که می‌تواند مبارزهٔ پیگیر راه دمکراتیسم باشد. او تنها وقتی می‌تواند مبارزهٔ پیروزمند دمکراتیسم باشد که تودهٔ دهقانی نیز به مبارزهٔ انقلابی وی بپیوندند. اگر نیروی پرولتاریا برای این کار کفایت نکند آنگاه بورژوازی در رأس انقلاب دمکراتیک قرار خواهد گرفت و جنبهٔ ناپیگیر و خود به آن خواهد داد. برای جلوگیری از این امر وسیلهٔ عرصانه‌ای دیگری جز دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان وجود ندارد» (همان کتاب، ص ۲۵۸). توضیحاتی که لنین دربارهٔ کیفیت این شکل حاکمیت سیاسی، فرق میان دیکتاتوری فردی و دیکتاتوری طبقه، تفاوت بین وظایف دیکتاتوری دمکراتیک و وظایف دیکتاتوری سوسیالیستی، لزوم و میزان وحدت اراده و وحدت عمل نیروهای انقلابی در این حاکمیت داده است بسی آموزنده است. در جواب معترضینی که می‌گویند «طبقهٔ کارگر نمی‌تواند با خرده بورژوازی ارادهٔ واحد داشته باشد» لنین می‌نویسد: «این اعتراض بی‌بایه است و از عدم درک فرق منطقی و تاریخی بین انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی ناشی می‌شود. فراموش کردن این فرق «یعنی فراموش نمودن جنبهٔ همگانی انقلاب دمکراتیک» زیرا وقتی این انقلاب «همگانی» بود در این حدود هم آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از حدود دمکراتیسم از وحدت ارادهٔ بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانی جای سخنی هم نمی‌تواند باشد» (همان کتاب، ص ۲۶۸). به عبارت دیگر، در شرایط حکومت موقت انقلابی، وحدت اراده و عمل مردم (طبقات گسترده کارگر و دهقان) تنها در «حدود دمکراتیسم» میراست. لنین نشان می‌دهد که ارگان سیاسی این دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک طبقهٔ کارگر و دهقانان باید حکومت موقت انقلابی متکی به توده‌های مسلح مردم باشد. این حکومت است که وظیفه دارد برنامه حداقل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را پیاده کند. یعنی جمهوری دمکراتیک را اعلام نماید، اراضی زمین‌داران را مصادره کند، ۸ ساعت کار در روز را برقرار سازد، به همهٔ ملت‌های روسیه حق تعیین سرنوشت بدهد و انقلاب را به پیش برد. وظیفه‌ای که لنین در این اثر تاریخی خود در مقابل طبقهٔ کارگر قرار می‌دهد چنین است: «طبقهٔ کارگر برای سرکوب مقاومت رژیم خودکامه سلطنتی به عمال زور و بی‌اثر کردن ناپی‌گیری بورژوازی باید تودهٔ دهقان را به سوی خود جلب کرده انقلاب دمکراتیک را به پایان بساند. طبقهٔ کارگر برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی با اعمال زور و بی‌اثر کردن ناپی‌گیری دهقانان و خرده‌بورژوازی باید توده عناصر نیمه پرولتری اهالی را به سوی خود جلب کرده انقلاب سوسیالیستی را به انجام رساند. نظریه لنینی رشد انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی اساس دانش مربوط به انقلابات قرن بیستم را تشکیل داد. در این نظریه تقریباً همه عناصر اصلی نتیجه‌گیری‌های بعدی لنین دربارهٔ

امروز پیروزی سوسیالیسم ایند در یک کشور جداگانه سرمایه‌داری، بر سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب اتحاد طبقه کارگر و دهقانان، نقش رهبری و هدایت‌کننده حزب طراز نوین در انقلاب، دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرورش و دهقانان و غیره وجود داشت. آموزش لنین درباره سرکردگی پرورش در انقلاب بورژوا - دمکراتیک، درباره دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان، درباره مناسبات با دیگر طبقات و حزب، درباره تکنیک حزب پرورش در دوره‌های اعلا و تنزل انقلاب - همه اینها اکنون نیز نمونه تاکتیک بلشویکی برای همه کسانی است که هنوز باید رژیم استعماری را سرنگون کنند. این آموزش که برحسب ماهیت خود عمیقاً انترناسیونالیستی است، احزاب مارکسیستی - لنینیستی را با درک درست دوراندیشی رشد اجتماعی مجهز می‌سازد و می‌آموزد که جنبش اجتماعی در راه دمکراسی و آزادی ملی را نباید مجزا از مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم بلکه باید در رابطه تنگ با آن در نظر گرفت.

مضمون نواندیشی

در بررسی وضع جهان مضمون نواندیشی را در برخورد با معضلات بین‌المللی توضیح می‌دهیم. در عصر انباشت سلاح‌های هسته‌ای و خطر نابودی بشریت مسئله بس مهم اولویت منافع همه بشری بر منافع طبقه کارگر نمی‌تواند انکار گردد. بدون تردید، ما به هیچ وجه در صدد جدا کردن این دو مقوله نیستیم. قائل شدن این اولویت به معنی نفی مبارزه در راه منافع طبقاتی نبوده و نیست. قانون مبارزه طبقاتی وجود دارد و عمل می‌کند. اما در عین حال قنوعندی وحدت جهان و وابستگی متقابل کشورها و خلق‌ها نیز غیرقابل انکار است. وانگهی ما اصل اولویت منافع همه بشری را همراه با شناسایی حق تعیین سرنوشت از جانب خلق‌های هر کشور، کاهش تدریجی و بالاخره از بین بردن کامل جنگ افزارهای هسته‌ای، نابودی سلاح‌های شیمیایی، آغاز کاهش تجهیزات نظامی غیرهسته‌ای و کوتاه سخن، کاهش مؤثر هزینه‌های نظامی و صرف بخشی از آنها برای تأمین رشد اجتماعی - اقتصادی «جهان سوم» و استقرار نظم نوین اقتصادی مطرح می‌کنیم.

چنان‌که مشاهده می‌شود مضمون ثوری و پراتیک نواندیشی در عرصه بین‌المللی دقیقاً فرموله شده است. اکنون باید دید نواندیشی در عرصه داخلی برای تعیین مراحل گذار از انقلابی چگونه تظاهر پیدا می‌کند. در اینجا نیز باید صریح و روشن مسائل را مطرح کرد. ما مخالف الگوبرداری کورکورانه هستیم. هر حزب و سازمان انقلابی باید استعداد پیکای خلق را داشته باشد. منظور چیست؟ دست برداشتن از اندیشه‌ها و شعارهایی که شاید تا دیروز، در اوضاع و احوال دیگر می‌توانست مورد پذیرش باشد، اما امروز مؤثر نیست و طرح شعارهایی که با شرایط امروز تناسب دارد، ضروری است. نواندیشی در شرایط ایران یعنی تغییر به موقع و سریع اشکال و شیوه‌های مبارزه همپای تغییر در اوضاع و احوال اجتماعی و سیر رویدادها به منظور پیشبرد امر تشکل و سازماندهی توده‌ها، در راه طرد حاکمیت استبداد. نواندیشی از نظر ما یعنی انعطاف‌پذیری، اتخاذ تصمیم‌های متهورانه یا توجه به شرایط مشخص - تاریخی جامعه، بدون هراس از برجسب‌زنی‌ها، یعنی قیام علیه جزم‌گرایی و چرخش هرچه سریع‌تر به سوی تفکر دیالکتیکی. نواندیشی، نه به معنای رد همه اصول و کل نظام فکری مارکسیسم - لنینیسم، بلکه به معنای رد نظر نادرست شناسایی آن به مثابه مجموعه‌ای از نسخه‌های از پیش آماده شده و رهنمودهای خشک و جامد است. نواندیشی از دیدگاه ما، یعنی توجه به تأثیر

متقابل اندیشه ثوریک و پراتیک، یعنی کاربست آن اندیشه‌هایی از کلاسیک‌ها که طراوت و تازگی و کارایی خود را از دست نداده‌اند بر شرایط مشخص جامعه خود یعنی شناخت عمیق جامعه و تناسب نیروها در آن به خاطر تأثیرگذاری بر سیر حوادث و...

معمولاً گروهی از انقلابیون از جسته تلاش می‌ورزند بدون توجه به شرایط عینی حاکم بر جامعه چندگام جنون از حد لازم از توده‌ها حرکت کنند تا بدون گذار از مراحل ضروری، به قدرت سیاسی دست یابند. این گروه از انقلابیون به کار بسیار دشوار افشاگری سیاسی به منظور مشکل ساختن توده‌ها یا کم بها می‌دهند یا اساساً براین ضرورت چشم فرو می‌بندند. این پدیده از آثار اسیسم سرچشمه می‌گیرد. به باور ما، ضمن طرد آن شیوه‌های کسب قدرت سیاسی که نقش، تمایل و عملکرد توده‌ها را نادیده می‌گیرد، خاطرنشان می‌سازیم در هر انقلابی باید اکثریت مطلق مردم شرکت جویند. تازه در این شرایط هم تجربه شخصی توده‌ها اهمیت خاص دارد. از سوی برخی انقلابیون، جستن از مراحل و طرح نه‌بنگام شعارهایی از قبیل همومنی پرولتاریا، انقلاب سوسیالیستی و... یگانه نشانه «و» معیار «انقلابی‌گری» اعلام می‌شود. حال آن‌که چنین برخوردی نشانه بازر عدم درک قانونمندیهای رشد جامعه است. فردی محصول تجربه شخصی هر فرد است. هر حزب و سازمان سیاسی اگر هدفش سخن گفتن با طبقات و لایه‌های اجتماعی است، نمی‌تواند خود را ماوراء جامعه قرار دهد و نمی‌تواند در تعیین خط‌مشی سیاسی، منافع آنها را در نظر نگیرد. هر نیروی سیاسی که بخواهد خارج از این چارچوب حرکت کند، حتماً با شکست روبه‌رو خواهد شد. می‌توان گفت توجه به واقعیت موجود و ضرورت دوری از جزم‌اندیشی و اراده‌گرایی مسئله نوینی نیست و شعار آن در اسناد و مدارک احزاب و سازمانهای مترقی همیشه بازتاب داشته است. اما نباید از نظر دور داشت که شمار بدون پشتوانه اغلب تنها به صورت همان شعار باقی مانده است. همه ما جزم‌گرایی را نفی می‌کنیم. اما در عمل در تدوین برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت، بسا موارد چپ‌روی را پیش ساخته و یا می‌سازیم. حال آن‌که نواندیشی تأکید بر آن دارد تا واقعیت موجود با برنامه‌ها همخوان باشد. به دیگر سخن، مثلاً اگر ما بدون توجه به مراحل گذار، هدف تأمین بلاواسطه سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک خلقی یا تدارک فوری انقلاب سوسیالیستی را در سرلوحه برنامه خود قرار دهیم بی‌شک اشتباه بزرگی را مرتکب می‌شویم. نواندیشی درک ارتباط عینی متقابل و انعطاف‌پذیر است میان منافع ویژه کارگران از یک سو و منافع همه خلقی «خواست‌های عام دمکراتیک» از سوی دیگر، میان شیوه‌های انقلابی از یک سو و رفرمیستی از سوی دیگر. همچنین درک واقعیت جامعه و پیدا کردن اشکال مؤثر در آمیختن منابع طبقاتی، ملی و انترناسیونالیستی از مسائل ثوریک نواندیشی است. رویدادهای بسیار پیچیده و بغرنج در کشور و تأثیر اوضاع متحول و ناپایدار بین‌المللی بر آنها همواره این ضرورت را ایجاب می‌کند که ما نبض اوضاع جامعه را در دست داشته باشیم.

چگونگی تغییر وضع حاکم

در رابطه با چگونگی راههای تغییر وضع حاکم بر ایران بین نیروهای اپوزیسیون توافق نظر وجود ندارد. ما در زیر عمده‌ترین این نظریات را ارائه و بدینگونه آنها را در معرض نقد دمکراتیک و قضاوت صحیح قرار می‌دهیم:

۱- بخشی از نیروهای اپوزیسیون، شعار سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی را مطرح می‌کنند و بدین منظور طرفدار برزخ مسلحانه و حتی حجم اعمالی هستند که می‌تواند به جنگ داخلی منجر شود. برخی از آنها دریافت کمک مالی و نظامی از دولتهای بیگانه را مجاز می‌دانند و از هر نوع عمل فشار اقتصادی و اقدام نظامی دول خارجی بر علیه کشور خود حمایت می‌کنند زیرا آن را در جهت تضعیف حکومت بسیار مؤثر می‌دانند و نیز طیفی از این مجموعه نسبت به حفظ تمامیت ارضی و وحدت کشور حساسیتی ندارند. در خط مشی سیاسی آنها، عملاً استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت کشور، تابعی از سیاست سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی، به هر بهایی است.

۲- بخشی از نیروهای اپوزیسیون، طرفدار شعار برگزاری آزادانه همه پرسی و نظرخواهی عمومی درباره قبول یا رد نظام جمهوری اسلامی یا نظام ولایت فقیه هستند و سیاست خود را با شعار برگزاری رفراندوم عمومی در شرایط کاملاً دموکراتیک و حتی با حضور نیروهای ناظر سازمان ملل پیرامون نظام جمهوری اسلامی یا نظام ولایت فقیه، تداوم می‌بخشند آنها خواهان سازنده‌های وسیع مردم و ایجاد آلت‌تیر بر قدرت به عنوان رهبر مورد قبول مردم و دار کردن رژیم اسلامی به عقب نشینی و حذف اصل ولایت فقیه از صحنه سیاسی کشور هستند. (بدیهی است که این امر در نهایت به فروپاشی کامل نظم جمهوری اسلامی منتهی می‌شود). انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت تدوین قانون اساسی دموکراتیک نوین و تعیین شکل و محتوای نظام حکومتی برگزار شود.

۳- بخشی از اپوزیسیون طرفدار شعار برگزاری انتخابات آزاد برای تغییر حاکمیت و شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس قانونگذاری هستند و اعتقاد دارند که انتخابات واقعاً آزاد باید بدون پابندی به قوانین اساسی و غیردموکراتیک جمهوری اسلامی و با شرط تأمین آزادی بدون قید و شرط احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی و صنفی و فرهنگی، تأمین حق کاندیدشدن و کاندیدکردن برای هر نیروی سیاسی و اجتماعی بدون هیچگونه محدودیت و قید و شرطی، برگزار شود. این نیروها تأکید دارند که در شرایط کنونی با توجه به وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی حاکم بر جامعه بن‌بست‌های داخلی - فشارهای بین‌المللی - درگیریهای درون حکومت - موقعیت و توان و امکانات اپوزیسیون - چگونگی ارتباط منسجم و ارگانیک اپوزیسیون با مردم میزان نفوذ و اعتبار اپوزیسیون در پی اقتدارگوناگون مردم - روحیت، تمایلات، خواستههای مردم - شعار «برگزاری انتخابات آزاد و رای قانون اساسی» می‌تواند صحیح‌ترین شعار ممکن اپوزیسیون باشد. این نیروها تغییر حاکمیت از طریق برگزاری چنین انتخابات آزادی را گام اولیه در راستای ایجاد شرایط ضرور جهت برگزاری و رفراندوم عمومی پیرامون اصل ولایت فقیه و تدوین و تصویب قانون اساسی جدید می‌دانند. زیرا حاکمیت جمهوری اسلامی در مقابل عملیات مسلحانه برای سرنگونی قهرآمیز رژیم و همه‌پرسی پیرامون نظام جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه که بود یا نبود نظام (و در حقیقت نبود نظام) را تعیین می‌کند، مقاومت قهرآمیز می‌کند. اما حاکمیت زیر فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی و بن‌بست‌های همه جانبه داخلی. مجبور به پذیرش برگزاری انتخابات آزاد برای تغییر حاکمیت (و نه تغییر نظام) حتی اگر عملاً در چارچوب قانون اساسی کشور نباشد، و بدون آن که رسماً تغییر نظام را منجر شود، خواهد شد.

این نیروها اعتقاد دارند از آنجا که قانون اساسی کنونی بر حکومت دینی و اصل ولایت فقیه تأکید دارد و بسیاری از اصول پایه‌های آن ناقض حقوق اساسی و دموکراتیک مردم می‌باشد و در اصول دیگر آن هم به برخی از حقوق و آزادیهای مردم به طور غیرجدی، ناپیگیر و غیرقاطع اشاره شده

است، لذا شعار «انتخابات آزاد در چارچوب قانون اساسی» و یا «اجرای قانون اساسی» یک شعار پیگیر دموکراتیک نیست، بلکه حداکثر تغییرات را در مدار حکومت دینی و رژیم ولایت فقیه (و البته شاید تا حدی تعدیل شده و در چارچوب ولایت فقیه مقید به قانون اساسی) مد نظر دارد و اساساً مفهوم «انتخابات آزاد» با توجه به اصول مصرحه در قانون اساسی نمی‌تواند در چارچوب قانون اساسی کنونی تحقق یابد. هر نوع انتخاباتی که در چارچوب رعایت این اصول برگزار شود، به دلیل خصوصیات موجود در اصول قانون اساسی، ماهیتاً غیر دموکراتیک است. بنابراین، این بخش از اپوزیسیون شعار «انتخابات آزاد و رای قانون اساسی» را صحیح‌تر، دقیق‌تر و ممکن‌ترین شعار می‌دانند.

۴- بخشی از نیروهای اپوزیسیون طرفدار برگزاری انتخابات آزاد در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی برای تغییر حاکمیت هستند. که این انتخابات با شروط تأمین و تضمین آزادیهای اساسی و حقوق مردم مصرحه در قانون اساسی، لغو تمامی محدودیتهای رسمی و غیررسمی که با اصول مربوطه به حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی مغایرت و تناقض دارد، رد دخالت‌های هر نهاد و شورا و ارگان و وزارتخانه در رد یا قبول صلاحیت کاندیدها، ایجاد و امکان مناسب برای شرکت آزادانه تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی ملتزم به قانون اساسی در انتخابات و تأمین حق کاندیدشدن و کاندیدکردن برای آنها،... برای مجلس قانونگذاری و ریاست جمهوری صورت پذیرد.

این نیروها اعتقاد دارند که حاکمیت در مقابل شعار رفراندوم عمومی پیرامون بود یا نبود ولایت فقیه یا انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس مؤسسان و برای تعیین بود و نبودنش (و در حقیقت برای نبودنش) یا انتخاباتی آزاد که هیچگونه پابندی به قانون اساسی نداشته باشد، مقاومت قهرآمیز می‌کند. اما حاکمیت تحت شرایط معینی و زیر فشارهای خارجی و داخلی و بر لب پرتگاه مصلحت خود (و نه مصلحت کشور) مجبور به پذیرش انتخابات آزاد در چارچوب قانون اساسی مورد قبول خود، خواهد شد. از آنجا که مجموعه کامل نیروهای درون حاکمیت جمهوری اسلامی فاقد پایه‌های مردمی هستند و تنها با اهرمهای زور و سرکوب به حکومت خویش تداوم می‌بخشند، لذا در انتخابات آزاد در چارچوب قوانین موجود، این نمایندگان واقعی مردم خواهند بود که اکثریت مجلس را به دست خواهند آورد و از طریق تریبون مجلس و وسایل ارتباط جمعی بهتر می‌توانند با سیاستهای نادرست حکومت جمهوری اسلامی مبارزه کرده و اذهان مردم را روشن سازند و حتی در چارچوب همین قوانین ناقص و متکی به ولایت فقیه می‌توانند دولتی متشکل از افراد ملی و خوشنام و کاردان و متخصص را بر سر کار آورند. این نیروها تأکید دارند که هدف اصلی از حضور در مجلس نه رفع بحرانهای فراگیر در جامعه بلکه ارتقاء آگاهی افکار عمومی به عمق بحرانهای موجود در جامعه، غلبه بر دلمردگی و یأس و وازدگی و بی‌تفاوتی سیاسی در بین مردم، ایجاد حساسیت در جامعه برای مشارکت بیشتر مردم در تعیین سرنوشت کشور است. این نیروها تأکید می‌کنند که اساساً در شرایط کنونی هدف از شرکت در انتخابات آزاد در چارچوب قانون اساسی با پیش شرط‌های تأمین آزادی سیاسی مصرحه در قانون، فقط حضور در مجلس نیست بلکه در شرایط ویژه‌ای که اپوزیسیون فاقد انسجام درونی و امکاناتی جهت طرح نظرات خود هستند و در میان اکثریت مردم از اعتبار جدی و گسترده برخوردار نیستند و اقشار وسیعی از مردم اصلاً به فعالیت سیاسی تمایلی ندارند، شرکت در مبارزه انتخاباتی یک عرصه مبارزه جدی علیه استبداد و برای ایجاد گام به گام فضای باز سیاسی در کشور و به عقب راندن استبداد از مواضع خودش است که البته این امر نیز می‌تواند نیروهای گوناگون سیاسی و

قشار وسیعی از مردم را بر بستر مناسب و مشترک قبل نرسی به تحرک وادارد و به ایجاد انسجام درونی و همس کردن مکاتبات بری رساند.

۶- بخشی از نیروهای پوزیسیون اعتقاد دارند که - سه جای شرکت در معاینههایی که در فوق اشاره شد، بهتر است تلاش خود را معطوف به برپایی نهادهای دموکراتیک اولیه نمود و حقوق قانونی خود را برای ایجاد مضبوطات آزاد و تشکیل احزاب سیاسی و تجدید هیئت صنفی مستقل طلب نمود. این نیروها اعتقاد دارند که نباید فقط به خنثی کردن قدرت سیاسی فعالیت کرد بلکه مبارزه مردم ایران به خاطر تغییر وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران باید بر محور تحقق حکومت قانون که با خود تحقق حقوق بشر، یعنی آزادی بیان، قلم، اجتماعات و فعالیت های صنفی و سیاسی سازمانها و جمعیت ها و احزاب را در برداشته باشد، نجم گیرد و در این مبارزه حتی دیالوگ با هیأت حاکمه ضروری است. نجم هر نوع تغییرات در جامعه از طریق مسالمت آمیز و قانونی طلب می کند که هیأت حاکمه نیز چنین مری را پذیرا گردد. و بدین خاطر باید سعی کرد در سیرت و فعالیت های سیاسی خود هیأت حاکمه را تحت فشار فکر عمومی خود قرار داده و او را مجبور کرد تا به جای سرکوب و ترور پوزیسیون حاضر به رسمیت شناختن پوزیسیون و دیالوگ و گفتگو با آن شود.

ازبناور رهبری نظامی امریکا!

توسعه ناتو و بروز تضادهای جدید

ترجمه و تنظیم از اومانیت ۹ ژوئیه ۹۷ (ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه)

پیمان نظامی ناتو، که تا پیش از فروپاشی پیمان ورشو، پیمانی دفاعی تبلیغ می شد، اکنون با بی پروایی کامل به پیمان تعرضی تبدیل شده است. یالات متحده آمریکا که تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی و پیمان ورشو، خود را متحد نظامی کشورهای غرب اروپا معرفی می کرد. کنون خود را رهبر نظامی تمامی جهان و فرمانده نظامی اروپا می شناسد. گرچه در کنفرانس اخیر ناتو در مادرید، مقاومت هایی از جانب برخی کشورهای بزرگ اروپای غربی در برابر رهبری طلبی نظامی امریکا به عمل آمد، اما غلبه بر این مقاومت ها، امریکا گام های بلندتری در راه رهبری نظامی جهان و تحمیل خواست های خود به متحدان اروپایی خویش برداشت. امریک مصمم بود که در جلسه سران ناتو در مادرید، رهبری خود بر جهان را به تأیید دیگران برساند. توسعه ناتو به سوی شرق و ایجاد رفرم دلخواه امریکا در - خنتر ناتو با همین انگیزه در دستور کار اجلاس قرار گرفت. آمریکا بدون هر نوع مشورتی با دیگر سران ناتو و متحدان اروپایی خود، اعلام داشت که سه کشور مجارستان، لهستان و جمهوری چک از میان دوازده کشور متقاضی پیوستن به ناتو، به این پیمان پذیرفته می شوند. فرانسه و ایتالیا در این جلسه خود عضویت رومانی و اسلوانی در ناتو شدند. از این پیشنهاد ۷ کشور دیگر - سپنیا، یونان، ترکیه، کانادا، پرتغال، لوگزامبورک و بلژیک حمایت کردند. یعنی اکثریت ۱۶ کشوری که عضو ناتو هستند. امریکا در برابر همه این کشورها ایستاد و صورت گرفت، تنها قرار شد عضویت رومانی و اسلوانی در پیمان ناتو، در سال ۱۹۹۹ در دستور مباحثات قرار گیرد. در مورد رفرم در ساختار ناتو، که تقویت باز هم بیشتر رهبری امریکا را در این پیمان، در نظر داشت، آنچه که امریکا خواهان آن بود و طرحی که در این زمینه ارائه داد با استقبال دیگر

متحدان خود رو به رو نشد، اما همین خواست امریکا و مقاومتی که متحدان اروپایی آمریکایی از خود نشان دادند، بیانگر رشد روزافزون تضاد کشورهای سرمایه داری بزرگ بر سر منبع و سهم خویش از تقسیم مجدد جهان بین خویش است. تقییمی که در سه سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی نه تنها ادامه داشته، بلکه در جهت جرای آن، منازعات و جنگ های منطقه ای در اروپای شرقی، آفریقا و آسیا بوجود آمده و دامن زده شده است. این تقسیم مجدد جهان بین کشورهای مپریالیستی، البته پشت اصطلاحات و نامهایی غیرواقعی، مانند « حفظ تعادل »، « موازنه نظامی »، « تقسیم مسؤولیت ها » و... پنهان نگاه داشته می شود و رسانه های خبری - تفسیری جهان نیز کوچکترین علاقه و یا وظیفه ای برای ارائه تعریف دقیقی از این اصطلاحات و نامها ندارند، اما در میان نیروهای مترقی جهان، کدام حزب و سازمان مترقی است که نداند معنای واقعی این اصطلاحات کدام است و پشت آنها کدام انگیزه های غارتگرانه ای پنهان است ؟

سخنان « ژاک شیراک » رئیس جمهور فرانسه در جریان کشاکش بین سران ناتو برای تقسیم جهان و مقومت های ناامیدانه ای که در برابر امریکا شکل گرفت، شاید یکی از بهترین نمونه ها باشد. او به جای به کاربردن کلمات و اصطلاحات دقیقی که نشان دهنده تقسیم جهان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و خواستن سهم بیشتر از این غارت باشد، از « تعادل » نام برد و گفت: « حفظ رابطه قوی دو سوی آتلانتیک، مستلزم ایجاد تعادل جدید مسؤولیت ها در عرصه اروپاست ». بخش دیگری از سخنان شیراک، آشکارا اشاره به تضادهای رو به رشد در جمع کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا و امریکا بود. تضادی که در سالهای اخیر به قیمت جان صدها هزار نفر در جنگ های منطقه ای و نابودی و تقسیم سیاسی و جغرافیایی کشورهایی در آفریقا، آسیا و شرق اروپا تمام شده است و همچنان در افغانستان، الجزایر، خلیج فارس، آلبانی و عراق و... ادامه دارد و بیم آن می رود که این حریق دامن یونان، بلغارستان، قبرس و ترکیه را نیز بگیرد. شیراک ضمن تهدید و هشدارباش به امریکا و متحدان اروپایی پیمان ناتو گفت: « دلائلی که باعث ایجاد پیمان ناتو گردید، عمدتاً از بین رفته و این پیمان نخواهد توانست در صورت عدم رابطه متعادل بین اروپا و امریکا مدتی طولانی باقی بماند. » شیراک نگفت که منظور او از این تعادل چیست ؟ و یا در چه صورتی متحدانی از درون این پیمان، رو به روی دیگر متحدان خواهند ایستاد و جهان را باز هم به سوی فاجعه بزرگتری هدایت خواهند کرد. اما صف آراییی امریکا در اجلاس مادرید، حضور نظامی امریکا در شرق اروپا و حمایت ویژه ای که امریکا از پیوستن مجارستان، لهستان و جمهوری چک به این پیمان از خود نشان داد و عملاً رابطه ای ماوراء رابطه متداول در ناتو، بین خود و این سه عضو جدید ناتو بوجود آورد، خود نشان دهنده اتحاد های ویژه در درون این پیمان، در برابر دیگر متحدان همین پیمان می تواند تلقی شود: شرق اروپا تحت فرماندهی امریکا، در برابر غرب اروپا!

بخش هایی از سخنان ژاک شیراک، در اجلاس مادرید، که از چارچوب کلمات دیپلماتیک نیز خارج شد، این آینده را صریح تر از هر زمان دیگر مطرح می کند او در ارتباط با وتوی پیشنهاد فرانسه برای واگذاری یکی از دو فرماندهی بزرگ ناتو در منطقه جنوب اروپا به یک فرمانده اروپایی توسط آمریکا گفت: «... این یک پاسخ رد قاطع است موضع گیری های فرانسه نباید به معنای ضدیت با امریکا تلقی شود، بلکه این یک مباحثه با ناتوست ». اومانیت ادامه می دهد: شیراک سرانجام گفت: « از این جلسه راضی » برمی گردد و خاطرنشان ساخت که مصوبات اجلاس برلین، به اتحادیه غرب اروپا امکان می دهد، تا از نیروهای نظامی ناتو در مناقشاتی که امریکا تمایل ندارد در آن سهم بگیرد، استفاده کند. پوزیسیون با استفاده از کلیات اعلامیه مشترک خود با

نخست وزیر خود «ژوسفین» تصریح کرد، که «تمام شرایط مهیاست» تا فرانسه به ساختار نظامی ناتو، که ژنرال دوگل در سال ۱۹۶۶ فرانسه را از آن بیرون برد، برگردد. بدین ترتیب، روندی که شیراک در سال ۱۹۶۵ آغاز کرد، فرانسه در اجلاس مادرید به ساختار نظامی ناتو پیوندد. عملاً و با برتری صبی آمریکا از یک سو و تشکیل دولت مشکل از نیروهای چپ فرانسه که خواهان مثبت اروپا و گروهی دیگر می‌باشد از سوی دیگر، ممکن شد. نیروی چپ و مترقی فرانسه معتقدند با پایان جنگ سرد، دیگر دلیلی برای موجودیت ناتو، که در سال ۱۹۴۹ شکل گرفت وجود ندارد. این خواست البته خلاف آن تمایلی است که تاکنون آمریکا از خود نشان داده است. ایالات متحده آمریکا از فردای انحلال پیمان ورشو، نه تنها در جهت حفظ ناتو کوشید، بلکه آن را تقویت هم کرد. کلیتون با صراحت در اجلاس مادرید اعلام داشته «امریکا رهبر جهان است!» و به همین دلیل نیز «دارای مسؤولیت‌هایی است که باید برعهده بگیرد». شیوه‌های تعرضی ناتو، بدین ترتیب و با این هدف تقویت می‌شود. البته آمریکا می‌داند که به مقاومت‌هایی در بین متحدان خود رو به روست. این مقاومت‌ها تنها در اجلاس مادرید بروز نکرد، در اجلاس سران ۷ کشور بزرگ سرمایه‌داری و روسیه نیز مقاومت‌هایی در برابر این برتری طلبی رهبری آمریکا بوجود آمد، در شرق اروپا نیز در میان کشورهایی که آمریکا با عضویت آنها، در پیمان ناتو موافقت نکرد، اکنون نوعی بیم و هراس امنیتی بوجود آمده است. بین کشورها از تحرکاتی بیم دارند که آنها را محاصره کرده‌اند. از جانب دیگر، این کشورها می‌دانند که حضور یا عدم حضور در ناتو نیز به معنی دریافت یا عدم دریافت کمک اقتصادی غرب و در عین حال پذیرش اجباری برنامه «نئولیبرالیسم» که مقاومت‌هایی را از سوی مردم این کشورها در پی خواهد داشت. برای مثال، در جمهوری چک، مطابق آمار جدید، ۴۵ درصد مردم با عضویت در ناتو موافق نبوده‌اند. در روسیه مقاومت و مخالفت بیش از جمهوری چک است، در این کشور، علی‌رغم موافقت‌نامه‌ای که در پاریس و در زمینه تنظیم روابط جدید میان روسیه و پیمان ناتو به امضاء رسیده است، ذهن عمومی از نزدیک شدن نیروهای نظامی تقویت شده با سلاح‌های پیچیده ناتو به مرزهای این کشور عمیقاً نگرانند. مقاومت‌ها، در عرصه دیگری هم وجود دارد، آمریکا در حال حاضر و در جهت توسعه ناتو، مطابق برنامه‌های استراتژیک خود، بزرگ‌ترین مصرف‌کننده بودجه ناتو می‌باشد و این امری است که کانادا نیز نسبت به آن معترض است! درحقیقت نیز ایالات متحده آمریکا در عرصه نظامی، به تنهایی بیش از آلمان، فرانسه، ژاپن، چین و روسیه سرمایه‌گذاری نظامی می‌کند!

«نئولیبرالیسم» در برابر جنبش‌های اجتماعی

الف. خیرخواه

از اواخر دهه ۱۹۷۰، فلسفه اجتماعی و سیاسی نئولیبرالیسم در روند سیاست‌گذاری دولت‌ها در ایالات متحده و اروپا، عنصر ایدئولوژیک اصلی را تشکیل می‌دهد. اتخاذ و اعمال سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی نئولیبرالی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، ناشی از عملکرد یک مرکز و یا نهاد فراملیتی نبوده، بلکه نتیجه کارکرد مکانیسم درونی سرمایه‌داری انحصاری است. اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالی در آمریکا و انگلستان از زمان ریگان و تاچر، سرمایه‌داری انحصاری این دو کشور را در موقعیت برتری نسبت به رقبای اروپایی و ژاپنی آنها قرار داد. در نتیجه دیگر کشورهای سرمایه‌داری نیز برای آن که بتوانند به رقابت در بازار جهانی ادامه دهند، به پذیرش

سیاست‌های نئولیبرالی روی آوردند؛ فزون براین در کشورهای اروپایی، ضرورت مقابله با کسری موازنه تجاری به عنوان پیش شرط ایجاد «پول واحد اروپایی» دلیل دیگری در جهت توجیه گزینش سیاست‌های نئولیبرالیستی عنوان شده است. در کشورهای جهان سوم و از آن جمله ایران، ایدئولوژی نئولیبرال از طریق سبک‌های نو استعماری مؤسسات مالی امپریالیستی، مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و وابستگان بومی آنها اعمال و تبلیغ می‌شود.

نئولیبرالیسم یک ایدئولوژی است و همینطور که در زیر نشان داده خواهد شد. هدف اصلی آن مقابله با ایدئولوژی طبقه کارگر و از بین بردن دستاوردهای تاریخی و بشری انقلاب اکبر است. از این رو به هیچوجه تصادفی نیست که در پی فروپاشی اتحاد شوروی، یورش همه جانبه‌ای در جهت تبلیغ و پیشبرد آن در سراسر جهان، به گونه‌ای بی‌سابقه سازمان یافته است. بنیانگذار و برجسته‌ترین مبلغ فلسفه نئولیبرالیسم، اقتصاددان اطریشی «فردریک هایک» است. وی که در سال ۱۸۹۹ در وین به دنیا آمد، دکترای اقتصادش را از دانشگاه وین و تحت سرپرستی اساتید ضد مارکسیست «مکتب اقتصادی اطریش» به پایان رساند و قبل از اشغال اطریش به وسیله نازیها در سال ۱۹۲۱ به انگلستان مهاجرت کرد. «هایک» پس از ۲۰ سال تدریس در مدرسه اقتصادی لندن در سال ۱۹۵۱ به آمریکا مهاجرت کرده و در آن کشور به تدریس و تبلیغ فلسفه نئولیبرالیسم پرداخت. وی پس از یک عمر طولانی فعالیت ضد کمونیستی و در دفاع از منافع هارترین بخش سرمایه‌داری جهانی در سال ۱۹۹۲ درگذشت.

به ابتکار «هایک» اولین کنفرانس «انجمن مونته پله وین» در سال ۱۹۴۷ در سوئیس برگزار شد. این انجمن تا پایان دهه ۱۹۸۰ به مثابه کمیتزین ارتجاع، عمل کرده و نقش هماهنگ‌کننده طیف سیاستمداران، روشنفکران، اساتید، فعالین سیاسی و علاقمندان لیبرالیسم اقتصادی را در جهان ایفا می‌کرد. از اعضا اولیه این انجمن می‌توان مارگارت تاچر و «فریدمان» اقتصاددان آمریکایی را نام برد. در لندن «مؤسسه روابط اقتصادی» و نشریه اقتصاددان آمریکایی را نام برد. در لندن «مؤسسه روابط اقتصادی» و نشریه اقتصادی و جزوات و کتب منتشره از طریق آن، مهمترین «جبهه» برای تبلیغ افکار هوادار اقتصاد آزاد در سراسر جهان، بخصوص در اروپای شرقی و کشورهای جهان سوم بوده است. رد پای نظرات آکادمیک و روشنفکرانه این مؤسسه را می‌توان در تبلیغات جاری بازار - موله و حتی در برخی نشریات طیف چپ ایران در خارج از کشور دید، مارگارت تاچر در پامی به مناسبت نودمین سالگرد تولد هایک گفت: «هیچ یک از اقداماتی که انجام شده است، بدون ارزش‌ها و باورهایی که ما را در مسیر درست قرار داد، امکان‌پذیر نبود... رهبری و انگیزه‌ای که آثار و افکار شما به ما داد حیاتی بوده و ما به شما بسیار مدیون هستیم.»

نئولیبرالیسم و دولت

اگر مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ با انتشار «مانیفست حزب کمونیست» برای اولین بار در تاریخ، سیاست را پیرامون خط طبقاتی تعریف و تفسیر کردند، «هایک» در سال ۱۹۴۴ با انتشار کتاب «طریق بندگی» که از جانب نیروهای مترقی جهان به درستی به نام «مانیفست ارتجاع» معروف شده است، سیاست را بر محور فرد - دولت تعریف کرد. در فلسفه «هایک» فرد واحد اساسی جامعه بوده و در حالت رقابت آزاد و به دور از دخالت دولت به بهترین وجهی قادر است نیازهای خود را برطرف سازد. نقش دولت در جامعه باید حداقل بوده و فقط محدود به فراهم کردن شرایطی شود که به درگیر شدن آزادانه افراد در قراردادهای متقابل کمک کند. دولت بایستی حقوق اساسی مانند آزادی و حق مالکیت خصوصی را تضمین کرده و از این

طریق از برخورد و تصادم در جامعه جلوگیری کند. از نظر «هایک» هرگونه برنامه‌ریزی دولتی حق رقابت آزاد شهروندان را پایمال کرده و به استبداد می‌انجامد. به گفته وی آزادی یعنی فقدان نیروی قهر و تنها در بازار است که آزادی تحقق می‌یابد. بازار فاقد هرگونه ولایت اخلاقی بوده و به دوراز هرگونه تبعیض است. در بازار سود یا زیان فرد به این بستگی دارد که چگونه قوانین عرضه و تقاضا را به کارگیرد. از طرف دیگر آزادی نایستی با برابری در قدرت و امکانات مادی یکی دانسته شود. هرگونه کوششی در جهت مربوط کردن آزادی به برابری امکانات، به از دست رفتن آزادی و بندگی ختم می‌شود. نئولیبرالیسم مخالف هرگونه برنامه‌ریزی دولتی بوده و معتقد است که «نظم خود به خودی» به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی می‌انجامد. نظم خود به خودی نئولیبرالها شبیه «دست پنهان» مورد نظر «آدام اسمیت» است که از طریق قوانین عرضه و تقاضا، نیازهای افراد و پیشرفت اقتصادی را تأمین می‌کند، رعایت هنجارهای اجتماعی که در طول تاریخ تکامل یافته‌اند، برای این که نظم خود به خود کار کند ضرور است. در نتیجه نهادهای سنتی نایستی تغییر کند. مگر آن که جانشین بهتری برای آنها وجود داشته باشد. ثبات در جامعه از طریق درهم آمیختگی و قراردادهای منطقی اعضا جامعه که بوسیله سنن و منافع فردی هدایت می‌شوند و تحت نظارت محدود و حداقل دولت تأمین می‌شود. «هایک» خواهان حذف انحصار پولی دولت بوده و معتقد است که مناسبات پولی بایستی بوسیله بازار ایجاد شوند. این نظر به صورت سیاست استقلال بانک مرکزی عملی می‌شود.

از نظر «هایک» طبیعت، جامعه و رفتار انسانها نشان می‌دهند، که سوسیالیسم و نهادهای سوسیالیستی قادر نیستند آزادی و تأمین اجتماعی را تأمین کنند. خصوصاً او با سوسیالیسم به حدی است که ادعا می‌کند که در سیستم سوسیالیستی به علت فقدان بازار و رقابت آزاد، جلادان و جنایتکاران در رأس امور قرار می‌گیرند. او هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی و اجتماعی را اقدامی سوسیالیستی تلقی کرده و در جزوه «روند تفکرات اقتصادی» (ص ۱۱۵) می‌نویسد: «هر هوادار برنامه‌ریزی اقتصادی، سوسیالیست است. گرچه اکثر برنامه‌ریزان متوجه نیستند که سوسیالیستند. در نتیجه آنچه که یک اقتصاددان نئولیبرال درباره سوسیالیسم می‌گوید. درباره آنها [برنامه‌ریزان دولتی] نیز صادق است.»

در زمینه سیاسی، نئولیبرالیسم شکل‌گیری نظر واحد اکثریت جامعه را خطری بالقوه برای آزادی و نظم خود به خودی حاکم بر بازار تلقی می‌کند. به «هایک» این واقعیت که دموکراسی مدعی نمایندگان اکثریت افراد جامعه است، می‌تواند موجب دخالت در امور شود که مغایر با منافع افراد است. در دموکراسی همیشه این احتمال وجود دارد که نظر اکثریت در جهت ایجاد یک نظم از پیش تصویر شده مانند دخالت دولت در برنامه‌ریزی اقتصادی، به کار گرفته شود. چنین استفاده‌هایی از نظر اکثریت نهایتاً به استقرار استبداد خواهد انجامید. به گفته هایک به علت پیچیدگی بیش از حد دموکراسی‌های معاصر، به نظر اکثریت نمی‌توان اطمینان کرد. اگر نظر اکثریت مالکیت خصوصی و رقابت آزاد را تهدید کند نئولیبرالیسم یک دیکتاتوری صالح و خیرخواه را بر آن ترجیح می‌دهد. به نظر «هایک»، «ما نباید با قبول این که همه افراد خوب بایستی دموکرات بوده و یا ضرورتاً علاقمند باشند که سهمی در دولت داشته باشند، خود را فریب دهیم. بدون تردید بسیاری ترجیح می‌دهند این امر را به کسی محول کنند که تصور می‌کنند بیشتر [از خود آنها] شایستگی انجام آن را دارد. اگر چه ممکن است غیرعقلانه به نظر برسد، ولی تأیید یک دیکتاتور خوب به هیچوجه بد و غیر شرافتمندانه نیست.» (طریق بندگی، ص ۱۳۴)

برای «هایک» مهمترین هدف حفظ نظم خود به خودی بازار و رقابت آزاد است و در راه آن دیکتاتور خیرخواه را به دموکراسی و نظر اکثریت

ترجیح می‌دهد. «و فاشیسم در ایتالیا و آلمان را تنها به این دلیل محکوم می‌کند که به فلج شدن مکانیسم بازار آزاد انجامید.» بدون تردید یک سیستم فاشیستی آمریکایی یا انگلیسی عمدتاً به مدل ایتالیایی و آلمانی آن متفاوت خواهد بود. من گتر قرار باشد در یک سیستم فاشیستی زندگی کنم. بدون هیچ تردیدی ترجیح می‌دهم تحت سیستمی زندگی کنم که بوسیله آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و نه هیچ کس دیگری اداره شود.» (طریق بندگی، ص ۱۳۵).

نئولیبرالیسم و عدالت اجتماعی

دستاوردهای انقلاب اکبر در زمینه حقوق بشر، در مقیاس تاریخی مکمل دستاوردهای انقلاب‌های بورژوازی قرون هیجدهم و نوزدهم در این زمینه است. تشکیل ولین حکومت سوسیالیستی در جهان که الهام‌بخش مبارزات کارگران، زحمتکشان بشریت مترقی علیه ستم سرمایه‌داری و استعمار شد، برای اولین بار در تاریخ یک قرن حقوق اقتصادی و اجتماعی را به عنوان جزء لاینفک حقوق افراد بشر تضمین و تأمین کرد.

در پی شکست فاشیسم و در نتیجه پیروزی بشریت مترقی در عقب راندن سرمایه‌داری انحصاری در فاصله دو جنگ جهانی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق اقتصادی و اجتماعی را برای همه افراد بشر به رسمیت شناخت. مواد ۱ تا ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق مدنی کلاسیک برآمده از انقلاب‌های بورژوازی را دربرداشته و مواد ۲۲ تا ۲۸ آن حقوق اقتصادی و اجتماعی برآمده از انقلاب اکبر را تعریف می‌کنند: حق امنیت اجتماعی (ماده ۲۲)، حق اشتغال (ماده ۲۳)، حق استراحت و تفریح (ماده ۲۴)، حق مسکن، درمان و خدمات اجتماعی لازم (ماده ۲۵) حق آموزش (ماده ۲۶)، حق شرکت آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه و بهره‌مندی از پیشرفت‌های علمی و نتایج آن (ماده ۲۷)، و حق برخورداری از یک نظم اجتماعی و جهانی که در آن حقوق و آزادی‌های مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر کاملاً قابل تحقق باشد (ماده ۲۸). این سند تاریخی از ابتدا مورد حمله ارتجاعی‌ترین محافل سرمایه‌داری جهان قرار گرفت. ایالات متحده از امضاء آن خودداری کرد و «هایک» کتاب «سراب عدالت اجتماعی» را در رد آن نوشت. از نظر «هایک» اعلامیه جهانی حقوق بشر «کوششی است در جهت ترکیب و تلفیق حقوق مربوط به سنن لیبرالی غربی و مفاهیم کاملاً اقتصادی که از انقلاب مارکسیستی روسیه برآمده است حقوق مدنی کلاسیک و حقوق اجتماعی و اقتصادی جدید توأماً قابل تحقق نبوده و در واقع غیرقابل انطباقند» (سراب عدالت اجتماعی، ص ۱۰۴-۱۰۳)

بر اساس ایدئولوژی نئولیبرالیسم «این نظر که دولت می‌تواند برای همه امکانات فراهم کند و بخصوص این که می‌تواند برابر بودن این امکانات را برای همه تضمین کند، در تقابل با منطق یک جامعه آزاد قرار دارد» (همانجا، ص ۹) با این استدلال، نئولیبرالیسم اصل اشتغال کامل و بیمه بیکاری را رد می‌کند. حق درمان و دسترسی همگانی به خدمات پزشکی را رد کرده و آن را بر فرض نادرست نیاز برابر افراد به مراقبت‌های پزشکی می‌داند. حق مسکن را رد کرده و معتقد است که سیاست‌هایی نظیر محدود کردن اجاره و تهیه مسکن مناسب برای زحمتکشان باعث فرار منابع شده و در نتیجه مالکین علاقه کمتری به سرمایه‌گذاری در بخش مسکن نشان خواهند داد. وضع یک سیستم مالیاتی مترقی را مردود دانسته و هدف آن را ارضاء حس حسادت بی‌چیزان نسبت به متمولین می‌داند، «هایک» به دو دلیل آموزش رایگان را آن هم تا حد مشخصی ضروری می‌داند: اولاً در یک جامعه با سواد خطر کمتری از طرف هموعان متوجه افراد است. ثانیاً برای آن که نهادهای دموکراتیک به درستی کار کنند حداقل سواد برای افراد جامعه ضروری است.

با استعفای نخست‌وزیر هندی کومار گورال و انحلال پارلمان این کشور، سرنوشت و آینده هند به دیگر درانهم قرار گرفت. در واقع حزب کنگره با خودداری از حمایت دولت چپ مرکز، بری نخست‌وزیر این کشور چاره‌ای جز استعفا باقی نگذاشت. چنان که می‌دانیم، حزب کنگره که به مدت چهل سال رهبری هند را در دست داشت، بازنده اصلی انتخابات اخیر در ماه مه ۱۹۹۶ محسوب می‌شود. شکست‌های کنگره از فساد فراگیری ناشی می‌شد، که سرپای آن را دربرگرفته بود، شکستی که اساساً به سود حزب «بهاراتیانانا» حزب راست افراطی هندو تمام شد و آن را با ۱۶۲ کرسی به بزرگترین حزب پارلمان تبدیل ساخت. در حالی که حزب کنگره تنها ۱۴۰ کرسی به دست آورد. ائتلاف جبهه متحد - جبهه چپ که بیش از ده حزب و از جمله کمونیست‌ها که معمار آن هستند را در خود گرد آورده است - در مجموع از پشتیبانی ۱۸۰ نماینده برخوردار است. م حزب کنگره که اختلافات درونی آن اوج گرفته است، هرگز شکست خود را نپذیرفت. در این اواخر با منته شدن نخست‌وزیر سابق، ناراسیمه رانو، به فساد، بحران در حزب سرعت بیشتر گرفت. دولت همچنین یک سلسله عملیات و فسادهای دیگر را که نام مقامات عالی‌رتبه حزب کنگره در آنها مطرح است، مورد تحقیق قرار داد. در این شرایط حزب کنگره به منظور ضد حمله تحقیق درباره نحوه قتل «راجیوگاندی» نخست‌وزیر پیشین را که به احتمال قریب به یقین توسط افراطی‌ها «تامول» سری لانکا کشته شده است را خواستار گردید و بدینوسیله کوشید تا یکی از احزاب جبهه متحد را متهم سازد.

سرانجام حزب کنگره ادامه حمایت از دولت را مشروط به خروج اعضای این حزب کابینه شود و این در حالی است که همگان می‌دانند که حکومت حزب کنگره در دهه هشتاد به جدایی طلبان سری لانکا کمک می‌رسانده است! بدین ترتیب در نهایت جناح افراطی حزب کنگره که توسط رهبر «سینارام کسری» هدایت می‌شود، پیروز گردید. با پذیرش این خطر که در صورت برگزاری انتخابات تازه، این حزب باز هم شکست سخت‌تری را متحمل خواهد شد و ضمناً با قبول این احتمال که نفوذ ولتراناسیونالیست‌های حزب «بهاراتیانانا» را تقویت می‌کند. حزبی که با برنامه‌های اساساً قوم‌گرایانه و ضد اقلیت‌های غیر هندو، خطری برای دموکراسی هند محسوب می‌شود. مطبوعات هند نیز با یادآوری این که حزب کنگره یک‌بار دیگر در ماه آوریل گذشته موجب سقوط حکومت اتحاد چپ گردیده است، این حزب را به شدت مورد انتقاد قرار داد.

به نظر غالب تحلیل‌گران، انتخابات تازه هیچ مسئله‌ای را حل نخواهد کرد و هیچیک از احزاب سیاسی نخواهند توانست اکثریت را به دست آورند. به نظر آنان هند ناگزیر است بین ۱ تا ۳ سال آینده را به حکومت‌های ائتلافی سرکند. هم چنین ناظران هند شنبی برای «سینارام کسری» دبیر کل حزب کنگره پیش‌بینی نمی‌کنند و معتقدند بین حزب به صورت مجموعه‌ای ناهمگون از افرادی با خواست‌های متفاوت درآمده است و احتمال فروپاشی آن کم نیست. خلا موجود در زندگی سیاسی هند، از ضعف و تجزیه حزب کنگره، دشواری‌های اقتصادی و از جمله وجود بیش از ۳۰ درصد مردمی که در زیر خط فقر زندگی می‌کنند، خصوصی‌سازی‌ها و کاهش مداوم بودجه‌های اجتماعی که صندوق بین‌المللی پول به این کشور تحمیل کرده است، ناشی

می‌شود. این وضع شرایط به ویژه خطرناکی را برای آینده دموکراسی هند بوجود آورده است. در عین حال اقدامات حکومت «گومارگورال» به ویژه در عرصه سیاست خارجی هنوز نتوانسته است ثمرات خود را نشان دهد. «گورال» که همگان به سلامت شخصیت وی اذعان دارند، مبارزه سختی را علیه فساد چشمگیر مقامات سیاسی هند آغاز کرده است. وی هم چنین گفتگو با کشورهای همسایه را آغاز کرده و با نخست‌وزیر پاکستان «نواز شریف» مناسبات دوستانه‌ای را برقرار کرده است و می‌کوشد بر سر مسئله دشوار کشمیر به راه حلی دست یابد، ولی دولت وی هم چنان سیاست لیبرالیسیون اقتصادی که از دهه هشتاد آغاز شده است را ادامه می‌دهد، سیاستی که به جلب پشتیبانی مردم از دولت باری نمی‌رساند.

تقاطع

میلا

شهر،
دوده،
هوای دم کرده،
گریزد،
اضطراب،
تشنج.
صورتها سیه چرده،
نحیف،
رنجور،
تابلو،
علامت،
هشدار.

در میدانی به هم می‌رسند،
کارگرو
انقلاب و
آزادی،
و از هم می‌گذرند،
بی آن که درآميزند،
کارگر، ایست خطر!
انقلاب، چراغ قرمز،
آزادی، ورود مطلقاً ممنوع،
فرصت، هرگز،
وصال، کمی آنطرف‌تر،
پیروزی،
اما،
خیلی دور،
گردش به چپ، مطلقاً ممنوع.
اما - گردش به راست، با احتیاط آزاد
مستقیم به سوی بازار،
به سوی کشتارگاه،
به سوی میدان اعدام،